
آیا مصاحب وهمراه
رسول خدا درغار
ابوبکر بود ؟

بسم الله الرحمن الرحیم

آیا مصاحب و همراه رسول خدا در غار ابوبکر بود ؟

نویسنده:

نجاح الطائی

ناشر چاپی:

دار الهدی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

آیا مصاحب و همراه رسول خدا در غار أبوبکر بود ؟

مشخصات کتاب

سرشناسه : طایی نجاح ۱۳۳۲

عنوان و نام پدیدآور : یار غار: آیا مصاحب و همراه رسول خدا در غار أبوبکر بود؟/ تالیف نجاح ألطائی.

مشخصات نشر : قم: دارالهدی لاحیاء التراث ۱۳۸۶ ۲۰۰۷م ۱۴۲۸ق.

مشخصات ظاهری : ۴۰۰ ص.

شابک : ۹۶۴-۲۷۱۷-۱۸-۲

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

یادداشت : چاپ سوم.

یادداشت : کتابنامه: ص. ۳۷۳ - ۳۸۲.

موضوع : غار حرا

رده بندی کنگره : BP۲۶۲/۲ /ط۲ی۲ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۶۱

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۴۶۶۰۵

اهداء

این کتاب را به رسول خدا صلّی الله علیه و آله و تمام جویندگان حقیقت و تلاشگران رسیدن به واقعیّت های دست نخورده اهداء می کنم ، پس تمام گروهها و فرقه های مردم با اخلاص ، بخاطر رسیدن ما به قصّه حقیقی غار بدون هیچ کم و کاستی خوشحال باشند .

سال ۱۴۲۰ هجری قمری را از دروغ و فریبی که قضیّه غار را احاطه کرد و آنرا از صحّت و سیرت اصلی خود درآورد ، طی خواهیم کرد .

و خشم گیرنده گان بر حق و آزادی از شدّت ناراحتی و کینه بخاطر نور بمیرند همانطوری که گذشتگان متحجّر آنان مردند .

و این بحث نمایانگر بزرگترین کشف تاریخی درباره بزرگترین دروغی می باشد که استبدادگران در غار ثور بوجود آوردند دروغی که عمر آن به چهارده قرن می رسد .

و خداوند تعالی را بخاطر این هدیّه و عطیّه بزرگ سپاس می گوئیم .

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

فَلَمّا دَخَلُوا عَلَیْهِ قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزیزُ مَسَّنا

وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَه مُزْجاه

فَأَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا

إنَّ اللهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقینَ

(سوره

مبارکه یوسف ، آیه ۸۸)

« قطره ای بر در أفروخته »

أَلْحَمْدُ للهِ الَّذی جَعَلَنا مِنَ الْمُتَمَسِّکینَ

بِوِلایَهِ سَیِّدنا وَ مَولانا ، أمیرِ الْمُؤمِنینَ

وَ الصَّلوهُ وَ السَّلامُ عَلی سَیِّدنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّد

وَ آلِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ الْمَعْصُومینَ

وَ اللَّعْنُ عَلی أعْدائِهِمْ أجْمَعین

مِنَ الآنَ الی قِیامِ یَوْمِ الدّین

مقدّمه

مقدّمه

موضوع این کتاب از موضوعات بسیار مهمّی است که خداوند تعالی توفیق نوشتن آن را به ما عنایت فرمود . با آنکه ۱۴۲۰ سال از هجرت نبوی گذشته ، لکن هنوز مسلمانان مطالبی را که حکّام ستمگر تألیف و وعّاظ درباری و یاران آنان نوشته اند ، می خوانند و مسلمانها نسل به نسل عادت به خواندن دروغهای نوشته شده درباره غار هجرت نمودند و لذا خطا ، سنگین و کار مشکل گردید حکّام مستبد موفّق شدند ملتها را در تاریکی و ظلمت نگه دارند و زندانها را انباشته از آزادگان و گورستانها را مملو از شهداء نمایند .

و در عرصه فرهنگ و اندیشه در أغلب صحنه های تاریخی متعلّق به سرگذشت أقوام مختلف ، موفّق شدند نگرش کورکورانه ای را بر مسلمانان چیره نمایند و تاریخ را در جهت مصالح خود چنان نوشتند که با واقع و حقیقت فاصله زیادی داشته باشد . لذا أبوهریره ای که مسلمانان وی را بخاطر بستن دروغ به رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سرقت اموال مسلمانان طرد کرده بودند بخاطر خوش خدمتی هایش به دستگاه حکومت بنی امیّه راوی مشهور و سرشناس اسلام می گردد . أبوهریره از این راه به ثروتهای هنگفتی دست یافت و چون خشم مردم بر او شدّت گرفت عمر بن الخطّاب به ناچار وی را در

مقابل انبوه مسلمانان رسوا نمود ، و مسلمانان در زمان پیامبر صلّی الله علیه و آله به حق و گفتار صادقانه عادت کرده و بر همین روش پیش می رفتند اما طولی نکشید که با روش وحشتناک دروغ و افتراء برخورد کردند .

و طغیانگران برای رسیدن به نقشه تحریف سیره پیامبر صلّی الله علیه و آله و احادیث وی توانستند دهها هزار نفر را سازماندهی کننـد و بودجه هـای سـنگینی را برای رسـیدن به این هـدف خرج نماینـد . و برای اسـتوار نمودن ارکان حکومت و رسـیدن به اهداف مورد نظر ، قوای دیگری در این میدان وارد شدند و در آمد اقتصادی مخالفان برنامه های فرهنگی و اعتقادی و سیاسی دولت را قطع نمودنـد . و از طرفی نیروهـای نظـامی خـانه هـای مخالفـان حکومت را ویران کرده ، و هرکس را که بـا نظریّات مطرح شده دولت مخالفت می کرد گرفتار قتل و زندان نمودند .

و بـدین سـبب چنان کـذب و افترائی ظهور پیدا کرد که بشریّت نمی توانست آنرا تحمّل نماید و انسانیّت هرگز آنرا جایز نمی دانست و بخاطر همین اکاذیب مخالف با علم و اخلاق بسیاری از مسلمانان به ناچار کوچ کردند .

آری ، مردم مسـلمانی که در پی ابراهیم و موسـی و عیسـی علیهم السّـلام و محمّـد صلّی الله علیه و آله حرکت کرده انـد نمی تواننـد سـیره و خط مشـی مغیره و ابن العاص و مروان و متوکّل را تحمّل نماینـد . زیرا الگوهای انسانی عرضه شـده و در قرآن کریم کاملا مخالف با الگوهای فریبنده عرضه شده از طرف دولتها بود .

این دولتها برای رسیدن به مقصود خود

تا جائی شدّت عمل نشان دادند که فتواهائی صادر نمودند تا هرکس نوشته های دروغین آنها را تصدیق نکند کشته شود و یکی از همین فتاوی ، دستور کشتن هر مسلمانی بود که به حضور أبوبکر در غار اعتقاد نداشت . و مقصود ما از این کتاب و شاه بیت این غزل بیان همین مطلب می باشد .

خواننده گرامی

این کتاب واقعیّت و حقیقت قضیّه غار را مطابق با کتاب و سنّت و با تائید عقل و فطرت و دور از هرگونه دروغ و افتراء حزبی و حکومتی بیان می نماید . و از طرفی هجرت نبوی شریف علاوه بر داشتن معجزات الهی و نکات انسانی و قضایای فلسفی و امور فقهی ، درسهای تربیتی و فرهنگی و اخلاقی بدیعی دارد که می تواند مردم را به ترقّی و شکوفائی برساند .

در همین مسأله خوابیدن علی علیه السّلام بجای پیامبر صلّی الله علیه و آله در شب هجرت نکات و نشانه های بسیاری وجود دارد که فداکاری و اخلاص در راه عقائد حقّه و نبوّت را معلوم می نماید .

و حرکت پیامبر صلّی الله علیه و آله بسوی مدینه برای هجرت در راه خدای تعالی همان طوری که در قرآن نیز آمده است به انسان مسلمان برنامه هجرت را می آموزد .

و حرکت مخفیانه خاتم الأنبیاء صلّی الله علیه و آله در هجرت نیز آموزش های روشن و مهمّی برای مؤمنان دارد ، حضرت شبانه از منزل خود بسوی غار حرکت نمود ، و با آنکه راه مدینه در شمال مکّه قرار داشت برای پنهان ماندن از دید کفّار قریش که همواره در جستجوی وی بودند

به طرف جنوب حرکت کرد .

و برای مخفی ماندن هجرت مبارک خود تنها و بی هیچ همراهی بسوی غار رفت و در غار و هجرت جز علیّ بن أبی طالب علیه السّلام و راهنمای حضرت ، عبدالله بن أریقط بن بکر جای او را احدی نمی دانست و این هجرت در حالی بود که مسلمانان قبل از آن تاریخ به مدینه هجرت کرده و منتظر قدوم مبارک رسول خدا صلّی الله علیه و آله بودند .

و نظریّه اختفاء و حرکت پنهان در هجرت یکی از نظریّات مهمّ پیامبر صلّی الله علیه و آله در این زمینه گردید . و در میدان فقه رسول خدا صلی الله علیه و آله نظریّه ای را در مورد حقّ بشر ارائه کرد که به نام آن حضرت رقم خورد ، زیرا رسول خدا صلّی الله علیه و آله علی علیه السّلام را بر آن داشت تا امانتهای مردم مکّه و اطراف آنرا در ظرف سه روز به صاحبانشان برگرداند بدون آنکه بیمی بر جان وصی و خلیفه و پسر عموی خود علی بن أبی طالب داشته باشد .

و ماجرای برگرداندن امانات به صاحبانشان روش و سیره ای اسلامی برای تمام ساکنان کره زمین با هر دین و فرهنگی گردید .

پیامبر صلّی الله علیه و آله امانات را به صاحبان کافر آنها باز گرداند گرچه با وی در دین و عقیده اختلاف جدّی داشته و دشمنی و جنگ می کردند .

امروزه در تمام دنیا بانکها تأسیس شده اند و همگی بر اساس شیوه پیام آور تمدّن محمّد صلّی الله علیه و آله که حفظ امانت مردم است گرچه مخالف با

حکومت باشند ، سیر می کنند .

و برنامه هجرت آشکار می کند که سیّد رسولان صلّی الله علیه و آله هرگز بر سر دین با سرکشان مکّه معامله نکرد ، و در هیچ فقره ای از فقرات تعالیم اسلام از قضایای عبادی گرفته تا قضایای اجتماعی و اقتصادی و دیگر قضایا به نفع آنان کوتاه نیامد .

و بدین ترتیب بزرگان مکّه در به سازش کشاندن رسول خدا صلّی الله علیه و آله در مورد رسالت آسمانی خویش ناکام ماندند و در پاسخ ، پیامبر صلّی الله علیه و آله در برابر این خواسته کفّار این جمله ماندگار و جاویدان تاریخی را بیان فرمود : بخدا سوگند عموجان ، اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپ من بگذارند تا این امر (رسالت) را رها کنم رها نخواهم کرد .

و این کتاب قضیّه حضور أبوبکر در غار را به صورتی علمی و مستند به روایات صحیح و متواتر و شواهد و قرائن فراوان رد کرده و از پایه و اساس ویران می نماید .

و این کتاب بیان می کند که در طول دوره حکومت ده ساله رسول خدا صلّی الله علیه و آله آن حضرت ، أبوبکر را در پی امر مهم و خطیری نفرستاده و حقیقتِ رابطه ضعیفِ بین پیامبر صلّی الله علیه و آله و أبوبکر را واضح می نماید و با دلائل روشن ، دروغین بودن قضیّه امامت جماعت أبوبکر را در روز وفات رسول خدا صلّی الله علیه و آله آشکار کرده است .

و این کتاب نادرست بودن قضیّه بستن تمام درها بجز روزنه خانه أبوبکر

را ثابت کرده است .

و مجموع این دروغ های فراوان نشان می دهد که رجال سیاست ، بسیاری از مناقب ساختگی را برای مورد تمسخر قرار دادن ملّتها بوجود آورده اند .

می گویند دروغهای بسیار پیرامون موضوعی ، حق را به باطل و باطل را به حق تبدیل می کند ، و در همین راستا أحبار ، دروغهای بسیاری به عیسی علیه السّلام نسبت دادند که مورد تصدیق یهودیان واقع شد ، و در پی آن با وی به جنگ برخاسته و نقشه برای قتل وی کشیدند ، و تاکنون معتقد به دروغ و نفاق او هستند .

و نمرود بر ابراهیم علیه السّلام دروغ بست، لذا اغلب مردم برای سوزاندن او هیزم آوردند .

و قارون بر بنی اسرائیل نسبت های دروغ روا داشت ، و آنان را به همراه خود در صف معارضین با موسی علیه السّلام و وصیّ او یوشع علیه السّلام قرار داد ، تا جائی که صفیراء دختر حضرت شعیب علیه السّلام و همسر موسی علیه السّلام با وصیّ شوهر خود یوشع علیه السّلام به جنگ برخاست .

و رجال حزب قریشی با نهایت کوشش و با تمام وسائل ممکن سعی در محشور کردن أبوبکر در قضیّه غار و هجرت نمودند . و دهها حدیث ساختگی بین مردم منتشر گردید ، و دولت جشن بزرگی برای بزرگداشت همین مناسبت برگزار نمود .

و از آن جائی که ریسمان دروغ کوتاه است ، و اصلا این دورغ برای مقابله با حادثه غدیر که در روز هجدهم ذی حجّه واقع شد وضع گردید ، رجال سیاست حادثه غار را روز ۲۶ ذی حجّه قرار دادند ،

در حالی که چنین نبود و واقعه غار در آخر ماه صفر بوقوع پیوسته بود .

زیـادی دروغ هـای قریش و دنبـاله روهـای آنهـا ، و هنر نمائی فوق العاده آنها در این زمینه ، انسان را به تعجّب وا می دارد . و کـافی است بـدانیم که حیله گری و ذکـاوت قریش در آن زمـان به حـدّی بود که احـدی بـدان نمی رسـید . و این حیله گری موقعی شـدّت یـافت که قریش بـا یهودیـان متّحـد شدنـد ، پس کعب الأحبـار « شـیطان یهود » در زمان عمر بن الخطّاب واعظ مسـجد نبوی گردیـد ، و در زمـان عثمان بر همین منصب باقی مانـد ، و با اسـتقرار یافتن کعب الأحبار یهودی بر مسـند تعلیم و تـدریس برای آنکه به مسـلمانان درس دین بدهـد بخـوبی می توان وضـعیّت دینی مسـلمانان را تصوّر نمود .و موقعی این حیله گری و فریب به اوج خود رسـید که ، قدرت حاکمه ، هر مسلمانی را که اعتقادی به حضور أبوبکر در غار و هجرت نداشت به کفر متّهم می کرد ، در حالی که خداوند تعالی در قرآن می فرماید :

... وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً (١)

یعنی به آن کس که اظهار اسـلام کند و به شـما سـر تسـلیم فرود آورد نسـبت کفر ندهید . و در همان حال هیچ یک از وعّاظ درباری ، قاتلان حضـرت فاطمه سـلام الله علیها دختر رسول خدا صـلّی الله علیه و آله و قاتلان حسین علیه السّلام و معتقدین به نقصان قرآن را به کفر متّهم نکردند .

و بجز خدا ، کسی نمی داند چه تعداد از

مسـلمانان به همین بهانه به قتل رسـیدند ، البته قدرتهای حاکمه به بهانه های مختلف مسـلمانان را به قتل می رساندند ، و سبب حقیقی خونریزی و کشـتار خود را پنهان می ساختنـد ، حجّاج بن یوسف ثقفی به بهانه های نامعلومی صـد و بیست هزار نفر را به قتل رساند ، و سی و سه هزار نفر را به زندان انداخت (۲) .

حجّاج ، سعید بن جبیر ، فقیه زاهد و کمیل بن زیاد ، شاگرد أمیرمؤمنان علی علیه السّلام و عبد الرّحمن بن أبی لیلی که قرآن را از أمیرمؤمنان علی بن أبی طالب علیه السّلام فرا گرفته بود (۳) به قتل رساند . آیا کشته شدن این افراد بخاطر آن نبود که به حضور أبوبکر در غار و هجرت ، ایمان و اعتقاد نداشتند ؟

صفحاتی که در پیش روی شماست می گویند : آری پس به دقّت کتاب را ملاحظه کنید .

و مؤمن الطّاق ، بزرگترین شاگرد امام صادق علیه السّلام را شـیطان طاق نامیدند و به دورغ قضـیّه اعتقاد وی را به ناقص بودن قرآن بوجود آوردند ، زیرا به همراهی و مصاحبت أبوبکر با نبیّ مکرّم اسـلام حضرت محمّد صلّی الله علیه و آله در غار اعتقاد نداشت (۴) . و از ظواهر چنین بر می آیـد که مؤمن طـاق و رفیق او ، هشام بن الحکم و سایر شاگردان امام صادق علیه السّلام (۵) هیچکدام به همراهی و مصاحبت أبوبکر با رسول خدا صلّی الله علیه و آله در غار اعتقاد نداشتند .

خواننده گرامی

کتابی که پیش روی شماست أوّلین اکتشاف علمی و مستند به دلائل صحیح می باشد ،

که بعد از چهارده قرن فرو رفتن در جهل و دوری از حقیقت و انحراف از واقعیّاتی که استبداد گران و جاهلان همواره در صدد نابود کردن و پنهان نمودن آن بوده اند ، پرده از چهره حقیقت برداشت . و در واقع بزرگترین توفیق الهی زندگی من می باشد که تا این روز به دستم رسیده است .

از خداوند تعالی برای این توفیق عظیم تشکّر می کنم .

و السّلام علیکم

نجاح الطّائی

باب أوّل :وضع اجتماعی و دینی أبوبکر در مکّه

فصل أوّل

جایگاه اجتماعی أبوبکر در مکّه

آیا أبوبکر از عربهای آزاد مکّه بود یا از بردگان حبشه ؟

عبدالله بن جذعان بزرگترین و ثروتمندترین تاجر بردگان مکّه بود . او در مکّه صد برده داشت (۶) و دارنده بزرگترین مرکز برای بدست آوردن و فروختن بردگان کم سنّ و سال بود . او مالك دهها کنیز بود ، که آنها را در دست مردان قرار می داد ، و چون دارای فرزندی می شدند آنها را به پدران خود یا به بیگانه ها می فروخت (۷) ، و رهبر مؤسّسه فحشاء در مدینه همان رهبر منافقین عبدالله بن أبی بود ، که درباره او و افرادی چون او ، این آیه شریفه قرآن نازل شد :

وَ لا تُكْرِهُوا فَتَياتِكُمْ عَلَى الْبِغاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً (۸)

چون کنیزان شما بخواهند با عفّت زندگی کنند آنان را به فحشاء وادار نکنید

مؤسّسه ای که عبدالله بن جذعان براه انداخته بود ، بدترین و بزرگترین مؤسّسه فساد مکّه در ایّام جاهلیّت بود ، که گردنکشان شهر ، چون أبوسفیان و ولیدبن مغیره و أبوجهل و عاص سهمی و أبولهب دائماً به آنجا رفت و آمد می کردند ، و چون عبدالله بن جذعان مردی عقیم

بود (۹) نمی توان هیچ کدام از نوزادانی که از آن کنیزان بدکار متولّد می شدند را به او نسبت داد ، بلکه تنها عدّه ای از آنان به پدران خود نسبت داده می شدند . عبدالله بن جذعان که تاجر فاسقی بود ، در جنگ فجّار فرماندهی جنگ را به عهده داشت (۱۰) و أبوقحافه و فرزندان او از بردگان عبدالله بن جذعان بودند ، که اصل و نسبشان به حبشه بر می گشت و چون أبوبکر فرزند قحافه از بردگی آزاد شد ، نام وی را طبق عادات عرب ها که آزاد شده گان از بردگی را عتیق و معتق و عُتیق نامگذاری می کردند ، عتیق گذاشتند (۱۱) .

أوّلین مسئولیّت أبی قحافه در خانه عبدالله بن جذعان این بود که هرگاه غذای عبدالله آماده می شد اورا صدا می زد و درهمین زمینه شعری درباره عبدالله بن جذعان گفته شده است :

له داع بمکّه مشمعل *** و آخر فوق دارته ینادی

مشمعل و شخص دیگری در مکّه بر خوان او فریاد می زنند ، که مشمعل سفیان بن عبد الأسد و آن شخص دیگر أبوقحافه بود ، که هر دو از بردگان عبدالله بن جذعان بودند .

ابن کلبی می گوید : مادر سفیان از کنیزان ابن جذعان بود (۱۲) . و مسئولیّت دیگر وی دور کردن مگس ها از سفره او بود (۱۳) و از همین جاست که شاعر عایشه در جنگ جمل به بردگی أبوبکر و خاندان او اعتراف کرده می گوید :

أطعنا بنی تیم بن مرّه شقوه *** و هل تیم الاّ اعبد و اماء

از روی شقاوت و بدبختی فرزندان تیم

بن مرّه را اطاعت کردیم ، لکن آیا خاندان تیم بجز بردگان اشخاص دیگری بودند (۱۴) ؟

و شاعری دیگر چنین گفته است :

کفینا بنی تیم بن مرّه ما جنت *** و ما التّیم الاّ اعبد و اماء

از شرّ جنایات خاندان تیم ابن مرّه راحت شدیم ، و این خاندان بردگانی بیش نیستند (۱۵) .

بنابر این أبوبکر مرد بی نام و نشانی در مکّه بود و شهرتی بین مردم نداشت ، او یکی از بردگان عبدالله ابن جذعان تیمی بود ، و عتیق نام داشت (۱۶) ، عبدالله بن جذعان او و برادرانش را آزاد ساخت ، یعنی از بردگی رها نمود ، و نامشان به عتیق و معتق و عُتیق تغییر پیدا کرد (۱۷)و هیچکدام از این سه نفر شهرت نیکوئی نداشتند ، و أبوبکر برده ای از بردگان حبشه بود که برای ثروتمندان خدمت می نمود ، لذا چهره ای سیاه داشت .

مسعودی«مورّخ شهیر » گفته است : أبوبکر قامتی بلند و چهره ای سیاه داشت (۱۸) .واقدی درباره او گفته است : او مردی سیاه رنگ بود (۱۹) و ابن جوزی گفته است : سیاهان ، اسامه بن زید و أبوبکر و سالم غلام أبی حذیفه و بلال بن رباح می باشد (۲۰) .لذا قیس بن سعد بن عباده به أبوبکر گفته است که ، اصل و نسب شریفی نداری (۲۱) و عمر درباره او گفته است : کوچک و حقیر بنی تیم (۲۲)و در همان زمانی که أبوبکر أبوسفیان را بزرگ قریش و سرور آنها گفته است (۲۳) همین أبوسفیان درباره اش گفته است : او أبوفصیل یعنی پدر گوساله یا گوساله

دار است (۲۴) .

عـایشه دخـتر طلحه می گویـد : طلحه بن عبیـد الله از أبوبکر بهـتر است (۲۵) . و ایـن طلحه بن عبیـدالله تیمی از همـان مؤسّسـه فحشاء بود و مادر او صـعبه دختر عبدالله خضرمیّه می باشد که به بدکاری مشهور بود و چون طلحه متولّد شد عدّه ای از مردان که در میـان آنهـا أبوسـفیان به چشم می خورد ، دربـاره او به نزاع برخاسـتند ، و از آنجائی که زنان بـدکار در زمان جاهلیّت ، خود پـدر فرزندان نامشـروع خود را انتخاب می کردند ، این زن به عبیدالله رغبت نموده و بدکاران دیگر را رها کرد (۲۶) و با وجود این اقوال بخوبی جایگـاه و مقام أبوبکر در مکّه و مـدینه معلوم می شود ، و چنین وضـعیّتی پست و حقیر ، نمی توانسـت وی را مناسب ریاست قبیله خود یا شهر مدینه بنماید .

و نابغه ، مادر عمرو بن عاص حبشـیّه از فاحشه های همین خانه فحشاء بود ، و چون عمرو متولّد شد مردانی که با این زن رابطه داشـتند یعنی أبولهب و امیّه بن خلف و هشام بن مغیره و أبوسفیان و عاص بن وائل در او به نزاع برخاستند ، در این هنگام نابغه ، فرزند نامشروع خود را به عاص بن وائل نسبت داد (۲۷) و عمرو عاص مردی زشت روی و کوتاه قد بود و به أبوسفیان بسیار شباهت داشت (۲۸) .

و سـقیفه ، علی رغم نظر مخالف بنی هاشم و انصار و اغلب مهاجرین ، أبوبکر را به ریاست رسانید ، و در این برنامه سیاسـی او پیروان عبدالله بن أبی (۲۹) چون

اسـید بن حضـیر و بشـیر بن سعد و محمّد بن مسلمه و بادیه نشینان اطراف مدینه که عبارت بودند از : أقرع بن الحابس ، رئیس قبیله تمیم و عیینه بن حصین ، رئیس قبیله غطفان و أبی الأعور اسلمی ، رئیس قبیله أسلم ، که با معاویه در جنگ صفّین و دیگر جنایاتش شرکت نموده بود ، او را پشتیبانی کردند (۳۰) .

فصل دوّم

چگونگی اسلام آوردن أبوبکر و عمر

در محاصره شعب أبی طالب ، آیا أبوبکر و عمر شرکت داشتند ؟

درباره أوّلین کسی که اسلام آورد بین مردم مشهور شده است که علی علیه السّلام هیچ چیزی را شریک خداوند قرار نداد ، و چنین نبود که بعد از شرک اسلام آورده باشد ، بلکه در تمام افعال تابع و پیرو پیامبر صلّی الله علیه و آله بود . بر همین شیوه به سنّ بلوغ رسید ،آنگاه خداوند تعالی بخاطر پیروی از پیامبر صلّی الله علیه و آله او را معصوم نمود ،و راهنمائی وتوفیق داد (۳۱) .

علی بن أبی طالب أوّلین مسـلمان بود ، و او همان است که می گوید : من بنده خدا و برادر رسول خدا و صدّیق اکبر می باشم ، بعـد از من این جمله را کسـی نمی گوید مگر آنکه دروغگو و افترا زننده باشد ، هفت سال قبل از این که مردم نماز بخوانند من همراه رسول خدا صـلّی الله علیه و آله نماز خواندم (۳۲) . و بعضـی از حسدورزان گفته اند : خدیجه أوّلین مسلمان وأوّلین مخلوقی است که به پیامبر صلّی الله علیه و آله ایمان آورد (۳۳) .

لکن صحیح آن است که خدیجه أوّلین زنی بود که

به پیامبر صلّی الله علیه و آله ایمان آورد و لیکن بعد از علی علیه السّلام ، و علی علیه السّلام أوّلین نفر از مردم بود که به پیامبر صلّی الله علیه و آله ایمان آورد ، و همین مطلب از سلمان و أبوذر و خبّاب و جابر و أبوسعید خدری و زید بن أرقم نقل شده است . و ابن اسحاق زهری این مطلب را ملتزم شده (۳۴) و همین مطلب را عدّه ای از أوّلین اصحاب قبل از روزگار حکومت بنی امیّه تأیید و تأکید کرده اند (۳۵) .

پیامبرأکرم صلّی الله علیه وآله فرمود : أوّلین شما که در کنار حوض بر من وارد می شود ، و أوّلین شما از نظر اسلام آوردن علیّ بن أبی طالب است (۳۶) . و بنی امیّه از دیرباز براین بودند تا خدیجه صلّی الله علیه و آله را بر أمیرالمؤمنین علیه السّلام مقدّم نمایند ، نه بخاطر دوستی با خدیجه ، بلکه بخاطر مخفی نگه داشتن فضائل أمیر المؤمنین علیه السّلام بود ، چون دشمنان محمّد و آل محمّد علیهم السّلام در واقع آنها بودند .

سپس برآن شدند تا أبوبکر را بر علی علیه السّلام مقدّم نمایند ، لکن نتوانستند نتیجه مطلوب را بدست آورند ، زیرا دانشمندان اعلام کردند که أبوبکر سالها بعد از بعثت پیامبر صلّی الله علیه و آله (۳۷) یعنی بعد از اسلام آوردن پنجاه مرد اسلام آورد (۳۸) و مطابق با روایت واقدی دقیقاً بعد از اسراء و معراج پیامبر صلّی الله علیه و آله که یک سال و نیم قبل از هجرت بود ، اتّفاق افتاد (۳۹) یعنی أبوبکر

زمـانی اسـلام آورد که سنّ مبارک علی علیه السّلام ۲۱ سـال بود ، و این واقعه یـک سـال و نیم قبل از هجرت بوقوع پیوسـت (۴۰) و پیـامبر صـلّی الله علیه و آله فرمود : این علی علیه السّلام أوّلین نفر است که به من ایمـان آورد ، و مرا تصـدیق نمود ، و همراه من نماز خواند (۴۱) . و مطلبی که مورد اهتمام تمام حکومت های جهان می باشد این است که : حکّام و سـلاطین خود را از کسانی قرار دهند که در هر موردی نفر أوّل باشند ، و چون در مطلب فوق جستجو نماییم و در پی بدست آوردن مصداق هائی از آن شویم ، به درستی آن پی می بریم ، واقعاً چنین نیست ؟

زید بن الخطّاب برادر عمر بن الخطّاب است ، که قبل از او اسلام آورد ، لکن در تاریخ و حدیث و تفسیر بجز موارد اندکی از او نامی نبرده اند ، در حالی که برادرش عمر در روایات بسیار و بی شـماری ذکر شده است ، و أبوبکر بخاطر نصیحت کاهنی در شـام کـه به وی خـبر خروج پیـامبر صـلّی الله علیه و آله را داد و امر به پیروی از او نمـود اسـلام آورد (۴۲) و در روز وفـات پیامبر صـلّی الله علیه و آله أبوبکر از فرمان وی در همراهی با لشـکر اسامه سـرباز زد ، و با عمر و همراهان او در اینکه به رسول خدا صلّی الله علیه و آله می گفتند او هذیان می گوید یعنی او دیوانه و مجنون است شرکت کرد . و خلافت رسول خدا صلّی

الله علیه و آله را غصب نمود و فرمان داد به زور وارد خانه فاطمه سلام الله علیها شوند ، و استخوان سینه او را شکست ، آنگاه فاطمه سلام الله علیها به او فرمود : به خدا سوگند بعد از هر نمازی که می خوانم بر تو نفرین می کنم (۴۳) .و بی گمان چنین گناهان بزرگی ، تنها از دشمن پیامبر سر می زند ، نه از کسی که همراه و مصاحب او در غار بوده است . و درباره اسلام آوردن او ، أبوالقاسم کوفی می گوید : أبوبکر هفت سال بعد از بعثت اسلام آورد (۴۴) .

و مسعودی می گوید : بسیاری از مردم بر این عقیده هستند که علی علیه السّلام شریکی برای خدا قائل نشده است ، بلکه همواره در تمام افعال به پیامبر صلّی الله علیه و آله اقتداء می نمود و از او پیروی می کرد و بر همین شیوه به سنّ بلوغ رسید ، و خداوند تعالی او را عصمت داد ، و بر تبعیّت از پیامبر خود مؤیّد و موفّق نمود ...و گروهی دیگر بر آن هستند که أوّلین ایمان آورنده علی می باشد ، و رسول خدا صلّی الله علیه و آله در سنّ تکلیف ، او را به دین دعوت نمود ، و دلیل این مدّعی ظاهر آیه :

وَ أَنْذِرْ عَشيرَتَكَ الْأَقْرَبينَ (۴۵) می باشد ، که خداوند به رسول خود فرمان می دهد تا خاندان نزدیک خود را به دین دعوت نماید ، و چون علی علیه السّلام نزدیک ترین و اطاعت کننده ترین مردم به رسول خدا بود از او شروع

کرد (۴۶) .

و سیوطی می گوید : علی أوّلین نفری است که اسلام آورد ، و عدّه ای نیز بر همین مطلب نقل اجماع نموده اند (۴۷) .

در روایات آمده است که علی علیه السّلام هفت سال پیش از دیگران نماز خواند ، و این روایات با روایت دیگری که تصریح بر این دارد که او سه سال پیش از دیگران نماز خواند منافاتی ندارد ، زیرا او سه سال بعد از بعثت و چهار سال قبل از آن در نماز خواندن بر دیگران سبقت داشت که مجموع این دو ، هفت سال می شود .

امام سجّاد علیه السّلام فرمود : علی علیه السّلام به خدای تبارك و تعالی و رسول او صلّی الله علیه و آله ایمان آورد ، و برتمام مردم به ایمان به خدا و رسولش و به خواندن نماز ، سه سال سبقت گرفت (۴۸) .

أبوجعفر اسکافی می گوید : رسول خدا در سال قحطی و گرسنگی علی علیه السّلام را که هشت سال بیشتر نداشت نزد خویش آورد ، و هفت سال در کنار پیامبر صلّی الله علیه و آله زندگی کرد ، و هنگامی که جبرئیل علیه السّلام خبر رسالت پیامبر صلّی الله علیه و آله را آورد علی علیه السّلام به سنّ بلوغ رسیده بود و عقل و ادراکی کامل داشت ، و از روی دقّت نظر و فکر اسلام آورد ، در سخنان او چنین آمده که او هفت سال قبل از دیگران نماز خواند و مقصود او از هفت سال ، سالهائی می باشد که قبل از بعثت به پیامبر صلّی الله علیه و آله ملحق

شـده بود ، و در آن زمـان نه دعوتی بود و نه رسـالتی ، و پیامبر صـلّی الله علیه و آله تنها خـدا را بر اساس دین حنیف حضـرت ابراهیم علیه السّـلام عبادت می کرد ، و علی علیه السّلام نیز از او پیروی می نمود ، و چون به دوران بلوغ قدم گذاشت و رسول خـدا به پیـامبری مبعوث شـد علی علیه السّـلام را به اسـلام دعوت نمود ، او نیز نه از جهت تقلیـد بلکه از روی تحقیق و معرفت اسلام آورد (۴۹) .

و أوّلین مسلمانان : جعفر و همسر او أسماء بنت عمیس و عقیل (۵۰)و عبیده بن الحارث (۵۱) می باشند ، سپس زید ابن حارثه (۵۲) . و مصعب بن عمیر (۵۳) و بلال و زبیر بن العوام و خالد بن سعید بن العاص و همسر او امینه بنت خلف بن أسعد (۵۴) و حاطب بن عمرو بن عبد شمس بن عبدود (۵۵) و عتبه بن غزوان (۵۶) و عبیده بن الحارث بن المطلب (۵۷) و أبوحذیفه مهشم بن عتبه بن ربیعه (۵۸) و عتبه بن مسعود برادر عبدالله بن مسعود (۵۹) و خالد و عامر و ایاس فرزندان بکیر بن عبد یالیل (۶۰) و ارقـم بن ارقم (۶۱) و أبوذر، جنـدب بن جناده (۶۲) و عمّار بن یاسـر عنسی (۶۳) و پـدر و مـادر او و خبّاب بن الأرت (۶۴) و عبـدالله بن جحش و برادرش أبومحمّد بن جحش (۶۵) و عبدالله بن مسـعود (۶۶)و خنیس بن حـذافه بن قیس (۶۷) و عمرو بن عنبسه سلمی (۶۸) و عامر بن ربیعه عنزی (۶۹) و حاطب بن الحرث بن معمر

و همسر او فاطمه بنت المجلل (۷۰) و سائب بن عثمان بن مظعون (۷۱) و مطلب بن ازهر بن عبد عوف و همسر او رمله بنت أبی عوف بن صبیره (۷۲) و أوّلین شهید در اسلام ، سمیّه مادر عمّار بود ، که او را به دو شتر بستند و قلب او را با حربه ای شکافتند ، و همسرش یاسر را کشتند (۷۳) و همگی این افراد قبل از أبوبکر اسلام آوردند (۷۴) .

و أبوبکر و عمر بعد از گذشتن ده سال از بعثت پیامبر صلّی الله علیه و آله اسلام آوردند و هنگامی که بنی هاشم در محاصره شدید اقتصادی و اجتماعی بودند ، آن دو ، در صف کافران بسر می بردند .

پی نوشتها

[۱] سوره نساء ، آیه ۹۴

[۲] معجم البلدان حموی ، ۳۴۹ ج ۵ .

[۳] ألبدایه و النّهایه ، ۶۴ ج ۹ ، أعلام زرکلی ۹۳ ج ۳ .

[۴] به بخش مربوط به مؤمن طاق همین کتاب مراجعه کنید .

[۵] جدّه مادری امام صادق علیه السّلام دختر محمّد بن القاسم بن أبی حذیفه بود و دختر قاسم بن أبی بکر نمی باشد .

[۶] مختصر تاریخ دمشق ، ۲۵۴ ج ۵ ، ألمعارف ، ۵۷۶ ، چاپ دار الکتب ۱۹۶۰

[۷] مختصر تاریخ دمشق ، ابن منظور ۲۵۴ ج ۵ ، ألمعارف ابن قتیبه ، ۵۷۶ مروج الذّهب مسعودی ۲۸۶ ج ۲ .

[۸] سوره نور ، آیه ۳۳ تاریخ المدینه المنوّره ، ابن شبه ۳۶۷ ج ۱ .

[۹] رسائل جاحظ .

[۱۰] مروج الذّهب مسعودی ۲۸۶ ج ۲ .

[۱۱] مروج الذّهب

مسعودی ، ۲۸۶ ج ۲ .

[۱۲] ألمثالب هشام بن کلبی ۱۳۹ ، معجم البلدان ، حموی ۴۲۴ ج ۲ ، ۱۸۵ ج ۵ السّیره النبویّه ، ابن کثیر ۱۱۷ ج ۱ ، ألأغانی ۴ ج ۸ ، مسامره الأوائل ۸۸ .

[۱۳] شرح نهج البلاغه ۲۷۵ ج ۱۳ .

[۱۴] تاریخ طبری ۵۳۱ ج ۳ ، تاریخ مسعودی ۳۷۰ ج ۲ .

[۱۵] مختصر تاریخ دمشق ابن منظور ۳۰۵ ج ۹ ، ألتّعازی و المراثی ، ألمبرّد ، بتحقیق محمّد دیباجی ، ۲۵۷ ألکامل فی التّاریخ ، ابن أثیر ، ۲۵۳ ج ۳ و رسائل الجاحظ .

[۱۶] أوائل المقامات ، ألمفید ۱۸ منهاج الکرامه ، علاّمه حلّی ۳۵ ، سنن التّیمی و کان اسمه عتیق ، ألتّرمذی ۲۶۷ ج ۵ ، ألمستدرک حاکم ، ۶۲ ج ۳ .

[۱۷] به کتاب مختصر تاریخ دمشق ۳۵ ج ۱۳ و کتاب هل اغتیل النّبی محمّد صلّی الله علیه و آله تحت عنوان حقایق غیرت مراجعه نمائید .

[۱۸] ألتّنبیه و الإشراف ، مسعودی ۲۴۹ .

[۱۹] فتوح الشّام ، ألواقدی ۱۶ ج ۱ .

[۲۰] عیون الأثر ، ابن سیّد النّاس ۴۴۹ که در چاپ های جدید ناشران این مطلب را حذف کرده اند .

[۲۱] بحار الأنوار ، ۱۶۷ ج ۲۹ .

[۲۲] شرح نهج المعتزلی ، ۳۱ ج ۲ و ۳۲ .

[۲۳] ألبحار ۳۲۸ ج ۲۸ ، تاریخ طبری ۴۴۹ ج ۲ ، شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۴۰ ج ۶ ، تفسیر قرطبی ۲ ج ۱۴ .

[۲۴] ألإستیعاب در پاورقی ألإصابه ۶۰ ج ۲ .

[۲۵]

مختصر تاریخ دمشق ابن منظور ۳۵ ج ۱۳ .

[۲۶] ألنّهایه ۱۶۶ ج ۱ ، ألفائق ، ألزّمخشری ۱۲۵ ج ۱ ، شرح النّهج ۳۱۹ ج ۹ .

[۲۷] ألمثالب ، هشام بن الکلبی ، باب تسمیه ذوی الرّایات ، شرح النّهج المعتزلی ۲۸۶ ج ۶ ألسّیره الحلبیّه ۴۳ ج ۱ ألکامل المبرّد ۴۷۷ ، ألعقد الفرید ۶۰ ج ۱ ، ۳۴۷ ، تاریخ أبی الفداء ۲۶۷ ج ۱ .

[۲۸] شرح نهج البلاغه ، معتزلی ۲۸۳ ج ۶ .

[۲۹] دارنده بزرگترین مرکز فحشاء مدینه و سرکرده منافقین .

[۳۰] به شرح حال او در کتاب اصابه بن حجر و کتاب اُسد الغابه ابن أثیر ، و کتاب تاریخ دمشق ابن عساکر مراجعه شود .

[۳۱] مروج الذّهب ۲۷۶ ج ۲ .

[۳۲] تاریخ ابن أثیر ، ۵۷ ج ۲ .

[۳۳] ألسّیره النّبویّه ، دحلان ، ألأوائل ، الطّبرانی ۸۰ ، ألسّیره الحلبیّه ۲۶۷ ج ۱ .

[۳۴] عیون الأثر ج ۱ مناقب خوارزمی ج ۱۸ ، ألسّیره الحلبیّه ج ۱ حلیه الأولیاء ج ۱ ألسّیره النّبویّه ، دحلان ۹۱ ج ۱ ، تاریخ بغداد ۲۳۲ ج ۴ ، تهذیب تاریخ دمشق ج ۳ ، ألکامل ، ابن أثیر ، ۵۷ ج ۲ .مجمع الزّوائد ج ۹

[۳۵] ألمستدرک الحاکم ۱۳۶ ج ۳ ، ألأوائل ۱۹۵ ج ۱ ، حیاه الصّحابه ، ۵۱۴ و ۵۱۵ ج ۲

[۳۶] مستدرک حاکم ۱۳۶ ج ۳ ، ألإصابه ۲۸ ج ۳ .

[۳۷] ألسّیره الحلبیّه ۲۷۳ ج ۱ .

[۳۸] ألبدایه و النّهایه ۲۸ ج ۳ ، تاریخ طبری ۶۰ ج ۲ .

[۳۹] مجمع الزّوائد

۷۶ ج ۱ .

[۴۰] مجمع الزّوائد ۷۶ ج ۱ ، به نقل از طبرانی در ألکبیر .

[۴۱] شرح نهج البلاغه ، ابن أبی الحدید ۲۲۵ ج ۱۳ ، تاریخ بغداد ۲۲۴ ج ۴ .

[۴۲] ألبدایه و النّهایه ۳۰ و ۲۹ ج ۳ ، ألسّیره النّبویّه ، ابن کثیر۴۳۹ ج ۱ .

[۴۳] ألبدایه و النّهایه ، ۷۳ ج ۸ ، عیون الأثر ۲۸۱ ج ۲ ، لسان المیزان ۱۸۹ ج ۸ ، در شرح حال علویان ، تاریخ یعقوبی ۱۳۷ ج ۲ ، ألإمامه و السّیاسه ، ابن قتیبه ۲۰ ج ۲ ، چاپ مؤسّسه حلبی مصر ، و به کتاب هل اغتیل النّبی محمّد صلّی الله علیه و آله مراجعه شود .

[۴۴] ألإستغاثه ۳۱ ج ۲ .

[۴۵] سوره شعراء ، آیه ۲۱۴ .

[۴۶] مروج الذّهب ، مسعودی ۲۷۶ ج ۲ .

[۴۷] تاریخ الخلفاء ، سیوطی ۱۸۵ ، ألمستدرک حاکم ۱۱۱ ج ۳ ، حیله الأولیاء ۶۶ ج ۱ ، تاریخ الخطیب بغدادی ۲ ج ۸۱ ، ألسّیره الحلبیّه ۲۶۸ ج ۱ .

[۴۸] ألکافی ، کلینی ۳۳۹ ج ۸ ألمستدرک ، حاکم ۱۱۱ ج ۳ ، ذخائرالعقبی ۶۰، صفیّن ، نصربن مزاحم ۱۰۰ ، ألرّیاض النّضره ۱۵۸ ج ۲ ، کتاب ألغدیر ۲۲۱ و ۲۴۰ ج ۳

[۴۹] شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ، ۲۴۸ ج ۱۳ .

[۵۰] عیون الأثر ۱۲۴ ج ۱ ۱۲۸ سیر أعلام النّبلاء ۱۴۴ ج ۱ .

[۵۱] تاریخ یعقوبی ۲۷ ج ۲ .

[۵۲] سیر أعلام النبلاء ۱۴۴ ج ۱ ابن اسحاق می گوید : او بعد از

علی بن ابی طالب اسلام آورد.

[۵۳] تاریخ یعقوبی ۲۳۲ ج ۲ .

[۵۴] عیون الأثر ۱۲۹ ج ۱ ألکامل ، ابن أثیر ، ۶۰ ج ۲ ، تاریخ یعقوبی ۲۳ ج ۲ .

[۵۵] عیون الأثر ۱۲۹ ج ۱ .

[۵۶] تاریخ یعقوبی ۲۲ ج ۲ .

[۵۷] سیر أعلام النّبلاء ۱۴۴ ج ۱ .

[۵۸] عیون الأثر ۱۲۹ ج ۱ .

[۵۹] عیون الأثر ۱۲۹ ج ۱ .

[۶۰] عیون الأثر ۱۳۰ ج ۱ .

[۶۱] عیون الأثر ۱۲۷ ج ۱ ، ألبدء و التّاریخ ۱۴۶ ج ۴ ، سیر أعلام النّبلاء ۱۴۴ ج ۱ .

[۶۲] عیون الأثر ۱۲۹ ج ۱ ، سیر أعلام النّبلاء ۱۴۵ ج ۱ .

[۶۳] عیون الأثر ۱۳۰ ج ۱ ، سیر أعلام النّبلاء ۱۴۵ ج ۱ .

[۶۴] عیون الأثر ۱۲۷ ج ۱ ، سیر أعلام النّبلاء ۱۴۴ ج ۱ .

[۶۵] ألبدء و التّاریخ ، ألمقدسی ۱۴۶ ج ۴ ، سیر أعلام النّبلاء ۱۴۴ ج ۱ .

[۶۶] عیون الأثر ۱ ج ۱ سیر أعلام النّبلاء ۱۴۴ ج ۱ .

[۶۷] عیون الأثر ۱۲۷ ج ۱ .

[۶۸] نفحات الأزهار ۱۳۳ ج ۱ ، عیون الأثر ۱۲۹ ج ۱ .

[۶۹] عیون الأثر ۱۲۷ ج ۱ .

[۷۰] عیون الأثر ۱۲۷ ج ۱ .

[۷۱] عیون الأثر ۱۲۸ ج ۱ ، سیر أعلام النّبلاء ۱۴۴ ج ۱ .

[۷۲] عیون الأثر ۱۲۸ ج ۱ .

[۷۳] أسباب نزول الایات ، واحدی

[۷۴] شرح نهج البلاغه ، ابن أبی الحدید ۲۲۴ ج ۱۳ ، چاپ ألعثمانیّه ألغدیر ۲۴۱ ج ۳ .

فصل سوّم

شکنجه و آزار مسلمانان

أبوبکر و عمر کسانی

نبودند که مانند سایر مسلمانان شکنجه دیده باشند ، بلکه عمر بن الخطّاب ، قبل از اسلام آوردن ، خود مسلمانان را شکنجه می نمود ، و در آزار رساندن به زنان مسلمان از مهارت خاصّی برخوردار بود .

عمر بن الخطّاب در دوران جاهلیّت همواره با زنان مسلمان ستیزه جوئی می کرد ، و شکنجه دادن زنان مؤمن ضعیفی را که یاوری در دفاع از خویش نمی یافتند ، به عهده داشت .

روزی أبوبکر به عمر برخورد نمود ، در حالی که وی کنیز مسلمان بنی مؤمّل (۷۵) را شکنجه می داد تا دست از اسلام بردارد ، عمر در آنزمان مشرک بود و او را می زد و چون خسته شد گفت : من از تو معذرت می خواهم فقط بخاطر خستگی رهایت کردم (۷۶) .

و عمر از وضعیّت خود قبل از مسلمان شدن چنین پرده بر می دارد : از اسلام دوری می جستم و در جاهلیّت از شراب جدا نمی شدم و شراب را بسیار دوست داشتم و مایه سرور و نشاط من بود (۷۷) .

امّ عبدالله ، دختر حشمه از روش عمر در زمان جاهلیّت چنین می گوید : از او بلاء و اذیّت و خشونت به ما می رسید (۷۸) .

و از کارهای دیگر او در این میدان که نشانگر سر دسته بودن او در طومار شکنجه گران مسلمانان می باشد این است که ، چون « حتنه » مسلمان شد بسویش حمله برد و او را بشدّت لگدکوب کرد ، و چنان ضربه ای به صورت خواهر مسلمانش زد که چهره او غرق در خون شد (۷۹) .

فصل چهارم

آیا رسول خدا صلّی الله علیه و آله به أبوبکر علاقه داشت ؟

زیرکان

قریش در دو زمینه حسّاس برای مبارزه با پیامبر صلّی الله علیه و آله و اسلام به تلاش برخاستند :

أوّلین زمینه ، مبارزه با پیکر و جان پیامبر صلّی الله علیه و آله که به صورت آزار رساندن به او ، خویشاوندان و همراهان وی و محاصره اقتصادی قبیله او شکل می گرفت .

و دوّمین زمینه ، وارد شدن دروغین گروهی از اندیشمندان قریش به اسلام تا با روی گردانی از اخلاق اسلامی و مخالفت با میراث و مقاصد اسلام آنرا از درون از هم بپاشند .

و این قریشی ها دوبار به دروغ به اسلام روی آوردند : بار أوّل قبل از هجرت بود و روی آوردنشان از روی فریب ، و به اختیار بود ; و بار دیگر بعد از فتح مکّه ، که این بار از روی اجبار و نیرنگ بود .

و درباره ازدواج با سرور زنان جهان ، أبوبکر در مدینه منوّره کوشش می کرد بواسطه روابط خانوادگی به رسول خدا صلّی الله علیه و آله نزدیک شود ، ولی رسول خدا دست رد به سینه او زد ، و همچنین عمر بن الخطّاب را نیز رد کرد و فرمود :

امر ازدواج او در دست خداوند سبحان است

و چون أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السّلام از وی خواستگاری نمود ، پیامبر صلّی الله علیه و آله رضایت داد و فرمود : تو دجّال نمی باشی (۸۰)و آنگاه که أبوبکر و عمر در ازدواج با فاطمه سلام الله علیها یگانه دختر رسول خدا صلّی الله علیه و آله ناکام ماندند ، به روشی دیگر برای نزدیک شدن به رسول خدا صلّی

الله علیه و آله و بوجود آوردن روابط خـانوادگی روی آوردنـد ، که بـا عرضه کردن دختران خود برای ازدواج با وی آشـکار گردید .

پس أبوبکر دختر خود عایشه را بر خاتم الأنبیاء عرضه کرد ، و از آن حضرت درخواست نمود تا با وی ازدواج نماید ، و پیامبر صلّی الله علیه و آله نیز راضی گردید .

و عمر نیز دختر خود حفصه را بر خـاتم الأنبیـاء عرضه نمود و از حضـرت درخواست کرد تا با دختر او ازدواج نمایـد ، و پیامبر صلّی الله علیه و آله نیز راضی گردید (۸۱) .

و اشـعث بن قیس زیرک نیز برای نزدیک شدن به رسول خدا صـلّی الله علیه و آله همین نقشه را کشید ، و خواهر خود قتیله را بر پیامبر صـلّی الله علیه و آله عرضه کرد و پیامبر نیز به ازدواج با وی راضـی شد . پس از آن اشعث به اسلام پشت کرد و مرتد گردید و قتیله نیز همین راه را در پیش گرفت و پیامبر صلّی الله علیه و آله با وی ازدواج نکرد (۸۲) .

بنـابراین رابطه پیـامبر صـلّی الله علیه و آله با أبوبکر و عمر و اشـعث رابطه محکمی نبود ، بلکه رابطه ای در حـدّ روابط با دیگر مردانی بود که دختران خویش را به پیامبر عرضه می نمودند و حضـرت نیز قبول می کرد ، یا در حدّ زنانی بود مانند : لیلا بنت الخطیم اوسی که خود را برای ازدواج بر پیامبر صلّی الله علیه و آله عرضه می نمودند (۸۳) .

و أبوسفیان از روی نیرنگ ، در به ازدواج در آوردن دخترش امّ

حبیبه با پیامبر صلّی الله علیه و آله سعی نمود ، بعد از آنکه همسر وی در حبشه به کیش مسیحیّت در آمد . و در این مطلب کامیاب شد .

و زینب بنت جحش بعد از آنکه از زید بن حارثه طلاق گرفت از پیامبر صلّی الله علیه و آله درخواست کرد با او ازدواج کند ، و پیامبر صلّی الله علیه و آله قبول کرد و درخواست او را رد ننمود ، و رابطه همسری پیامبر صلّی الله علیه و آله با عایشه و حفصه در مدینه ، بعد از هجرت واقع شد ، و قبل از آن هیچ گونه ارتباطی در مدینه بین پیامبر صلّی الله علیه و آله و خانواده أبوبکر و عمر وجود نداشت ، زیرا عایشه در مکّه دختری خردسال و حفصه در ازدواج خنیس بن حذافه بود .

و پیامبر صلّی الله علیه و آله عایشه و حفصه را بخاطر کارهای ناروایشان در حقّ وی طلاق داد و پس از آن باز گرداند (۸۴) .

و عمر چون شنید پیامبر صلّی الله علیه و آله حفصه را بخاطر اخلاق نادرستش طلاق داده بر سر خود خاک ریخت (۸۵) .

و رابطه پیامبر صلّی الله علیه و آله با عثمان نیز چه در مکّه و چه در مدینه رابطه مستحکمی نبود ، و عثمان که در مکّه اسلام آورد و از آنجائی که عثمان مثل ابن مسعود و ابوذر که اسلام خود را آشکار می کردند و به آن شهادت می دادند و علناً قرآن را در مکّه می خواندند با مشرکین برخورد نکرد ، بخاطر اسلام آوردن هیچ گونه آزار و شکنجه

ای ندید

و بخاطر روابط صمیمانه عثمان با أبوسفیان و عتبه و شیبه دو فرزند ربیعه و حکم بن أبی العاص و سعید بن العاص و بخاطر انتساب او به بنی امیّه ، پیامبر صلّی الله علیه و آله در مکّه و مدینه کارهای مهم و راهبردی را به وی نمی سپرد .

و پیامبر صلّی الله علیه و آله روابط آشکار و روشنی داشت ، او جعفر بن أبی طالب را بخاطر سبقت در اسلام و سازش ناپذیزی او در دین و علاقه وافر پیامبر به وی به ریاست مسلمانان مهاجر بسوی حبشه گماشت ، و در همان حال عثمان در میان آنها بود .

اما در مکّه : رسول خدا صلّی الله علیه و آله علی علیه السّلام را در بستر خود گذاشت و وی را وکیل خود در باز گرداندن امانات مردم نمود ، و مورد اعتماد و اطمینان خود در رساندن فاطمه سلام الله علیها به مدینه دانست ، و در همان حال هیچ گونه مسئولیّت حسّاس و خطیری به أبوبکر و عمر و عثمان نداد ، و بلکه خود با سایر مسلمانان به مدینه مهاجرت کردند (۸۶) .

و رسول خداصلّی الله علیه و آله درمکّه به افراد معروفی اعتماد می کرد ، افرادی که در أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی طالب و جعفر بن أبی طالب و بزرگ سرزمین أبطح ، أبوطالب و حمزه بن عبد المطلّب و خالد بن سعید بن العاص و عمّار بن یاسر و مقداد بن عمرو و زید بن حارثه و عبدالله بن مسعود و مصعب بن عمیر خلاصه می شدند .

اما دست ناپاک سیاست ، فضائل و مناقب

بسیاری را از آنها ربود ، و همان فضائل و مناقب را به ناحق به توطئه گران سقیفه سپرد .

أبوطـالب ، بزرگ سـرزمین أبطـح از أوّلین مسـلمانان معتقـد به اسـلام بـود که اسـلام خود را آشـکار نمی کرد و همین مخفی نمودن ایمان ، وی را قادر ساخت تا مدّتی طولانی در جایگاه خود به عنوان رئیس قریش باقی بماند .

و فرمان پیامبر صلّی الله علیه و آله در اینکه بعضـی از مردم اسلام خود را پنهان نماید و بعضی دیگر علنی کنند آشکار بود ، و اتّخاذ چنین روشـی در برابر قریش موفقیّت آمیز بود ، و به همین جهت أبوطالب مسـلمان ، سالهای طولانی در پست زمامداری مکّه بـاقی مانـد ، تـا آنکه زمامـداری کفر از تمایـل وی به اسـلام پرده برداشت و به مسـلمان بودن او واقف شـد ، پس او را از ریاست قریش دور نمود .

و چون مشـرکین از این ابتکار عمل پیامبر صـلّی الله علیه و آله آگاه شدند ، بر محاصـره مسلمانان در شعب أبی طالب به مدّت سه سال پیشـی گرفتنـد ، و اگر معجزه الهی در مسـلّط شـدن موریانه بر خوردن عهدنامه مشـرکین و باقی گذاشـتن نام خداوند تعالی از آن نبود محاصره مسلمانان ، سالهای زیادی طول می کشید .

و أحادیث نبوی که نشانگر دشـمنی أبوبکر با پیامبر صـلّی الله علیه و آله ، و أحادیثی که در آن رسول أعظم ، أبوبکر را مذمّت کرده است بسیار می باشند ، و در اینجا به چند حدیث اشاره می نمائیم :

حذیفه بن الیمان روایت می کند که : ابابکر و عمر و عثمان و طلحه

و سعد بن أبی وقّاص می خواستند پیامبر صلّی الله علیه و آله را بکشند و تصمیم گرفتند او را از گردنه کوهستانهای تبوک به درّه پرتاب نمایند(۸۷) .

و رسول خدا صلّی الله علیه و آله سرپیچی کنندگان از لشکر اسامه را مورد لعن قرار داد ، که در میان سرپیچی کنندگان أبوبکر و عثمان و اسید بن حضیر(۸۸) به چشم می خوردند .

و پیامبر صلّی الله علیه و آله زنان خود را از عمر و أبوبکر و دیگر کسانی که در روز شهادت وی می گفتند او هذیان می گوید ، بهتر دانست و فرمود : این زنان از شما بهترند (۸۹).

رسول خدا صلّی الله علیه و آله در روز شهادت خود أبوبکر و عمر و همراهانشان را از منزل بیرون کرد و فرمود : بلند شوید (خارج شوید) (۹۰) .

أبوبکر و عمر در جنگ بدر ، مشرکین قریش را ستایش کردند ، و پیامبر صلّی الله علیه و آله از آنان روی گرداند ، و سعد بن عباده پس از آن سخن گفت و پیامبر صلّی الله علیه و آله را مسرور نمود (۹۱) . و در جنگ احد ، أبوبکر و عمر و عثمان از میدان فرار کردند ، و رسول خدا صلّی الله علیه و آله را تنها گذاشتند (۹۲) .

رسول خدا صلّی الله علیه و آله درباره شهدای احد فرمود : بر این گروه شهادت به نیکی و خیر می دهم .

أبوبکر گفت : آیا ما برادران اینان نیستیم ؟ ما چون اینان اسلام آوردیم و چون اینان جهاد کردیم . رسول خدا صلّی الله علیه و آله

فرمود : آری ، لکن نمی دانم بعد از من چه خواهید کرد . أبوبکر پی در پی گریه کرد و پس از آن گفت : آیا ما بعد از شما زنده هستیم (۹۳) ؟ و این از معجزات رسول خدا صلّی الله علیه و آله در برابر أبوبکر و اصحاب وی می باشد ، و بیان کننده این مطلب است که وی قبل از آنها رحلت می نماید و آنها کارهای ناشایسته بسیاری انجام می دهند .

و أبوبکر مسلمانان را در جنگ حنین مورد حسد قرار داد و گفت : امروز از این گروه اندک ، شکست نمی خوریم (۹۴) .

پس خداوند تعالی حسد وی را با این آیه بیان فرمود :

... وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ (۹۵)

یعنی : ... در روز جنگ حنین آن زمانی که افزونی جمعیّت ، شما را به تعجّب وا داشت .

و چون أبوبکر مسلمانان را مورد حسدورزی خود قرار داد ، در جنگ شکست خوردند ، پس خداوند تعالی بخاطر دعای رسول خدا صلّی الله علیه و آله این هزیمت را به نصرت و ظفر تبدیل کرد . و أبوبکر در جنگ حنین فرار نمود (۹۶) و أبوبکر در مراسم تدفین پیامبر صلّی الله علیه و آله شرکت نکرد ، و برای غصب خلافت شرعی وی که اختصاص به علیّ بن أبی طالب علیه السّلام داشت ، راهی سقیفه شد (۹۷) . و أبوبکر فرمان داد تا به خانه فاطمه سلام الله علیها دختر پیامبر صلّی الله علیه و آله حمله کنند ، و این حمله مسلّحانه ، به کشته شدن وی و فرزندش محسن منجر گردید

(۹۸) . و مدّتی بعد ، أبوبکر بخاطر این جنایت ننگین پشیمان شد (۹۹) و چنین گفت : کاش خانه فاطمه را رها می کردم ، و مردان را وارد بر آن خانه نمی نمودم (۱۰۰) .

و عایشه از کارهای خود پشیمان شد و گفت : ای کاش درختی بودم (۱۰۱) . و در جای دیگر می گوید : ای کاش پاره سنگی بودم (۱۰۲) . و ای کاش خون حیضی بودم که دور انداخته می شدم (۱۰۳) .

و عمر از روی ندامت و پشیمانی بر اعمال ننگین خود که در حقّ مؤمنین روا داشته بود چنین گفت : ای کاش بکلّی فراموش می شدم ، کاش مادر مرا نمی زائید (۱۰۴) و خداوند تعالی در قرآن کریم ، گفتار این پشیمان از کارهای گذشته را ذکر کرده و می فرماید :

... یا لَیْتَنی کُنْتُ تُراباً ای کاش خاک بودم (۱۰۵) .

باب دوّم :هجرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله از خانه خود بسوی غار

فصل أوّل

پیامبر صلّی الله علیه و آله در هجرت بر اختفاء تکیه کرد

مشرکین قریش برای نابود کردن رسول خدا دست به توطئه خطرناکی زدند و در آن ، تمام قوای مالی و جانی خود را بسیج نمودند ، و با تمام نیروهای شیطانی خود سعی در کشتن پیامبر خاتم صلّی الله علیه و آله و دور کردن وی از رسیدن به مدینه منوّره نمودند ، رهبری مکّه خوب می دانست رسیدن پیامبر صلّی الله علیه و آله به مدینه و گرفتن زمام امور انصار و مهاجرین چقدر حسّاس و خطیر است ، و ارزش جغرافیائی یثرب را در راه تجارت خویش به شام خوب می دانست ، اضافه بر این که یثرب از نیروی انسانی و اقتصادی بسیار بالائی بهره می برد .

و شیطان با

لشکریان قریشی خود در فراهم کردن نقشه های لازم برای خاتمه دادن به حیات رسول خدا صلّی الله علیه و آله و نابود کردن نشانه های رسالت آسمانی شرکت نمود ، و در برابر این لشکرکشی بزرگ و برنامه های خصمانه ، پیامبر خاتم صلّی الله علیه و آله برای نجات از این توطئه ، به قدرت الهی اعتماد کامل نمود ، و با نهایت اختفاء قدم در این راه گذاشت .

و بنابراین روش مبتنی بر کتمان اسرار و اختفاء ، تا جائی که ممکن بود تعداد کمتری در این برنامه شرکت کردند ، و بر گوشه های پنهان هجرت کسی جز پیامبر صلّی الله علیه و آله و علی علیه السّلام و عبدالله بن أریقط بن بکر (۱۰۶) اطّلاع پیدا نکرد .

و اما علی علیه السّلام وصیّ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و مورد اعتماد وی در برگرداندن امانتها به صاحبانشان و آوردن فاطمه سلام الله علیها به مدینه بود و ابن أریقط بن بکر راهنمای پیامبر صلّی الله علیه و آله بود که آن حضرت وی را برای محافظت از جان خود و رساندن وی به مدینه به سلامتی و عافیت برگزیده بود . و عبدالله ابن أریقط بن بکر در کوه ثور به چوپانی گوسفندان اشتغال داشت و به زمینهای مکّه و راه های رسیدن به مدینه بخوبی آگاه بود و چون مشرکین قریش از وجود روابط جدید بین رسول خدا صلّی الله علیه و آله و عبدالله بن أریقط ابن بکر آگاهی نداشتند ، می توانست رسول خدا صلّی الله علیه و آله را در غار خود زیارت و

از شیر گوسفندان گلّه خویش ، وی را سیراب نماید ، و برایش غذا بیاورد و بدون هیچ مانعی از جانب مشرکین قریش خبر رسانی بین محمّد صلّی الله علیه و آله و علی علیه السّلام را انجام دهد .

و درباره این گفتار که گفته می شود : خبر هجرت بین أبوبکر و برده او ابن فهیره و فرزندان او عبدالله و عایشه و أسماء و همسر او امّ رومان و پسر عموی او طلحه بن عبدالله و زبیر بن عوام و صهیب رومی و عثمان بن عفان پخش شده بود، می گوییم این خبر از دروغ های بزرگ دولت امویان است که بدون هیچ منطقی فقط بخاطر علاقه شدیدشان به این گروه ، فضائلی را چون فضائل اهل بیت علیه السّلام برایشان درست می کردند ، در حالی که طلحه در شام بود (۱۰۷) و اسماء دختر أبوبکر به همراه شوهر خود ، زبیر بن العوام در حبشه بسر (۱۰۸) می برد .

فصل دوّم

هجوم مسلّحانه بر خانه رسول خدا صلّی الله علیه و آله

بعد از سایه افکندن شب ، گروه قریش از تمام اطراف به خانه رسول خدا یورش بردند ، و در خانه رسول خدا صلّی الله علیه و آله تنها دختر وی فاطمه سلام الله علیها و علی علیه السّلام و زنانی دیگر حضور داشتند .

و چون آن گروه سلاح به دست می خواستند از دیوار بالا روند فریاد زنان بلند شد ، عدّه ای از مهاجمین دیگران را از این کار باز داشتند و گفتند : عربها بالا رفتن شبانه از دیوار دختران عمو را که فریاد می زنند و کمک می طلبند ، ننگ و دشنامی آشکار می دانند .

در

اینجا مهاجمین قرار گذاشتند محاصره خانه را تا صبح بسیار شدید نموده و چون صبح طلوع کند به خانه وارد شوند .

« و قریش بر قتل رسول خدا صلّی الله علیه و آله هم آهنگ شدند و گفتند امروز دیگر کسی که تاب و توان نصرت او را داشته باشد وجود ندارد زیرا أبوطالب از دنیا رفته است » . پس همگی بر آن شدند تا از هر قبیله جوانی نورس آورده و اطراف رسول خدا صلّی الله علیه و آله گرد آورند و با هم ضربه ای چون ضربه شمشیر یک مرد بر او وارد آورند ، تا بنی هاشم قدرتی بر دشمنی با تمام قریش نداشته باشد .

پیامبر صلّی الله علیه و آله از علی در خواست نمود تا در رختخواب وی با همان رو أنداز و در همان جای خواب بخوابد ، تا مشرکین فکر کنند او رسول خدا صلّی الله علیه و آله است ، و کسانی که به خانه رسول خدا هجوم بردند : أبوجهل و حکم بن أبی العاص و عتبه بن أبی معیط و نضر بن حارث و امیّه بن خلف و ابن الغیطله و زمعه بن الأسود و طعیمه بن عدی و أبولهب و أبی بن خلف و نبیه و منبه دو فرزند حجّاج و عمرو بن العاص و خالد بن ولید و عکرمه بن أبی جهل و معاویه بن أبی سفیان بودند .

و وسیله کشتن ، آسان ترین روش ظالمانه برای رسیدن مجرمان به اهداف خود و سریع ترین روش برای نابود کردن صدای حق وعدالت بود .

روش قریش در پایان دادن به حیات رسول خدا

صلّى الله علیه و آله شبیه به روش یهود در قتل عیسی علیه السّلام بود و این همان روش فریبکارانه یهود جزیره العرب برای کشتن رسول خدا صلّی الله علیه و آله می باشد .

در اینجا یک علامت سؤال ذهن رابه خود مشغول می نماید :

چرا مهاجمین تا صبح صبر کردند و شبانه هجوم نبردند ؟

جواب سؤال فوق این است که :

عدّه ای به دیگران گفتند : که در عرب لکّه ننگی است که درباره ما این سخن گفته می شود که از دیوار خانه دختران عمو بالا رفته ایم (۱۰۹)زیرا فاطمه سلام الله علیها در خانه پیامبر صلّی الله علیه و آله بود .

بنابراین فاطمه سلام الله علیها دو بار شاهد هجوم بر خانه خود بود ، یک بار در مکّه و به رهبری أبوجهل و بار دیگر در مدینه ، به رهبری عمر و عدّه ای از مهاجمین چون معاویه بن أبی سفیان و ابن العاص و خالد بن ولید و عکرمه بن أبی جهل در هر دو حمله شرکت داشتند . و حضرت زهرا سلام الله علیها در حمله أوّل نجات یافت ، لکن در دیگری به شهادت رسید (۱۱۰).

پیامبر أکرم صلّی الله علیه و آله اصحاب خود را فرمان داده بود تا به مدینه هجرت نمایند و أوّلین نفری که به مدینه رسید أبوسلمه بن عبد الأسد بود و بعد از او عامر بن ربیعه هم پیمان بنی عدی و همسرش لیلی بنت أبی حشمه مهاجرت نمودند و سپس عبدالله بن جحش به همراه برادرش أبو أحمد و تمام خاندان خود .

و بدین صورت در خانه آنها در مکّه بسته شد

و به همین ترتیب اصحاب پی در پی بسوی مدینه رهسپار شدند ، آنگاه عمر بن الخطّاب و عیاش بن أبی ربیعه هجرت کردند و در قبیله ای به نام بنی عمرو بن عوف منزل کردند (۱۱۱) .

أبوجهل بن هشام و حارث بن هشام برادران عیّاش از طرف مادر بودند ، در مدینه نزد وی آمدند و از روی فریب گفتند :

مادرت نذر کرده است تا زمانی که بر نگشته ای زیر سایه نرود و شانه بر موی خود نزند . عیّاش از سخن برادران خود متأثّر شد و بازگشت ، پس آن دو او را به زندان افکندند و شکنجه دادند و اصحاب به هجرت مشغول بودند (۱۱۲) .

فصل سوّم

خوابیدن علی علیه السّلام در بستر پیامبر صلّی الله علیه و آله

علی علیه السّلام بر تخت خواب رسول خدا صلّی الله علیه و آله خوابید و کفّار مهاجم مشغول سنگ انداختن به وی شدند و علی علیه السّلام زیر رو انداز رسول خدا صلّی الله علیه و آله به راست و چپ می غلطید ، و در همان شب خداوند تعالی به جبرئیل و میکائیل وحی نمود که برای یکی از شما دو نفر مردن را مقدّر کردم کدام یک از شما دیگری را بر خود مقدّم می دارد و خود را فدای دیگری می کند ؟ پس هر دو زنده بودن خود را برگزیدند.

خداوند وحی نمود چرا مانند علی بن أبی طالب نمی باشید ؟

بین او و محمّد برادری برقرار کردم و عمر یکی را بیشتر از دیگری قرار دادم ، پس علی مردن را انتخاب کرد و ماندن را برای محمّد صلّی الله علیه و آله ترجیح داد و در جایگاه وی خوابید ،

فرود آئید و او را از گزند دشمن محافظت نمائید .

آنگاه جبرئیل و میکائیل فرود آمدند و یکی از آن دو نزدیک سر و دیگری نزدیک پای حضرت نشستند و مشغول محافظت از وی در برابر دشمن شدند و سنگها را از وی دور می کردند در حالی که جبرئیل می گفت : خوشا به حال توای فرزند أبوطالب ، چه کسی مانند توست ؟ خداوند به خاطر تو بر ملائکه هفت آسمان مباهات می نماید .

و پیامبر صلّی الله علیه و آله بسوی غار رفت و در همان جا مخفی شد ، و مشرکین قریش نزدیک رختخواب پیامبر صلّی الله علیه و آله آمدند و علی را هدف پرتاب سنگهای خود نمودند همانگونه که پیامبر صلّی الله علیه و آله را با سنگ می زدند ، وی سر خود را در جامه پیچیده بود و خارج نمی کرد و به طرف راست و چپ می غلطید تا آنکه سپیده صبح طلوع نمود آنگاه بسوی او هجوم آوردند . وقتی علی علیه السّلام چشم باز کرد و دید خالد بن ولید از پیش و بقیّه پشت سر او با شمشیرهای برهنه حرکت می کنند ، از جای برخاست و خالد را به گوشه ای برد و دست او را گرفت در حالی که خالد مانند شتر بچه ای دست و پا می زد و چون شتر فریاد می کشید پس علی علیه السّلام شمشیر را از دستش گرفت و با همان شمشیر بر آنان حمله کرد و آنها چون گوسفندان به بیرون خانه فرار کردند ، و چون در چهره او نگاه کردند متوجّه شدند

او علی علیه السّلام است .

گفتند : تو که علی هستی !

حضرت فرمود : من علی هستم .

گفتند : ما با تو کاری نداریم رفیق تو کجاست ؟

فرمود : به او گفتید از ما دور شو او هم از شما دور شد (۱۱۳) .

خطیب می گوید : خوابیدن علی علیه السّلام بر رختخواب محمّد صلّی الله علیه و آله و پوشیدن لباس او و عمل کردن به نحوی که نشان دهد او رسول الله صلّی الله علیه و آله است بزرگترین دلیل بر خلافت و جانشین بودن علی علیه السّلام برای خاتم أنبیاء می باشد (۱۱۴) .

واین آیه درباره خوابیدن علی علیه السّلام بررختخواب پیامبر صلّی الله علیه و آله نازل شد :

وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللهِ وَ اللهُ رَءُوفٌ بِالْعِبادِ(۱۱۵)

یعنی : بعضی مرداننند که از جان خود در راه رضای خدا در گذرند و خدا دوستدار چنین بندگان است .

و علماء تائید کرده اند که این آیه در شأن علی علیه السّلام نازل شده است (۱۱۶) .

و علی علیه السّلام خود را برای کشته شدن آماده کرده بود (۱۱۷) .

فصل چهارم

خروج پیامبر صلّی الله علیه و آله بسوی غار

و در همان شب خداوند تعالی به رسول خود اجازه داد تا هجرت نماید و در این میدان وی را مساعدت و یاری نمود .

و چون می خواست خارج شود آیاتی از سوره یاسین را تلاوت نمود :

وَ جَعَلْنا مِنْ بَیْنِ أیْدیهِمْ سَدّاً ، وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً ، فَأَغْشَیْناهُمْ فَهُمْ لا یُبْصِرُونَ (۱۱۸) .

و از منزل خارج شد در حالی که او را نمی دیدند ، حضرت مقداری خاک بر سر محاصره کنندگان منزل خود ریخت ، و این

بزرگترین معجزه پیامبر صلّی الله علیه و آله است که در آن ایّام مشاهـده شد ، و بخاطر آن ذهن مشـرکین قریش حیران و عقل آنان از تفسـیر آن عاجز گردیـد ، زمانی که محاصـره کنندگان منزل رسول خدا صـلّی الله علیه و آله طغیانگران و بزرگان مکّه بودند ، یعنی همان کسانی که قریش لحظه ای در پیرویشان از کفر شک نمی کردند ، چگونه چنین مطلبی پیش آمد ؟ .

پیامبر صـلّی الله علیه و آله به تنهائی به غار ثور می رونـد ، و هیچگونه تمایلی به همراه بردن احدی از مسـلمانان نداشـتند ، و با وجود داشتن معجزه ای عظیم که بصورت پوشیده ماندن از دیده ها نمودار می شد هیچ احتیاجی به همراه بردن کسی پیدا نمی کردند .

و أخبار اتّفاق دارند که رسول خدا صلّی الله علیه و آله شبانه بسوی غار رفت (۱۱۹) .

امّ هانی دختر أبوطالب علیه السّلام می گوید :

رسول خدا صلّی الله علیه و آله بدون آنکه کسی متوجّه وی شود از خانه خود خارج گردید ، و خاک را بر سر مشرکین قریش ریخت ، و به خانه من وارد شد ، و چون صبح شد پیامبر صلّی الله علیه و آله رو به من کرد و فرمود :

بشارت یابی ، ای امّ هانی ! این جبرئیل است که خبر می دهد خداوند علی علیه السّلام را از دست دشمن خود نجات داد .

و رسـول خـدا صـلّی الله علیـه و آله صبحدم به غـار ثـور تشـریف برد و در آنجـا سه روز اقـامت گزیـد ، و چـون مشـرکین از جستجوی او در مانده شدند پیامی

برای علی علیه السّلام فرستاد و در آن او امر و دستورات خویش را بیان فرمود (۱۲۰) .

این روایت بیان می کند که خاتم أنبیاء صلّی الله علیه و آله از خانه خود به خانه امّ هانی رفته و پس از مدّتی به تنهائی از آنجا به غار ثور رفت و أبوبکر هم با وی همراه نبود ، و در ظلمت و تاریکی هوا بی آنکه احدی او را دیده باشد از خانه امّ هانی خارج شد .

و ذکر شده است که امّ هانی بعد از وفات پدرش أبوطالب در خانه وی سکونت نمود ، این خانه همان خانه ای است که در زمان أبوطالب ، بزرگ سرزمین أبطح ، مرکزی برای اسلام و مسلمین بود ، و تا زمان ازدواج مبارک رسول خدا صلّی الله علیه و آله با خدیجه سلام الله علیها آن حضرت در همان خانه بسر می برد .

و در همین خانه ، علی بن أبی طالب و برادرش جعفر ، قبل از هجرتش به حبشه پرورش یافتند .

امّ هانی دختر أبوطالب ، از غاری که سیّد رسولان در آن مخفی شده بود و از محلّ آن اطّلاعی نداشت و نمی دانست راهی که پیامبر صلّی الله علیه و آله برای رسیدن به مدینه طی کرد کدام راه بود ، و حتی از وقت دقیق هجرت مبارک وی نیز سؤالی نکرد .

پیامبر صلّی الله علیه و آله در آخر ماه صفر از مکّه هجرت نمود به نحوی که در آسمان روشنی ماه به چشم نمی خورد . اما در این که سیّد رسولان در آن تاریکی سهمگین چگونه کوچه های باریک

شهر را می دید ، باید به قدرت شریف آن حضرت ، در دیدن شبانه او که همانند دیدن در روز بود مراجعه کرد (۱۲۱) .

و سیّد رسولان صلّی الله علیه و آله پشت سر را می دید به همان نحو که مقابل را مشاهده می نمود و این از معجزات عظیمی است که خداوند به رسول خود عطا کرده بود (۱۲۲) و چون طغیانگران مکّه فکر می کردند پیامبر صلّی الله علیه و آله در خانه و در بستر خویش خوابیده است و تاریکی هوا هم مانع از دیدنشان می شد ، رسول خدا صلّی الله علیه و آله به تنهائی کوچه های مکّه را طی می کرد و به خانه أبوطالب سری زد و به تنهائی بسوی غار خارج شد .

بنابراین دو خبر که درباره رفتن آن حضرت از خانه خویش بسوی غار موجود است و از این نظر که پیامبر صلّی الله علیه و آله همراهی نداشت متّفق می باشند ، لکن یکی از آن دو می گوید که حضرت گذری نیز به خانه امّ هانی داشته است .

و جمع بین این دو خبر ، این اعتقاد را که حضرت شبانه بسوی غار رفته دفع می نماید . و از طرفی چون مشرکین به دنبال حضرت بودند و تلاش جدّی در دستیابی به وی را داشتند ، وقت صبح هم در مکّه حضور نداشت . و به اتّفاق أخبار ، أبوبکر نمی دانست رسول خدا صلّی الله علیه و آله می خواهد در این شب خارج شود (۱۲۳) و در آن زمان أبوبکر از مهاجرین مکّه بود که همراه با عمر بن

الخطّاب و دیگر مسلمانان بـدان شـهر هجرت نموده بود و در مکّه حضور نداشت (۱۲۴)و معمولا أبوبکر و عمر با یکـدیگر به اینجا و آنجا سر می زدند و تا می توانستند از یکدیگر جدا نمی شدند .

پی نوشتها

[۷۵] گروهی از بنی کعب بودند .

[۷۶] سیره ابن دحلان ۳۳۹ ج ۱ ، سیره ابن هشام ۲۱۱ ج ۱ ، ألسّیره الحلبیّه ، ۳۰۰ ج ۱ ، ألمحبر ۱۸۴ ، سیره ابن کثیر ۴۹۳ ج ۱ .

[۷۷] سیره ابن دحلان ۳۷۱ ج ۱ .

[۷۸] عبقریّه عمر ، ألعقّاد ، ۳۲ .

[۷۹] طبقات ابن سعد ۱۹۱ ج ۲ .

[۸۰] مجمع الزّوائد ، هیثمی ۲۰۴ ج ۹ طبقات ابن سعد ۱۲ ج ۸ ، ألإصابه ۳۷۴ ج ۸ .

[۸۱] اُسد الغابه ، ابن أثیر ، ۶۵ ج ۷ .

[۸۲] طبقات ابن سعد ۱۴۸ ج ۸ .

[۸۳] طبقات ابن سعد ۱۵۰ و ۱۵۱ ج ۸.

[۸۴] اُسد الغابه ، ابن أثیر ، ۶۵ ج ۷ ، عیون الأثر ۳۸۴ ج ۲ ، أنساب الأشراف ۵۶۱ ج ۲ .

[۸۵] اُسد الغابه ۶۶ ج ۷ .

[۸۶] سیره ابن هشام ۱۲۱ ج ۲ .

[۸۷] کتاب المحلّی ، ابن حزم اندلسی ۲۲۵ ج ۱۱ .

[۸۸] شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۵۲ ج ۶ .

[۸۹] کنز العمّال ، متّقی هندی ۱۳۸ ج ۳ .

[۹۰] مسند أحمد ۲۲۵ ج ۱ ، صحیح مسلم در آخر وصایای پیامبر ۲۳۲ ج ۱ ، صحیح بخاری باب جوائز الوفد از کتاب جهاد و سیر ۱۱۸ ج ۲ .

[۹۱] ألسّیره النّبویّه ،

ابن کثیر ۳۹۱ و ۳۹۵ ج ۲ ، دلائل النّبوه ۱۰۶ ج ۳ ، سیره ابن دحلان ۳۱۳ ، ج ۱ ، صحیح مسلم ۱۴۰۳ و ۱۴۰۴ ج ۳.

[۹۲] شرح نهج البلاغه ، ابن أبی الحدید ۲۹۳ ج ۱۳ و ۱۵ ج ۲۲ ، تفسیر روح المعانی آلوسی ۹۹ ج ۴ ، طبقات ابن سعد ۱۵۵ ج ۳ ،تاریخ الإسلام ، ذهبی ، کتاب ألمغازی ۱۹۱ .

[۹۳] ألموطأ ، مالک بن أنس ۲۳۶ ، کتاب الجهاد ، باب الشّهداء فی سبیل الله ، حدیث ۹۹۵ .

[۹۴] مغازی الواقدی ۸۹۰ ج ۲، تفسیر کشّاف، زمخشری ۲۵۹ ج ۲، تاریخ أبی الفداء ۲۰۸ ج ۱.

[۹۵] سوره توبه ، آیه ۲۵ .

[۹۶] مغازی ألواقدی ۹۰۴ ج ۲ ، ألبدایه و النّهایه ۳۷۴ ج ۴ ، تاریخ الخمیس ۱۰۲ ، ألسّیره الحلبیّه ، ألشّافعی ۱۰۹ ج ۳ .

[۹۷] مسند أحمد ۶۲ ج ۲ سنن البیهقی ۴۰۹ ج ۳ .

[۹۸] ألعقد الفرید ۲۵۹ ج ۴ ، تاریخ أبی الفداء ۱۵۶ ج ۱ .

[۹۹] تاریخ یعقوبی ۱۳۷ ج ۲ ، شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۱۵ ج ۶ ، ألإمامه و السّیاسه ۱۸ ج ۱ ، ألشّیخان ، البلاذری ۲۳۲ .

[۱۰۰] تاریخ طبری ۳ ج ۴ ، ألصّراط المستقیم ، علیّ بن یونس العاملی ۲۹۶۲ .

[۱۰۱] مسند ابن راهویه ۴۰ ج ۲ .

[۱۰۲] شرح الأخبار ، قاضی مغربی صفحه ۷۱ ج ۲.

[۱۰۳] مستدرک سفینه البحار ، نمازی صفحه ۴۷۹ ج ۲.

[۱۰۴] ألکافئه ، شیخ مفید ، صفحه ۴۶ ، بحار الأنوار ۹۵ ج ۳۱ ، کنز العمّال ۳۴۵

ج ۶ .

[۱۰۵] سوره نبأ ، آیه ۴۰ .

[۱۰۶] راهنمای راه رسول خدا صلّی الله علیه و آله .

[۱۰۷] طبقات ابن سعد ۱۷۳ ج ۳ .

[۱۰۸] ألثّقات ، ابن حبّان ۲۳ ج ۳ .

[۱۰۹] ألرّوض الأنف ۲۲۹ ج ۲ ، ألسّیره الحلبیّه ۲۸ ج ۲ ، سیره ابن هشام ۱۲۷ ج ۲ ، تاریخ الهجره النّبویّه ، ألبیلاوی ۱۱۶ .

[۱۱۰] به کتاب نظریّات الخلفتین اثر همین نویسنده ج ۱ ، باب بیت فاطمه سلام الله علیها مراجعه نمایید .

[۱۱۱] سیره ابن هشام ۱۲۱ ج ۲ .

[۱۱۲] تاریخ ابن أثیر ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۰۳ .

[۱۱۳] أمالی شیخ صدوق ۸۲ ج ۲ ، ۸۳ ، تاریخ یعقوبی ۳۹ ج ۲ ، ألنّور و البرهان ، ابن صباغ مالکی چاپ کراچی .

[۱۱۴] علیّ بن أبی طالب ، عبدالکریم الخطیب ، ۱۰۶ و ۱۰۵ .

[۱۱۵] سوره بقره ، آیه ۲۰۷ .

[۱۱۶] سوره بقره ، آیه ۲۰۷ ، شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ، ۲۶۲ ج ۱۳ .

[۱۱۷] أمالی شیخ طوسی ۶۲ ج ۲ و بحار الأنوار ۵۶ ج ۱۹ .

[۱۱۸] سوره یس ، آیه ۹ .

[۱۱۹] مسند أحمد ۱۰۳ ج ۳ ، تاریخ طبری ۱۰۲ ج ۲ ، تفسیر قرطبی ۲۱ ج ۳ .

[۱۲۰] حلیه الأبرار ، هاشم بحرانی ، ۱۰۶ ج ۲ .

[۱۲۱] ألوفاء بأحوال المصطفی ، ۳۴۹ ، تاریخ الإسلام ، ۲۷۲ ج ۲ ، دلائل النّبوه ، بیهقی ،

۷۵ ج ۶ ، صحیح بخاری ، ۱۸۴ ج ۱ ، سنن نسائی ، ۹۲ ج ۲ ،

حلیه الأولیاء ۳۰۹ ج ۶، مسند أحمد ، ۳۱۰۳ .

[۱۲۲] همان مصادر .

[۱۲۳] تفسیر قرطبی ۲۱ و ۲۵ ج ۳، ألبحر المحیط ، أبوحیّان ۱۰۸ و ۱۲۲ ج ۲ ، تاریخ طبری ۱۰۲ ، ج ۲ .

فصل پنجم

آیا علی علیه السّلام کسی را در باره خارج شدن رسول خدا صلّی الله علیه وآله بسوی غار آگاه کرد ؟

از آنجائی که پیامبر صلّی الله علیه و آله می خواست خبر رفتن به غار از دید قریش مخفی بماند ، فقط علی علیه السّلام را از این خبر آگاه نمود و علی علیه السّلام به احدی این خبر را نگفت و قریش را در مورد هجرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله در حیرت و بی اطّلاعی کامل باقی گذاشت .

و بخاطر همین اختفاء شدید ، هجرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله به مدینه موفّق شد و سعی و تلاش مشرکین طغیانگر مکّه در این باره ناکام ماند .

پیامبر خاتم صلّی الله علیه و آله سه روز در غار بسر برد ، و در این سه روز ولگردان مدینه در طلب وی سوار بر اسب به همه جا سر می زدند ، و از قیافه شناسان و راهنمایانی چون کرز بن علقمه خزاعی یاری می جستند و عبد العزّی فرزند أبوبکر هم اثری از جای پای پدر خود ندید .

بینش پیامبری در بکار بردن روش اختفاء در هجرت و پنهان شدن سه روزه در غار ، کلید کامیابی در چنین هجرت مبارکی بود . و به همین جهت أمیرالمؤمنین علی علیه السّلام احدی را به رفتن رسول خدا صلّی الله علیه وآله به کوه ثور آگاه نکرد ، و احدی هم نمی توانست به خانه رسول خدا صلّی الله علیه

و آله که از طرف أشرار محاصره شده بود وارد شود .

اما درباره اینکه می گویند : أبوبکر وارد خانه محاصره شده رسول خدا صلّی الله علیه و آله گردید و ازأمیرالمؤمنین علیه السّلام از محلّ اختفای محمّد صلّی الله علیه وآله سؤال کرد ، این گفته از ساخته های دروغین سیاست است که مدّتی بعد از آن تاریخ بوجود آمد .

و از روایات ساختگی ، رفتن رسولخدا صلّی الله علیه و آله به غار در هنگام روز و از خانه أبوبکر ، آنهم در مقابل دیده تمام مشرکین می باشد (۱۲۵) .

و از روایات مضحک و خنده آور این روایت است که : أبوبکر بر علی علیه السّلام وارد شد در حالی که زنگی در دست داشت و اینکه علی علیه السّلام وی را بر جای رسول خدا صلّی الله علیه و آله آگاه نمود ، پس أبوبکر با همان زنگ در پی او بیرون رفت و چون پیامبر صلّی الله علیه و آله صدای زنگ او را شنید و گمان کرد از مشرکین است ، در راه رفتن شتاب نمود پس بند کفش وی پاره شد و شصت پای وی را سنگی شکافت و خون بسیاری خارج شد و أبوبکر صدای خود را بلند کرد و رسول خدا صلّی الله علیه و آله صدای او را شنید و دانست کیست آنگاه هردو به غار رفتند (۱۲۶) .

و تمام مسلمانان این مطلب را صحیح می دانند که احدی وارد خانه رسول خدا صلّی الله علیه و آله که از هر طرف مورد محاصره بود نگردید (۱۲۷) .

عدّه ای از مسلمانان به مدینه هجرت کرده

بودند ، و پیامبر صلّی الله علیه وآله از بقیّه مسلمانان خواستند تا در آن شب خارج نشوند (۱۲۸) .

و مسلمانان باقی مانده ، درماندگان و مریضان بودند که با أمیرالمؤمنین علی علیه السّلام و زنها که فاطمه دختر محمّد صلّی الله علیه و آله و فاطمه بنت أسد (مادر حضرت علی علیه السّلام)و فاطمه دختر زبیر بن عبد المطلّب و امّ ایمن بودند بیرون رفتند .

و أخبار ، همگی اتّفاق دارند که خاتم رسولان شبانه و دور از چشم کافران خارج شدند و همین مطلب بین تمام مسلمانان مشهور است .

باب سوّم : وقایعی که در غار اتّفاق افتاد

فصل أوّل

غار ثور کجاست ؟

غار ثور همان غاری است که در قرآن ذکر شده ، و کوه ثور کوهی در مکّه می باشد (۱۲۹) و درباره کوه ثور این آیه نازل شده است :

إلاّ تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللهُ إذْ أخْرَجَهُ الَّذینَ کَفَرُوا ثانِیَ اثْنَیْنِ إذْ هُما فِی الْغارِ إذْ یَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إنَّ اللهَ مَعَنا فَأَنْزَلَ اللهُ سَکینَتَهُ عَلَیْهِ وَ أیَّدَهُ بِجُنُود لَمْ تَرَوْها وَ جَعَلَ کَلِمَةَ الَّذینَ کَفَرُوا السُّفْلی وَ کَلِمَةُ اللهِ هِیَ الْعُلْیا وَ اللهُ عَزیزٌ حَکیمٌ (۱۳۰) .

اگر او] پیامبر [را یاری ندهید ،] بدانید که [خداوند او را هنگامی که کافران آواره اش ساختند ، یاری داد ، در حالی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله یکی از آن دو تن بود و هنگامی که در غار بودند به رفیق و همسفر خود (یعنی ابن بکر) گفت نترس که خدا با ماست ; آنگاه خداوند وقار و آرامش خاطر خویش را بر او نازل کرد و با سپاهیانی که نمی دیدیدشان یاریش داد و]

سرانجام[آرمان کافران را پست گردانید ; و آرمان الهی است که والاست ، و خداوند پیروزمند فرزانه است.

و چون أطحل بن عبد مناه بن أد بن طابخه (۱۳۱) در آن کوه بسر می برد ، آن را کوه ثور أطحل می نامیدند .

و کوه ثور ، کوهی از کوههای مکّه است و پشت مکّه ، بر راه یمن (۱۳۲)قرار گرفته ، و پنج کیلومتر با مکّه فاصله دارد (۱۳۳) .

پیامبر صلّی الله علیه و آله برای دور شدن از گروههای مشرک قریش که در راه شمالی ارتباط دهنده مکّه به مدینه در جستجوی وی بودند از جنوب مکّه به یثرب « مدینه قبلی » هجرت نمود . و از راه یمن در جنوب مکّه حرکت کرد ، راهی که هرگز در مخیّله مردان مکّه خطور نمی کرد .

در روایات آمده است که : پیامبر صلّی الله علیه و آله خود غار ثور را بوجود آورد و پیش از آن موجود نبود ، و همان طوری که خداوند متعال آهن را برای داود علیه السّلام نرم کرد سنگ را برای رسول خویش نرم نمود ، پس از آن وارد غار گردید و در آن سکونت یافت (۱۳۴) .

و در گذشته جالوت در پی حضرت داود علیه السّلام می گشت تا وی را به قتل رساند ، آن حضرت وارد غاری عمیق شد ، عنکبوت تاری بر دهانه غار تنید ، و چون جالوت عنکبوت را مشاهده کرد به شهر بازگشت (۱۳۵) .

داود پیامبر علیه السّلام در غار تنها بود همانند رسولخدا صلّی الله علیه و آله که در غار تنها بود ، بعد از آن

عبدالله بن أریقط بن بکر بوی ملحق شد.

فصل دوّم

عبدالله بن بکر کیست ؟

بعد از آنکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله به کوه ثور رسید و در آن استقرار یافت ، برای سکونت چند روزه قبل از رفتن به مدینه آن غار را ایجاد کرد . و در کوه ثور احتیاج وافر به شخص مورد اعتمادی داشت تا در آوردن آب و غذا و انتقال أخبار بین وی و فاطمه سلام الله علیها و علی علیه السّلام آن حضرت را یاری نماید . زیرا پیامبر صلّی الله علیه و آله می خواست بداند بعد از هجوم کفّار بر خانه اش چه حوادثی اتّفاق افتاده و با علی علیه السّلام و فاطمه سلام الله علیها چگونه برخورد کرده اند ، و چه أخبار تازه ای روی داده است . و از طرفی سیّد رسولان در رسیدن به مدینه منوّره نیاز جدّی به راهنمائی داشت تا وی را از راهی بدانجا برساند که محلّ عبور و مرور مسافرین نباشد ، و دسترسی پیدا کردن به چنین راهنمائی در شمال مدینه آسانتر از جنوب مدینه و در کوه ثور بود ، زیرا کوه ثور در راه یمن بود ، نه در راه مدینه .

در آن کوهستان وحشتناك ، سیّد پیامبران صلّی الله علیه و آله از خداوند متعال خواست تا در این امر بزرگ یاریش دهد ، پروردگار عزیز خواسته رسول خود را مستجاب نمود ، و چوپانی امین که آگاه به راههای مکّه و مدینه بود و حاضر بود در راه خدای تعالی و رسول او جانفشانی کند بسویش فرستاد . و چون عبدالله بن أریقط بن بکر در کوه

ثور بـا رسول خـدا صـلّى الله علیه و آله ملاقات کرد حضـرت فرمود : ای فرزنـد أریقط آیا تو را بر جان خود ایمن بـدانم ؟ ابن بکر گفت : بنابراین سوگنـد به خـدا که تو را حفظ و حراست می نمایم و احـدی را بر تو آگاه نمی کنم ، ای محمّـد کجا می خواهی بروی ؟

محمّد صلّى الله علیه و آله فرمود : یثرب !

ابن بکر گفت : تو را از راهی خواهم برد که احدی بدان راه نیابد (۱۳۶) .

عبدالله بن أریقط بن بکر ، مردی مخلص و فداکار در راه اسلام بود و حاضر بود جان خویش را در این کار الهی فدا نماید ، و به سـبب گفتگوی پیامبر صـلّى الله علیه و آله با این مرد در آن کوه ، ایمان وی به دین زیاد شد و در زمره متّقیان صاحب یقین قرار گرفت ، بعد از آنکه از جاهلان شـمرده می شد . و همین بر خورد پیامبر صلّى الله علیه و آله با عبدالله بن أریقط بن بکر از معجزات الهی بود که خداوند رحمان به رسول خود موهبت فرمود .

و این معجزه از معجزه عنکبوت عظیم تر و از معجزه کبوتر وحشـی که گفته اند در مدخل غار لانه کرد و تخم گذاشت (۱۳۷) بزرگتر بود .

ابن أریقط بن بکر بزرگترین آیت الهی بود که خداونـد تعالی در آن زمان و آن موضوع برای رسول خود صـلّى الله علیه و آله بوجود آورد که او را به اسلام هدایت کرد به نحوی که خداوند سبحان فرمود :

إِنَّکَ لا تَهْدی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللّهَ یَهْدی مَنْ

يَشاءُ

وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدينَ(۱۳۸)

تو هر کس را که دوست داری هدایت نمی کنی ، بلکه خداوند است که

هر کس را که بخواهد هدایت می کند و او به حال آنانکه قابل هدایتند داناتر است .

قریش از دیرباز عبدالله بن أریقط بن بکر را به عنوان راهنمائی ماهر در راههای رسیدن به مکّه و مدینه می شناخت ، و از ملازمان عبادت بتها می دانست و بنابراین هیچ شکّی از جهت مشرکان قریش در بت پرستی و دوری از اسلام این مرد وجود نداشت . و همین مطلب موجب شد که بهترین راهنما و واسطه برای بر آوردن نیازهای پیامبر صلّی الله علیه و آله از جهت خورد و خوراك و نامه رسانی و سایر احتیاجات دیگر محسوب شود .

رسول خدا صلّی الله علیه و آله در غار تنها بود و راهنمای وی عبدالله بن أریقط بن بکر گاهی به او سر می زد ، و زمانی که هر دو در غار بودند ، کفّار به طرف آنان آمدند .

بنابراین مصاحب رسول خدا صلّی الله علیه و آله در غار و جانفشانی کننده در راه اسلام و کسی که دوبار برای هجرت بین مکّه و مدینه به سفر پرداخت ، و در هر دو سفر به کامیابی درخشانی دست یافت ، و برای دین وفاداری وافر خود را به اثبات رساند ، همین عبدالله بن أریقط بن بکر بود ، لکن بخاطر خواسته های احزاب قریش که فضائل وی را به نفع أبوبکر سرقت کرد ناشناس باقی ماند .

و بسیاری از مسلمانان مخلص با وجود کارهای خارق العاده و قهرمانی منحصر به فردشان ناشناس باقی ماندند

، که نمونه اینها عبّاس بن نضله انصاری می باشد ، که از اصحاب عقبه بود و در جنگ احد به شهادت رسید ، و عبّاسیان مناقب او را به نفع عبّاس بن عبد المطّلب مصادره کردند (۱۳۹) .

و همواره حکومتهای ظالم مردان حزب قریش را می ستودند ، و حقوق متّقیان را مخفی می کردند ، و از شنیدن أخبار و جانفشانی هایشان بیزار بودند .

کرز قافی

مشرکان قریش به کمک راهنمای خود ، کرز بن علقمه خزاعی جای پای رسول خدا صلّی الله علیه و آله را پیدا نمودند ، و در پی آن رفتند تا به غار رسیدند ، و این کرز آگاهی کاملی به شناسائی جای پای مردم داشت .کرز گفت : این جای پای محمّد صلّی الله علیه و آله می باشد که شباهت بسیاری به قدم موجود در مقام ، یعنی مقام ابراهیم دارد (۱۴۰) . و کرز قافی جای پای أبوبکر را همراه جای پای رسول خدا صلّی الله علیه و آله ذکر نکرد (۱۴۱).

و در روایت صحیح ، بلاذری نیز گفتار کرز را درباره جای پای رسول خدا صلّی الله علیه و آله ذکر کرد و حرفی از جای پای أبوبکر نزد (۱۴۲)و عبد العزّی بن أبی بکر نیز به جای پای پدر خود در غار برخورد نکرد و این مطالب نشان می دهد که رسول خدا صلّی الله علیه و آله تنها به غار آمده است . و مسلمانان این روایت صحیح متواتر را همواره حفظ می کردند و چون دروغگویان جیره خوار ، در حکومت عمر و عثمان ذکر أبوبکر با رسول خدا صلّی الله علیه

و آله را در غار در وسعت بسیار زیادی شایع کردند ، از نظر روایت در اینکه کرز قدم أبوبکر را همراه با قدم رسول خدا صلّی الله علیه و آله دیده است اختلاف پیدا کردند .

و برپـا کننـدگان سـقیفه ، تلاش وافری در خلق فضائـل حسّاس و خطیر برای حفـظ نظام و نگه داشـتن و تثبیت حکومت خود نمودنـد ، و مهم ترین این فضائـل ، قضـیّه حضور أبوبکر در غـار بود ، و این منقبت دروغین ، سـتون خلافت أبوبکر و اساسـی ترین پـایه در حکومت سیاسـی او گردیـد . و از کـار افتـادن این فضـیلت بی اسـاس و بیان کـذب آن به معنی ساقط شـدن آن خلافت و هزیمت آن نقشه و طرح می باشد .

و أبوبکر درباره قضیّه سقیفه می گوید : سقیفه اشتباهی فاحش بود (۱۴۳) .

و عمر بن الخطّاب از سقیفه چنین می گوید : سقیفه اشتباهی فاحش بود (۱۴۴) .

و ایـن مطـالب را تنهـا بر ایـن اسـاس گفته انـد که می دانسـتند حضـور أبـوبکر در غـار داسـتانی دروغین است ،زیرا اگر چنین داستانی واقعیّت داشت خود را مستحقّ خلافت می دانستند .

سپس به تدریـج در زمـان حکومت أبوبکر دروغ گوئی پیشـرفت کرد و أبوبکر حـدیث : نَحْنُ مَعاشِرَ الأنْبیاءِ لانُوَرِّث (۱۴۵) را درست کرد ، در حالی که این حدیث مخالف قرآن کریم است ، خداوند تعالی می فرماید :

وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ و سلیمان از داود ارث برد (۱۴۶)

و هر حـدیثی که بـا قرآن مخالف باشـد باطل است و وظیفه داسـتان سـرایان از زمان حکومت عمر بن الخطّاب در ایجاد مناقب برای برپا کنندگان سقیفه و همراهانشان

، و محو فضائل مخالفین ، و سرقت فضائل اصحاب به نفع مردان حزب قریش ، و چسبانیدن رذائل مردان حزب قریش به سایر اصحاب و به رسول خدا صلّی الله علیه و آله خلاصه می شد .

کعب الأحبار یهودی و تمیم داری نصرانی در مسجد رسول خدا صلّی الله علیه و آله أحادیث دروغین و داستانهای ساختگی را در زمان حکومت عمر بن الخطّاب ذکر می نمودند (۱۴۷) .

فصل سوّم

آیات غار

آیاتی که در قرآن درباره موضوع غارنازل شدند در این جملات خلاصه می شوند(۱۴۸) :

إلاّ تَنْفِرُوا یُعَذِّبْکُمْ عَذاباً أليماً وَ یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَکُمْ وَ لا تَضُرُّوهُ شَيْئاً وَ اللهُ عَلى كُلِّ شَيْء قَديرٌ .

اگر رهسپار جهاد نشوید خداوند دچار عذابی دردناک می گرداند تان و قومی غیر از شما را جانشین شما می سازد ، و به او زیانی نمی رسانید ; و خداوند بر هر کاری تواناست .

إلاّـ تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللهُ إذْ أخْرَجَهُ الَّذينَ كَفَرُوا ثانِيَ اثْنَيْنِ إذْ هُما فِي الْغارِ إذْ يَقُولُ لِصاحِبِهِ لاـ تَحْزَنْ إنَّ اللهَ مَعَنا فَأَنْزَلَ اللهُ سَكينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيَّدَهُ بِجُنُود لَمْ تَرَوْها وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذينَ كَفَرُوا السُّفْلى وَ كَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيا وَ اللهُ عَزيزٌ حَكيمٌ .

اگر او] پیامبر [را یاری ندهید ،] بدانید که [خداوند او را هنگامی که کافران آواره اش ساختند ، یاری داد ، در حالی که یکی از آن دو تن بود و هنگامی که در غار بودند به رفیقش گفت نگران مباش که خدا با ماست ; آنگاه خداوند آرامش خویش را بر او نازل کرد و با سپاهیانی که نمی دیدیدشان یاریش داد و]

سرانجام[آرمان کافران را پست گردانید ; و آرمان الهی است که والاست ، و خداوند پیروزمند فرزانه است .

إنْفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالا وَ جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ .

چه سبکبار ، چه سنگین ، روانه شوید و به مالتان و جانتان در راه خدا جهاد کنید ، که اگر بدانید این برایتان بهتر است .

این آیات در شأن پیامبر صلّی الله علیه و آله و مصاحب او ، عبدالله بن أریقط بن بکر که یگانه شخصی است که هجرت وی با رسول خدا صلّی الله علیه و آله مورد اتّفاق است نازل گردید .

و چون در روایات هجرت که در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و عصر خلفاء و عصرهای بعد از آن نقل شده دقّت نمائیم ، این مطالب را در می یابیم :

۱ اصحاب پیامبر تأیید کرده اند که این آیه در باب مناقب أبوبکر نازل نشده است و عایشه دختر أبوبکر نازل نشدن قرآن در شأن أبوبکر را چنین تأیید کرده است :

خداوند در شأن ما آیاتی از قرآن نازل نکرده است (۱۴۹)

و این مطلب را عایشه در حضور هزاران تن از صحابه در عصر معاویه بیان کرد ، و همگی آنها ادّعای وی را در این زمینه تأیید کردند .

بنابراین آیه غار در حق أبوبکر نازل نشده است .

صحابه و تابعین درباره آیه غار چنین گفته اند

أوّلا : صحابه ادّعای عایشه را در نازل نشدن آیه ای از قرآن در حقّ أبوبکر تأیید کرده اند .

ثانیاً : مؤمن طاق محمّد بن علی بن نعمان ، عالم کوفه و شاگرد امام باقر و امام صادق علیهما

السّلام می گوید :

در قرآن آیه غار در حق أبوبکر نازل نشده است .

او قائل به عدم حضور أبوبکر در غار شد ، لذا وی را متّهم به تحریف قرآن نمودند (۱۵۰) و حکومت های ستمگر برای ساقط کردن مخالفین خود عادت به چنین تهمت زدنهائی داشتند .

ثالثاً : محقّق بحرانی می گوید :آنها کلمه « ألرّسول » را ازآیه ۴۰ سوره توبه حذف کردند .(یعنی از تفسیرآیه حذف کردند (۱۵۱) .

مرحوم بحرانی می خواهد قول به حاضر نبودن أبوبکر در غار را ثابت نماید ، و این قول ، قول حاکم در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و زمان بعد از وی بود که همگی بدان ایمان داشتند ، بنابراین از رأی صحابه و تابعین چنین بر می آید که در هجرت با پیامبر صلّی الله علیه و آله أبوبکر حاضر نبوده ، و در قضیّه غار ، آیه ای در شأنش نازل نگردیده است ، و در عصر صحابه أوّلین ، این مطلب ، بزرگترین جریان مورد قبول بوده است ، زیرا دهها هزار تن از صحابه ساکن مدینه از مهاجر و انصار ، این روایت عایشه را در این میدان صحیح دانسته و با این تصحیح همگی قضیّه حضور أبوبکر را در غار تکذیب کرده اند . و حال که مهاجر و انصار ، این قضیّه را تکذیب کرده اند ، چه کسی می تواند این مطلب دروغین را به اثبات برساند ؟ .

و هنگامی که عایشه ماجرای حضور أبوبکر در غار را تکذیب می نماید آیا أبوهریره « کسی که در آن تاریخ کافر و از أهالی دوس

از قبائل یمن بود و در سال هفتم بعد از هجرت مسلمان شد » می تواند آن را اثبات کند ؟ .

و آیا مغیره که در طائف به حال کفر بسر می برد می تواند ثابتش نماید ؟ .

۲ و شخص دیگری که دروغ بودن حضور أبوبکر را در غار اثبات نمود عبد الرّحمن بن أبوبکر است .

عبد الرّحمن در زمان هجرت مردی بالغ و با آن واقعه با تمام جزئیّاتش معاصر بود ، و خود یکی از مشرکین جستجو کننده پیامبر صلّی الله علیه و آله در غار می باشد ، وی در زمان هجرت با اسلام و رسول خدا صلّی الله علیه و آله به شدّت دشمنی میورزید ، و به همین سبب در جنگ بدر در صف کافران شرکت نمود (۱۵۲) .

و چون عایشه قائل شد به اینکه آیه ای از قرآن در حق أبوبکر و خانواده او نازل نشده است ، عبد الرّحمن با سکوت خود در مقابل وی و دیگر اصحاب سخنش را تأیید نمود .

و در غیر این صورت عبد الرّحمن به واسطه آیه غار با وی مخالفت می کرد (۱۵۳) .و اتّفاق نظر عایشه و عبد الرّحمن در نازل نشدن آیه ای در حقّ أبوبکر و خانواده اش (۱۵۴) روایات دروغین حضور أبوبکر در غار و نزول آیه قرآن در حقّ وی را تکذیب می نماید .

و فراوانی داستان سرایان ، و جهلشان به شرح حال اصحاب ، و سیر جنگ های رسول خدا صلّی الله علیه و آله ، و حوادث تاریخی ، آنان را بر آن داشت تا عبدالله بن أبی بکر را در زمره

کمکٔ کنندگان به پیامبر صلّی الله علیه و آله در غار به واسطه آوردن غذا و انتقال أخبار مکّه به پیامبر صلّی الله علیه و آله به حساب بیاورند .

و عبد الرّحمن پسر أبوبکر ، با تأیید ادّعای خواهرش عایشه ، در نازل نشدن آیه ای از قرآن در حقّ أبوبکر ، دروغ بودن حضور أبوبکر در غار را ثابت کرد .

و در حالی که عبد الرّحمن پسر أبوبکر ، و عایشه دختر أبوبکر ، حضور أبوبکر را در غار تکذیب می کنند ، آیا لشکریان بنی امیّه می توانند چنین دروغی را جعل نمایند ؟ .

و هنگامی که عایشه در مقابل عبد الرّحمن بن أبی بکر و مروان حکم و هزاران نفر از صحابه حاضر در مسجد پیامبر صلّی الله علیه و آله گفت :

آیه ای از قرآن در حقّ ما نازل نشده است (۱۵۵)

عبد الرّحمن بن أبی بکر بر این گفته سکوت کرد ، و مروان بن حکم هم سکوت نمود و دیگر صحابه از اهل مکّه و مدینه نیز سکوت کردند ، و همین سکوتشان دلیل موافقتشان با گفتار وی بوده ، و دلیلی بسیار قوی بر دروغ بودن أخبار روایت شده درباره حضور أبوبکر در غار می باشد .

و در صورتی که عدّه ای از اصحاب اعتقاد به حضور أبوبکر در غار داشتند ، حتماً به واسطه آیه غار و حضور أبوبکر در غار ثور با عایشه به مخالفت می پرداختند .

و بخاطر ازدیاد روز افزون همین دروغها ، اکنون موقعیّت تغییر پیدا کرده است ، به نحوی که اگر امروز بگوییم آیه غار در حقّ أبوبکر نازل نشده است بسیاری

خواهند گفت : مگر این مصاحبت و همراهی ، از جهت آیه غار در حقّ پیامبر صلّی الله علیه و آله و أبوبکر نمی باشد ؟ و عبارت فوق بیانگر این است که بسیاری از حوادث و روایات فعلی را اصحاب با آنکه معاصر رسول خدا صلّی الله علیه و آله بودند در زمان خود توثیق نکرده و مهر صحّت بر آنها نزده اند .

و سخن دار قطنی در اینجا مصداق پیدا می کند که : حدیث صحیح در میان احادیث ، همانند یک تار موی سفید در بدن گاوی سیاه است (۱۵۶).

و مصداق سخن رسول خدا صلّی الله علیه و آله نیز همین است که فرمود : بدون هیچ کم و کاستی از سنّت های یهود و نصاری پیروی خواهید کرد ، تا جائی که اگر در لانه سوسماری وارد شدند شما نیز وارد خواهید شد(۱۵۷).

و انسان از سخنان عایشه مسرور ، و از جوابهای مؤمن طاق (۱۵۸)و محقّق بحرانی و محمّد بن المهدی فاطمی در عقیده ای که درباره حضور نداشتن أبوبکر در هجرت و غار دارند بسیار خوشحال می شود .

و بنابراین : عایشه با اعتقاد کامل ادّعا می کرد که آیه غار در حقّ أبوبکر نازل نشده است .

و عالم کوفه ، مؤمن طاق می گوید : آیه در حقّ أبوبکر نازل نشده (۱۵۹) .

و محقّق بحرانی می گوید : کلمه « ألرّسول » از آیه ۴۰ توبه را حذف کردند ، و بجای آن کلمه « علیه » (۱۶۰) را قرار دادند ، یعنی آنها در تفسیر آیه چنین دخل و تصرّفی کردند، زیرا معتقد به عدم تحریف قرآن است.

فصل چهارم

داخل غار

ازسؤالهای مهم و حسّاس در ماجرای غار این است که آیا مهاجمان، داخل غار را دیدند ؟ و چرا در غار نگاه نکردند با آنکه غار کوچکی بود ؟

بعد از رسیدن کافران به غار ثور ، ابن طفیل به داخل غار نظری انداخت لکن احدی را ندید (۱۶۱) زیرا خداوند تعالی در روزی که وی کافر بود بر چشم او پرده افکند ، به همان نحوی که بر چشم محاصره کنندگان خانه پیامبر صلّی الله علیه و آله پرده افکنده بود ، و او را در اثناء خروج از خانه مشاهده نکردند .

و این یکی از معجزات بسیار روشن می باشد که خداوند عزّوجل چشم مشرکین را از دیدن باز داشت ، و پیامبرش را از هلاکت حتمی نجات داد ، و در صورتی که در معجزه باز داشتن دید کافران در این دو واقعه مختلف خوب دقّت کنیم ، از عظمت الهی مدهوش می گردیم . و اثر روشن و آشکار خداوند عزیز حکیم را در قضایای جهان در می یابیم .

و بخاطر عملکرد ناروای کاخ نشینان بنی امیّه در محو حقائق ، و تغییر سیره پیامبر صلّی الله علیه و آله راویان جیره خوار ، روایات دروغینی را در پوشاندن این معجزه مهم وضع کردند .

و در یکی از روایات ساختگی چنین آمده است : قوم در پی او به راه افتادند ، پس خداوند آنان را بازداشت به این صورت که عنکبوتی را مبعوث نمود ، و بر غار تاری تنید ، و آنان را از جستجو مأیوس کرد ، پس باز گشتند در حالی که در مقابل چشمانشان بود(۱۶۲) .

در پاسخ

می گوییم : تار عنکبوت مانع ار رؤیت نزدیک نمی شود ، زیرا مساحت غار بسیار کوچک بود و همین بیان کننده دروغ بودن قصّه عنکبوت است .

در همان روزی که جالوت به دنبال داود علیه السّلام می گشت ، عنکبوت تاری بر غار وی بافته بود ، و داستان سرایان همین روایت را برای غار کوه ثور نیز جعل کردند .

بر خلاف غار کوچک پیامبر صلّی الله علیه و آله ظاهرا غار حضرت داود غار عمیقی بود ، و بر دهانه اش تار عنکبوت قرار داشت ، و به سبب همین تار عنکبوت ، جالوت از داخل شدن در غار خودداری کرد .

و علّت جعل این حدیث آن بود که می خواستند نقش عظیم عبدالله بن أریقط بن بکر را در ماجرای غار مخفی نمایند .

همان شخصی که خداوند عزّوجل وی را به عنوان رحمت بر رسول خویش فرستاد ، تا در کارها یاریش کند ، و همراه و مصاحبش گردد ، و امروزه بازدید کننده گان غار بخوبی در می یابند تار عنکبوت مانع از دیدن داخل غار نمی شود .

خلاصه مطلب آن است که مشرکین طغیانگر قریش در دو جای مختلف از دیدن رسول خدا صلّی الله علیه و آله باز ماندند .

أوّل : در کنار دَرِ خانه پیامبر صلّی الله علیه و آله موقعی که از منزل خارج شد و بسوی غار رفت (۱۶۳) .

دوّم : داخل غار کوه ثور ، در روزی که به داخل آن نظر کردند ، و چیزی ندیدند (۱۶۴) .

فصل پنجم

خوراک پیامبر و وسیله هجرت وی به مدینه

عبدالله بن أریقط بن بکر در کوه ثور به چوپانی مشغول بود ، و همین مطلب

وی را کمک می کرد تا بدون هیچ مشقّتی به پیامبر صلّی الله علیه و آله یاری رساند ، و از سوء ظنّ قریش هم به دور بود ، زیرا برای ابن أریقط بن بکر هیچ گونه سابقه روابط با رسول خدا صلّی الله علیه و آله شناخته نمی شد تا شکّ طغیانگران مکّه را برانگیزد .

عبدالله بن أریقط بن بکر از شیر گوسفندان خود پیامبر صلّی الله علیه و آله را سیراب می کرد که خود غذای کاملی است و انسان در کوتاه مدّت احتیاج به چیزی همراه آن ندارد ، و بر ابن أریقط بن بکر سخت نبود که برای یک نفر در آن کوه نان تهیّه نماید .

در خبر آمده است که أمیر مؤمنان علیه السّلام در کوه ثور شبانه از رسول خدا صلّی الله علیه و آله پذیرائی می کرد (۱۶۵) و قریش هر کس را که کمترین علاقه ای به رسول خدا صلّی الله علیه وآله داشت مراقبت می کرد . و برای أمیرالمؤمنین علی علیه السّلام بسیار آسان بود که مقداری غذا به عبدالله بن أریقط بن بکر بدهد تا به رسول خدا صلّی الله علیه و آله برساند .

و مطالبی که درباره فرستادن غذا بواسطه عبدالله بن أبی بکر و اسماء گفته می شود ، برای مردم آگاه به سیره و تاریخ پیامبر صلّی الله علیه و آله از مطالب ساختگی مضحک شمرده می شود ، زیرا عبدالله بن أبی بکر از کافران بود ، همانطوری که نمله مادر وی کافر بود (۱۶۶) و اسماء به همراه شوهر خویش زبیر در حبشه بسر می برد (۱۶۷) .

بعلاوه چگونه

می توانستند در خانه ای که اغلب اعضای آن از کفّار محارب با خدا و رسول وی بودند غذا بپزند ؟ زیرا در این خانه أبوقحافه و عبـدالله و عبـد العزّی ، (عبد الرّحمن) و نمله و خواهر أبوبکر ام فروه که از کافران شـمرده می شدند زندگی می کردند ، و عبـد العزّی از جسـتجو کنندگان و دنبال کنندگان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و اصـحاب بشـمار می رفت . و همین مطلب دروغهای قریش و بنی امیّه را در این زمینه نقش بر آب می نماید .

اما درباره مرکب سواری سـفر خاتم الأنبیاء صلّی الله علیه و آله و عبدالله بن أریقط بن بکر ، ابن بکر با آن اوصافی که داشـت بسیار راحت می توانست آنها را تهیّه نماید ، زیرا کسی در تعقیب وی نبود .

و در حدیثی صریح چنین آمده است که : علیّ بن أبی طالب خود شخصاً دو مرکب را تهیّه نمود (۱۶۸) . یعنی أمیرمؤمنان علیه السّـلام آن دو مرکب را خریـداری نمود و به عبدالله ابن أریقط بن بکر داد تا به مدینه هجرت نماید ، و در روایات آمده اسـت که : اثر ش........Řعلی علیه السّلام در کوه ثور موجود است (۱۶۹) و همین ، رسیدن وی را به غار تأیید و تأکید می نماید .

و رسـول خـدا صلّی الله علیه و آله همواره بر امـام علی علیه السّـلام چه در مکّه و چه در مـدینه اعتمـاد کامـل می نمود ، و در مقابل اصحاب در هر سفری وی را ستایش و مدح می کرد ، و از همین روایات است

که فرمود :

اسلام نصرت پیدا نکرد مگر با مال خدیجه و شمشیر علی و همچنین فرمود : دست من و دست علی در عدالت مساویند (۱۷۰) . و نیز فرمود : تو در دنیا و آخرت برادرم هستی .

پی نوشتها

[۱۲۴] سیره ابن هشام ۱۲۱ ج ۲ .

[۱۲۵] تاریخ طبری ، ۱۰۰ ج ۲ .

[۱۲۶] تاریخ طبری ، ۱۰۲ ج ۲ .

[۱۲۷] تاریخ طبری ، ۱۰۲ ، جلد ۲ ، تفسیر قرطبی ، ۲۱ ، جلد ۳ ، تفسیر أبی حیّان ، ۱۱۸ ، جلد ۲ ، ألعمده ، ۱۱۸

[۱۲۸] سیره ابن هشام ، ۱۲۱ ج ۲ .

[۱۲۹] نیل الأوطار ، شوکانی ، ۱۹ ج ۶ .

[۱۳۰] سوره توبه ، آیه ۴۰ .

[۱۳۱] ألغارات ۶۶۰ ج ۲ ، بحارالأنوار ، ۱۹۷ ج ۱۱ .

[۱۳۲] تلخیص معجم البلدان ، ۸۶ ج ۲ .

[۱۳۳] سبیل الهدی و الرّشاد ، صالحی شامی ، ۱۴ ج ۱ .

[۱۳۴] تفسیر نور الثّقلین ، ألحویزی ، ۳۱۷ ج ۴ ، بحار الأنوار ، ۵۰ ج ۱۰ .

[۱۳۵] تفسیر طبری ، ۸۵۰ ج ۲ .

[۱۳۶] بحارالأنوار ، ۶۹ ج ۱۹ ، أعلام الوری ، طبرسی ، ۱۴۸ ج ۱ ، کمال الدّین ، صدوق ، ۵۶ .

[۱۳۷] که صحّتی هم نداشت .

[۱۳۸] سوره قصص ، آیه ۵۶ .

[۱۳۹] به سیره ابن دحلان ۲۴۳ ج ۱ ، و تاریخ الخمیس ۳۱۶ ج ۱ مراجعه شود .

[۱۴۰] ألخرائج و الجرائح ، راوندی ۱۴۴ ج ۱ ، مناقب آل أبی طالب ، ابن شهر آشوب ، ۱۱۱ ج۱ ،

فتوح البلدان ، بلاذری ۶۴ ج ۱ ، قصص الأنبياء ، راوندی ۳۳۴ .

[۱۴۱] ألإصابه ۴۳۶ ج ۵ ، من له روایه فی مسند أحمد ، محمّد بن علیّ بن حمزه ، صفحه ۳۶۰ .

[۱۴۲] فتوح البلدان ، بلاذری ۶۴ ج ۱ .

[۱۴۳] ألسّقیفه جوهری ، ۴۶ ، بحارالأنوار ، ۳۱۴ ج ۲۸ .

[۱۴۴] دعائم الإسلام ، قاضی مغربی ، ۸۵ ج ۱ ، خصال ، صدوق ، ۱۷۱ ، تاریخ طبری ، ۱۵۳ ج ۵ .

[۱۴۵] أنساب الأشراف ، بلاذری ، ۷۹ ج ۱۰ ألرّسائل الکلامیّه ، جاحظ ، ۴۶۷ .

[۱۴۶] سوره نمل ، آیه ۱۶ .

[۱۴۷] تاریخ المدینه ، ابن شبه ، ۱۱ ج ۱ شرح نهج البلاغه ، ۳۶۰ ج ۱ أضواء علی السّنّه المحمّدیّه ، ۲۱۵ .

[۱۴۸] سوره توبه ، آیات ۳۹ تا ۴۱ .

[۱۴۹] صحیح بخاری ۴۲ ج ۶ ، چاپ دار الفکر بیروت با چاپ افست از روی چاپ دار الطّباعه در استانبول ۱۴۱۰ ه ، تاریخ ابن أثیر ، ۱۹۹ ج ۳ ، ألأغانی ۹۰ ج ۱۶ ، ألبدایه و النّهایه ، ۹۶ ج ۸ ، ألتّحفه اللّطیفه ، السّخاوی ، ۵۰۴ ج ۲ .

[۱۵۰] لسان المیزان ، ابن حجر ، ۱۰۸ ج ۵ ، مؤسّسه الأعلمی ، بیروت چاپ دوّم .

[۱۵۱] ألحدائق النّاضره ، ۲۹۰ ج ۲ .

[۱۵۲] مختصر تاریخ دمشق ، ابن منظور شرح حال عبد الرّحمن بن أبی بکر ، اُسد الغابه شرح حال عبد الرّحمن بن أبوبکر .

[۱۵۳] ألبدایه و النّهایه ، ۹۶ ج ۸ و تاریخ ابن

أثیر ، ۱۹۹ ج ۳ .

[۱۵۴] که در مرکز اتّفاقات و حوادث بودند .

[۱۵۵] صحیح بخاری ، ۴۲ ج ۶ ، تاریخ ابن أثیر ، ۱۹۹ ج ۳ .

[۱۵۶] شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ، ۱۰۵ ج ۹ ، أضواء علی السّنه المحمّدیّه ، ۱۹۳ .

[۱۵۷] ألجامع الصّغیر ، سیوطی ۴۴۴ ج ۲ ، کنز العمّال ۱۸۳ ج ۱ ، تفسیر صافی ، کاشانی ، ۲۶ ج ۲

[۱۵۸] لسان المیزان ابن حجر ۱۰۸ ج ۵ ، مؤسّسه أعلمی بیروت چاپ دوّم .

[۱۵۹] لسان المیزان ، ابن حجر ، ۱۰۸ ج ۵ ، مؤسّسه أعلمی بیروت چاپ دوّم .

[۱۶۰] ألحدائق النّاضره ، ۲۹۰ ج ۲ .

[۱۶۱] ألإصابه ، ۱۹۴ ج ۷ .

[۱۶۲] ألخرائج و الجرائح ، قطب الدّین راوندی ، ۲۵ ج ۱ .

[۱۶۳] دلائل النّبوه، بیهقی، ۴۷۰ ج۲ شرح الأخبار، قاضی مغربی، ۲۶۰ ج۱، بحار ، ۷۲ ، ج ۱۹

[۱۶۴] ألإصابه ، ۱۹۴ ج ۷ .

[۱۶۵] تاریخ دمشق ، شرح حال علی علیه السّلام به تحقیق محمودی ۱۳۸ ج ۱ ، أعلام الوری ۱۹۰ ، بحار الأنوار ، ۸۴ ج ۱۹ .

[۱۶۶] به همین مطلب در آیه دهم ، سوره ممتحنه اشاره شده است ، شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ، ۲۷۰ ج ۱۳ ، چاپ مصر ، ۱۹۶۰ ، عیسی حلبی و شرکاء .

[۱۶۷] ألثّقات ، ابن حبّان ، ۲۳ ج ۳ .

[۱۶۸] بحار الأنوار ۷۰ ، ۷۵ ج ۹ ، أعلام الوری ، ۶۳ ، ألإحتجاج ، طبرسی ، ۲۰۴ ج ۱ .

[۱۶۹]

ألأنوار العلويّه ، نقدی ، ۱۷۵ .

[۱۷۰] تاریخ بغداد ، ۲۴۰ ج ۷ .

باب چهارم : هجرت بسوی مدینه

فصل أوّل

حرکت پیامبر و عبدالله بن اریقط بن بکر بسوی مدینه

و در ادامـه روش اختفـاء در حرکـت ، عبـدالله بن أریقـط بن بکر برای رسـیدن به مـدینه پیـامبر صـلّی الله علیه و آله را از راهی سخت و ناشـناخته پیش برد ، و جز علی بن أبی طـالب علیه السّـلام احـدی به مسـیرشان آگـاه نبود ، و این همان نقشه مخفی و حکیمـانه ای بود که سیّد رسولان صـلّی الله علیه و آله انتخاب نمود ، و حرکتی اعجاب انگیز و بسـیار مخفی و دارای موفقیّت تضمین شده ای بود .

رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله و راهنمـای وی عبـدالله بن أریقـط بن بکر بـا توکّل بر خـدا از مکّه به مـدینه حرکت کردنـد . درنـگ سه روزه رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله در غـار و پیمودن آن راه سـخت ناشـناخته از عوامل کامیابی سـفر هجرت به مدینه منوّره بود .

پیامبر خاتم صـلّی الله علیه و آله ناگواریهای زیادی را بخاطر مانـدن در غار و پیمودن آن راه کوهسـتانی و بیابانی پر پیچ و خم تحمّل نمود ، و مشـرکین مکّه ، صد شتر برای برگرداندن زنده یا مرده رسول خدا صلّی الله علیه و آله معیّن کرده بودند (۱۷۱) . و در آن زمـان ، صـد شتر مبلغ بسـیار زیادی بود ، که قبائل و گروهها برای به چنگ آوردنش از هر چیز می گذشـتند ، و در عمل ، رؤسای قبائل و راهزنانی مانند ابن سـراقه را وارد میدان نمود ، که تمام راهها را برای یافتن سـرور رسولان صلّی الله علیه و آله طی

کردند .

و از عادتهای رهبران و فرماندهان لشکر و مسافران این بود که هنگام مسافرتهایشان در جزیره العرب ، راهنمایانی به همراه ببرند زیرا می خواستند :

۱ به سلامت به اهداف مسافرت خویش برسند

۲ در کوتاهترین مدّت ممکن به مکان مورد نظر برسند

۳ از اماکن خطرناک طبیعی و غیر طبیعی برکنار باشند

۴ برای استراحت شبانه ، به محلهای مخفی دسترسی داشته باشند

و این موارد بدون داشتن راهنمائی حاذق و آگاه به استراحتگاههای بین راه ، و موقعیّت جغرافیائی آنها حاصل نمی شد ، و به همین جهت در جنگ فیل ، « أبرهه حبشی » به کمک راهنمائی « أبو رغال » (۱۷۲) از یمن به مکّه لشکرکشی نمود . و مشرکین سرکش مکّه ، از راهنمائی به نام « کرز خزاعی » یاری جستند ، تا رسول خدا صلّی الله علیه و آله را در اختیار بگیرند (۱۷۳) گرچه بصورت اجمالی راههای مکّه را می شناختند .

و قافله های عرب ، هنگام رفتن به یمن و شام ، از راهنمایان در تجارت و سفر یاری می جستند ، و در ادامه همین روش طبیعی رسول خدا صلّی الله علیه و آله در رفتن به مدینه از راهنمای با وفا و شریفی بهره گرفت که عملا مورد حسن ظنّ رسول خدا صلّی الله علیه و آله بود .

و بعد از موفقیّت عبدالله بن أریقط بن بکر در این هجرت ، مسلمانان به وی اعتماد کردند ، و أبوبکر از وی خواست تا همسرش ام رومان و دخترش عایشه را از مکّه به مدینه بیاورد (۱۷۴) و این امر نیز با موفقیّت

تمام شد ، و آن دو را به سلامت به مدینه رسانید ، بدون آنکه هیچ عمل شک بر انگیزی از وی مشاهده نمایند .

و عربها در راههای دور دست ، و سفرهائی که روزهای زیادی طول می کشید ، زنان خود را به دست راهنمایان نمی سپردند ، مگر آنکه به وسیله تجربه ، بدون هیچ شکّی اخلاص وی به اثبات برسد ، و اگر ابن أریقط بن بکر مسلمان واقعی نبود ، این کار را نه برای پیامبر و نه برای دیگر مسلمانان انجام نمی داد . و در همان حال ، مشرکین سرکش مکّه ، صد شتر برای کسی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله را زنده یا مرده بدست آورد و یا مشرکین را به محلّ اختفای او راهنمائی کند ، تا منجر به دستگیری او گردد قرار داده بودند (۱۷۵) .

اولا : اگر ابن أریقط بن بکر کافر بود ، بر خود لازم می دانست تا با هر وسیله ممکن برای بدست آوردن این جایزه گرانقدر تلاش نماید .و ثانیاً : اگر وی مشرک بود بخاطر خدمت به خدایان مورد پرستش خود ، بر خود واجب می دانست مشرکین را در دستیابی به رسول خدا صلّی الله علیه و آله یاری نماید .و ثالثاً : مسافرت با رسول خدا صلّی الله علیه و آله با خطرات فراوان همراه بود ، زیرا سرکشان خونریز ، در صدد قتل آن حضرت بودند ، و هیچ عاقلی نمی پذیرد که مردی مشرک ، دین و دنیای خود را ترک نماید و با پیغمبری که در اعتقاد و اهداف با وی مخالف

است چنین خالصانه رفتار نماید .

و شنیده نشده است که پیامبر صلّی الله علیه و آله به ابن أریقط بن بکر اجرتی در مقابل آن عمل داده باشد . و از طرفی رسول خدا صلّی الله علیه و آله صد شتر نداشت تا در مقابل رساندن وی به مدینه به راهنمای خود بدهد ، و فراهم کردن دو مرکب سواری برای رسول خدا صلّی الله علیه و آله و ابن أریقط بن بکر مسأله پر مشقّتی بود که قیمت آن را علیّ بن أبی طالب علیه السّلام پرداخت نمود (۱۷۶). و تازه اگر هم حضرت خدیجه سلام الله علیها در آن زمان زنده بود و صد شتر را به ابن أریقط بن بکر می داد ، باز هم وی جانب قریش را ترجیح می داد زیرا موافق اعتقاد دینی اش بود ، و سلامتی دین و دنیای وی را تأمین می کرد .

بنابراین عبدالله بن أریقط بن بکر مسلمانی مجاهد و فداکار در راه خدا بود ، و اموال دنیا را در راه تحصیل رضای خداوند تعالی ترک می نمود .

فصل دوّم

مسیر حرکت پیامبر صلّی الله علیه و آله بسوی مدینه

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و عبدالله بن أریقط بن بکر از راهی سخت و ناشناخته که مردم و کاروانهای تجاری از آن عبور نمی کردند مکّه را بسوی مدینه ترک نمود .

آنها از پائین مکّه به ساحل رفتند ، به نحوی که راه در عرض پائین « عسفان » قرار گرفت ، و بعد به پائین « أمج » و چون از « قدید » عبور کردند در عرض راه قرار گرفتند ، سپس « خراز » و از آنجا به

« ثنیّه المرّه » بعد به « لقف » و « مدلجه لقف » و « مدلجه محاج » یا مجاج را پشت سر گذاشتند ، سپس وارد « مرحج ذی الغطوین » شدند ، پس از آن وارد « بطن ذی کشر » گردیدند ، آنگاه « جداجد اجر » و « ذا سلم » از « بطن اعداء مدلجه تعهن » و « عبابید » یا « عبابیب » را پیمودند ، و پس از آن « قاجه » یا « قاحه » را پشت سر گذاشتند ، و بعد از آن به « عرج » پائین آمدند ، آنگاه « اوس بن حجر » (از طائفه أسلم) رسول خدا صلّی الله علیه و آله را به مدینه برد .

پس از آن « ثنیّه العائر » از جانب راست رکوبه یا (ثانیه الغائر) را طی کردند ، و به (بطن رئم) پائین رفتند ، و آنگاه به (قباء) رسیدند(۱۷۷) .

ابن أریقط این راه کوهستانی را از راه « نخله » طی کرد ، و تنها موقعی به راه بازگشت که پیامبر صلّی الله علیه و آله در خانه امّ معبد منزل گزید .

و چون پیامبر صلّی الله علیه و آله از این راه کوهستانی و بیابانی عبور نمود ، با احدی از مسافرین مکّه و مدینه برخورد نکرد . و این مطلب ، روایات ملاقات پیامبر صلّی الله علیه و آله با « زبیر بن عوام و طلحه بن عبیدالله » را تکذیب می نماید .

یکی از این روایات تصریح بر این دارد که پیامبر

صلّی الله علیه و آله لباسی را که زبیر به ایشان اهداء کرده بود پوشید (۱۷۸) و دیگری تصریح بر آن دارد که لباس اهدائی طلحه را پوشید (۱۷۹) در حالی که زبیر در آن وقت (۱۸۰)به حبشه و طلحه به مدینه مهاجرت کرده بودند (۱۸۱) .

فصل سوّم

ابن سراقه راهزن ، رسول خدا را پیدا می کند

در راه یثرب ، پیامبر خاتم صلّی الله علیه و آله و راهنمای وی عبدالله بن أریقط بن بکر با ابن سراقه ، خونخوار مشهور برخورد نمودند ، و بین آنها مشاجره معروفی واقع شد . لکن دشمنان کافر هواپرست رسول خدا صلّی الله علیه و آله ، نام پیامبر صلّی الله علیه و آله را به نفع أبوبکر حذف نمودند ، تا آن معجزه الهی و کرامت آسمانی را از خاتم أنبیاء سلب کنند ، و به همین منظور روایات دروغینی جعل کردند ، که تصریح بر این مطلب دارد که مشاجره بین أبوبکر و ابن سراقه جریان داشته است ، تا اثبات کنند أبوبکر در غار حضور داشته است . اما این حدیث بواسطه ادلّه زیر مردود شمرده می شود .

ابن سراقه در مکّه ، معاصر پیامبر صلّی الله علیه و آله و با شخصیّت وی آشنا بود .

ابن سراقه تمایل شدیدی به قتل رسول خدا صلّی الله علیه و آله داشت ، و طبیعی است که مشاجره بین وی و رسول خدا صلّی الله علیه و آله باشد .

معجزه الهی در فرو رفتن پای اسب ابن سراقه در شن ، بخاطر مستجاب شدن دعای رسول خدا صلّی الله علیه و آله بود .

و عاقلانه این است که ابن سراقه از پیامبر صلّی

الله علیه و آله طلب ترحّم نمایـد ، تـا وی را از این دام نجـات دهـد ، و کمـک خواسـتن وی از أبوبکر و ابن أریقط بن بکر در اینجا با عقل سازگار نیست .

مسافت بین سـراقه و رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله تقریباً به انـدازه دویست متر بود ، که همین معلوم می کند مانعی طبیعی و غیر آن ، از سـخن گفتن ابن سـراقه با خاتم پیامبران صـلّی الله علیه و آله وجود نداشـته است ، پس به چه منظوری اصرار دارند أبوبکر را در این حدیث داخل کنند ؟ .

و از طرفی رسول خدا صلّی الله علیه و آله ، مشهور به مهربانی و دلسوزی بر مردم بود ، و خداوند درباره او فرموده است :

وَ إنَّکَ لَعَلی خُلُق عَظیم (۱۸۲) و تو دارای اخلاق بسیار بزرگوارانه ای هستی .

و خود آن حضرت فرموده است : بُعِثْتُ لِاُتَمِّمَ مَکارِمَ الأخْلاق (۱۸۳) .

بنـابراین مطلبی که بسـیار طبیعی به نظر می رسـد این است که ، ابن سـراقه فقط از رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله طلب ترحّم نماید ، و از دیگران چیزی نخواهد .

اما روایات صحیح در این زمینه که سخنان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و ابن سراقه را ثبت کرده است فراوان می باشد ، که یکی از آنها این روایت است :

« وقتی که سـراقه به دنبال او رفت پاهای اسبش در زمین سفتی فرو رفت ، و دانست که بخاطر امری آسمانی چنین شده است ، پس با صدای بلند به او عرض کرد : از پروردگارت بخواه نجاتم دهد ، به خدا

سوگند از تو دفاع می نمایم ، پس حضرت صلّی الله علیه و آله برایش دعا نمود ، و اسب وی را نجات داد (۱۸۴) .

بخاری برآن شده است تا أبوبکر را در این معجزه و در ماجرای هجرت شریک نماید ، پس چنین می گوید : ابن سراقه به آن دو گفت : می بینم شما دو نفر بر من نفرین کرده اید ، برایم دعا کنید (۱۸۵) . و بخاری أبوبکر را از روی حسد ورزی به رسول خدا صلّی الله علیه و آله در مقام انبیاء قرار داد .

فصل چهارم

در راه قبا

در راه مدینه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و عبدالله بن أریقط بن بکر سری به خیمه امّ معبد زدند ، رسول خدا صلّی الله علیه وآله از وی خواست میهمانشان کند .امّ معبد گفت : چیزی ندارم .

رسول خدا صلّی الله علیه و آله نگاهی به گوسفندی نمود که بخاطر بیماری از دیگر گوسفندان دور شده بود ، و فرمود : آیا اجازه می دهی آنرا بدوشم ؟ عرض کرد : آری لکن در او خیری نیست . پیامبر صلّی الله علیه و آله دستی بر پشت گوسفند کشید ، بلافاصله چاق ترین گوسفندان شد ، پس دستی بر پستانش کشید ، به اندازه ای باور نکردنی بزرگ شد ، و شیر بسیاری پیدا نمود ، آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله ظرفی طلب کرد ، و برایشان شیر دوشید ، پس همگی خوردند تا سیر شدند .

امّ معبد ، پسرش را که چون پاره ای گوشت بر زمین افتاده بود و نه صحبت می کرد و نه

می ایستاد به وی نشان داد ، پیامبر صلّی الله علیه و آله دانه خرمائی در دهان خود گذاشت و جوید و در دهان وی گذاشت ، که در همان حال به پا خاست و به راه افتاد و مشغول صحبت شد ، پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله هسته آن را در زمین کاشت ، فوراً درخت خرمائی شد ، و خرما از آن سرازیر گردید ، و به اطراف آن درخت اشاره نمود ، بصورت چراگاه در آمد ، و از آنجا حرکت کرد .

هنگامی که پیامبر صلّی الله علیه و آله به ملکوت اعلی پیوست ، دیگر آن درخت خرما نداد ، و هنگامی که علی علیه السّلام به شهادت رسید برگ نداد و چون حسین علیه السّلام کشته شد از آن خون جاری شد (۱۸۶) .

وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله به ناحیه قبا رسید در خانه « عمرو بن عوف » منزل گزید ، و در انتظار علی علیه السّلام باقی ماند ، و از داخل شدن به مدینه خودداری کرد و می فرمود : به مدینه وارد نمی شوم تا فرزند مادرم ، و برادرم و دخترم (علی علیه السّلام و فاطمه سلام الله علیها) بیایند (۱۸۷) .

فصل پنجم

اشتیاق مکّه

وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله از مکّه خارج شد تا در راه خداوند تعالی به مدینه هجرت نماید، برای مکّه رغبت واشتیاق پیدا کرد ، خداوند تعالی به رسول خویش فرمود :

إنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إلی مَعاد...(۱۸۸)

و این آیه از معجزات قرآن است که جایگاه قرآن و نبوّت محمّد صلّی

الله علیه و آله را ظاهر می نماید ، زیرا بیان می کند که ، پیامبر صلّی الله علیه و آله به مکّه باز می گردد .و در عمل ، هشت سال بعد از این تاریخ ، با نصرت الهی ، پیروزمند و مسرور ، فاتحانه به مکّه بازگشت ، و مردان قریش با دیدن لشکریان مسلمان در مکّه به فرماندهی پیامبر صلّی الله علیه و آله در نهایت ذلّت قرار گرفتند .

و مسلمانان فاتح ، مشغول مذمّت نمودن کفّار شدند ، و برای تحقیر آنان به داخل کعبه هجوم بردند ، و این بزرگترین ضربه الهی بر پیکره پیروان کفر و رذائل بود ، که در کنج خانه ها و در مقابل بردگان و یارانشان بر آنان وارد شد .

و این مصداق آیه مبارکه قرآن است که فرمود : یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إنْ تَنْصُرُوا اللهَ یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ أقْدامَکُمْ(۱۸۹)

و هرگز در ذهن بزرگان قریش خطور نمی کرد که چند سال بعد از هجرت مبارک به یثرب ، خاتم پیامبران صلّی الله علیه و آله ظفرمندانه و پیروز به مکّه باز گردد ، لکن خداوند سبحان ، دعای رسول خویش را خوب و سریع اجابت نمود ، به نحوی که تمام آرزوهای دشمنان را نقش بر آب نمود ، و نقشه ها و اهدافشان را از هم گسیخت .

باب پنجم : نقش علی علیه السّلام در هجرت

فصل أوّل

علی علیه السّلام در مکّه باقی ماند

مهم ترین عملی که علی علیه السّلام در هجرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله انجام داد ، خوابیدن در بستر پیامبر صلّی الله علیه و آله در شب هجوم مسلّحانه برای قتل وی بود . و أمیرمؤمنان علیّ بن أبی طالب علیه السّلام

برای باز گرداندن امانات به صاحبان آنها در شهر مکّه باقی ماند ، زیرا اهالی مکّه و اطراف آن ، اموال خویش را که به صورت طلا و نقره بود نزد خاتم انبیاء صلّی الله علیه و آله به امانت گذراده بودند ، تا از دست سارقان محفوظ بماند .

و مطلب بسیار عجیب آن است که ، همین مشرکان با وجود اختلاف دینی موجود بین خود و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و ستیزه جوئی با وی برای دنیا ، اموال خویش را نزد وی به امانت می گذاشتند ، و او را صادق امین می نامیدند .

و در ادامه روش پیامبر اعظم صلّی الله علیه و آله در ردّ و حفظ امانات مردم ، بدون توجّه به گرایشات دینی آنان ، سیّد رسولان صلّی الله علیه و آله علی علیه السّلام را وکیل نمود ، تا در مکّه باقی ماند ، و امانات مردم را به صاحبانشان باز گرداند .

أمیرمؤمنان علیه السّلام در آن شهر باقی مانده ، و برای باز گرداندن امانات جان خویش را به خطر انداخت . و در میان تعجّب و ناباوری اهل مکّه و سرکشان آن ، همه روزه مردم را برای آمدن و گرفتن اموالشان فرا می خواند . زیرا بسیاری از صاحبان آن اموال دشمنان خدا و رسول وی بودند که وی را از خود دور نمودند ، پس چگونه رسول خدا صلّی الله علیه و آله أموالشان را به خودشان برمی گرداند ، در حالی که در شرایط بسیار حسّاسی بسر می برد ، و در این میدان پسر عمو و وصیّ خود را فدا

می نمود ؟ . و این عمل والای رسول خدا صلّی الله علیه و آله در حفظ امانات ، و بازگرداندن آنها به صاحبانشان ، بدون هیچ گونه بهانه تراشی ، از اعمال جاویدان سیّد رسولان ثبت گردید ، و أوصیا و صالحان ، قدم بر جای پای پیامبر عظیم الشّأن گذاشتند ، و اخلاق وی را سرمشق خویش قرار دادند ، لذا امام صادق علیه السّلام نواده رسول خدا صلّی الله علیه و آله می فرماید :

لَوْ أنَّ قاتِلَ أبیَ ، الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ علیه السّلام إئْتَمَنَنی عَلَی السَّیْفِ الَّذی قَتَلَهُ بِهْ لأَدَّیْتُهُ الَیْهِ (۱۹۰)

فصل دوّم

چه کسی با فاطمه ها به مدینه هجرت کرد ؟

علیّ بن أبی طالب علیه السّلام ، همراه با فواطم که عبارت بودند از :فاطمه ، دختر مکرّم رسول خدا صلّی الله علیه و آله و فاطمه بنت اسد ، مادر بزرگوار حضرت علی علیه السّلام و فاطمه ، دختر زبیر بن عبد المطلّب ، از مکّه بسوی مدینه خارج شد (۱۹۱) . و این مطلب ثابت می کند که رسول خدا صلّی الله علیه و آله دختری کوچکتر از فاطمه سلام الله علیها به نام امّ کلثوم نداشت ، و داشتن چنین دختری از دروغ های ساخته بنی امیّه است که ساختند ، و او را به همسری عثمان اموی در آوردند . (۱۹۲)

مشرکان که هفت سوارکار بودند ، و هشتمین آنان جناح ، مولای حارث بن امیّه بود ، در نزدیکی محلّی به نام « ضجنان » به علی علیه السّلام رسیدند .

علی علیه السّلام زنان را پیاده کرد و با شمشیر برهنه رو بسوی گروه نمود ، آنان وی را به بازگشت فرمان دادند ، علی

علیه السّلام فرمود : اگر باز نگردم چه می کنید ؟

گفتند : به زور تو را بر می گردانیم و الاّ سـرت را از تن جدا می کنیم ، و هیچ واهمه ای از تو نداریم ، و نزدیک شتران شدند تا آنها را رم دهند که أمیر المؤمنین علی علیه السّلام مانع شد .

جنـاح ، غلام حارث ابن امیّه ، شمشـیررا فرودآورد ، و علی از ضـربه او خود را کنار کشـید ، و در فرصتی مناسب ضـربه ای به طرف شانه او زد ، اما جناح پیش آمد و شمشـیر به پشت اسـبش اصابت کرد ، آنگاه به دیگران حمله نمود ، و این شـعر را می خواند :

خَلُّوا سَبیلَ الْجاهِدِ المُجاهِد *** آلَیْتُ لا أعْبُدُ الاّ الْواحِد

راه کوشش کننده مجاهد را باز کنید ، زیرا بر خود حتم کرده ام که جز خداوند یکتا را عبادت نکنم .

گروه از دور حضـرت پراکنده شدند و گفتند : ای پسـر أبوطالب از ما درگذر . حضرت فرمود : من به نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله پسـر عموی خود در یثرب می روم ، پس هرکس دوست دارد گوشت وی را بشـکافم و خون وی را بریزم دنبال من بیاید یا به من نزدیک شود . آنگاه رو به دو همراه خود نمود و فرمود : پای مرکب های خود را بازکنید . پس به راه خود ادامه داد ، تا به « ضـجنان » رسید ، و در آنجا منزل گزید ، و به اندازه روز و شبی در انتظار ماند ، و گروهی از مستضعفان مؤمن که در میان آنان

امّ أیمن ، کنیز رسول خدا صلّی الله علیه و آله به چشم می خورد به وی ملحق شدند ، و در آن شب ایستاده و نشسته و به پهلو خداوند تعالی را عبادت نمودند .

و در میان راه أمیرالمؤمنین با همراهان خود نماز را به جماعت می خواند ، و در شأن آنان این آیه نازل شد :

أَلَّذینَ یَذْکُرُونَ اللهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلا سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النّارِ.

همان کسانی که خداوند را] در همه احوال [ایستاده و نشسته و بر پهلو آرمیده ، یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند که پروردگارا این را باطل و بی هدف نیافریده ای ، پاکا که تویی ، ما را از عذاب] آتش [دوزخ در امان بدار .

فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أنّی لا أُضیعُ عَمَلَ عامِلِ مِنْکُمْ مِنْ ذَکَر أوْ أُنْثی ...(۱۹۳)

آنگاه پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد که من عمل هیچ صاحب عملی را از شما چه مرد باشد ، چه زن ، ضایع] و بی پاداش[نمی گذارم .

وقتی خبر رسیدن علی علیه السّلام به پیغمبر صلّی الله علیه و آله رسید ، فرمود علی علیه السّلام را بیاورید .

عرض کردند : یا رسول الله نمی تواند راه برود .

پیغمبر صلّی الله علیه و آله خود به نزد علی علیه السّلام آمد ، و هنگامی او را دید که پاهای مبارکش متورّم و خون چکان گردیده ، پس وی را در آغوش کشید و از سر دلسوزی و مهربانی گریه نمود (۱۹۴) .

و به علی علیه السّلام فرمود : تو أوّلین این امّت در ایمان به خدا و رسولش ، و آخرین آنها به رسول وی در عهد هستی و جز مؤمنی که قلبش بر ایمان امتحان شده ، تو را دوست ندارد ، و جز منافق یا کافر با تو دشمنی نمی کند (۱۹۵) .

و وقتی علیّ بن أبی طالب و فواطم به قبا رسیدند ، همراه رسول خدا صلّی الله علیه و آله نزد کلثوم بن هدم (۱۹۶)منزل گزیدند ، پیامبر در قبا سه روز درنگ نمود ، و مسجدش را تأسیس کرد ، و أوّلین نماز جمعه را در محلّه بنی سالم بن عوف در مدینه ، اقامه نمود (۱۹۷) .

باب ششم : ساختن روایت غار

فصل أوّل

چه زمانی روایت غار به نفع أبوبکر ساخته شد ؟

ابتدا در زمان حکومت أبوبکر ، جعل روایت ساختگی حضور أبوبکر در غار و همراهی وی با رسول خدا صلّی الله علیه و آله در هجرت شروع شد . عایشه و انس بن مالك و أبوهریره ، این نقشه حسّاس و خطرناك را در ایجاد فضائل و مناقب دروغین به نفع حکومت و ترك احادیث صحیح در فضائل رسول خدا صلّی الله علیه و آله پیش می بردند ، و ماجرای ایجاد مناقب دروغین برای حکّام و سلاطین مسلمانان در زمان دولت بنی امیّه و بنی العبّاس و عثمانیان و دیگر دولت ها عادتی مأنوس گردید .

سکّه های طلا ، پارس کنندگان اطراف دنیا را بر آن می داشت تا بالاترین شمار ممکن از فضائل و مناقب را درباره رهبران خود به دروغ بوجود آورند .

معاویه بن أبی سفیان درگفتگوئی توافق کرد تا چهار هزاردرهم به سمره بن جندب بدهد ، فقط بدین

منظور که در میان اهل شام خطبه بخواند و بگوید که آیه :

وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ یُشْهِدُ اللهَ عَلی ما فی قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصامِ (۱۹۸) .

وَ إذا تَوَلّی سَعی فِی الْأَرْضِ لِیُفْسِدَ فیها وَ یُهْلِکَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللهُ لا یُحِبُّ الْفَسادَ (۱۹۹) در حقّ علی علیه السّلام نازل شده و آیه :

وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللهِ وَ اللهُ رَئُوفٌ بِالْعِبادِ (۲۰۰) .

(که اشاره به قضیّه خوابیدن علی علیه السّلام در بستر پیامبر است) در شأن ابن ملجم نازل گردیده ، حال که چند سکّه محدود ، چنین افرادی را بر آن می داشت تا به دروغ ، روایاتی از این قبیل ایجاد نمایند ، وقتی انس بن مالك و أبوهریره از کارگزاران دولت باشند ، و عایشه وزیر مستشار حکومت پدر خویش و حکومت عمر باشد ، این مناصب دولتی صاحبان خود را به چه کارهائی سوق می دهد ؟ .

و مصالح نظام ، آنان را بر آنان می داشت تا با هر وسیله ممکن ، در مقابل مخالفین و معارضین ، نظام سلطه گر را حمایت نماید .

خلق فضیلت دروغین غار ، ساده ترین و در عین حال حسّاس ترین عملی می باشد که منجربه انحراف ذهن مسلمانان گردید ، که گردانندگان سقیفه و یاران آنها بوجودآوردند . و برای دولت أبوبکر که نقشه هجوم بر منزل فاطمه سلام الله علیها دختر محمّد صلّی الله علیه و آله و قتل وی را اجرا نمود و سعد بن عباده ، رئیس انصار را کشت ، آسان است که روایت

غار را که احتیاج به ریختن خون کسی را هم ندارد ایجاد نماید ... آیا چنین نیست ؟

مروان ابن حکم ، پسر عموی خود ، ولید بن عتبه بن أبی سفیان را به خاطر رسیدن به حکومت می کشد و مأمون عبّاسی برادر خود امین را نیز در همین راه کشت . و مسلّماً تحریف و ساختن روایات دروغین به مراتب آسانتر از گرفتن جان و ریختن خون در دفاع از سلطنت می باشد.

أبوبکر برای غصب حکومت ، از علیّ بن أبی طالب علیه السّلام و هجوم بر خانه فاطمه سلام الله علیها ، و به شهادت رساندن وی ، اظهار ندامت نمود و گفت : هر مردی خوشحال در آغوش همسر خود می خوابد و مرا با این گرفتاری رها کردید ، احتیاجی به بیعت شما ندارم ، بیائید بیعت خود را باز گیرید (۲۰۱) . و گفت : ای کاش خانه فاطمه سلام الله علیها دختر محمّد رسول خدا صلّی الله علیه و آله را جستجو نمی کردم ، و گروهی به داخل آن نمی فرستادم ، گرچه برای جنگ ، در آن خانه بسته شده بود (۲۰۲) .

و بر روایات و احادیث ساختگی و دروغینی که نظام ایجاد کرده بود پشیمان گردید و گفت : ای کاش برگ درختی بودم ، و خود أبوبکر از زبان پیامبر صلّی الله علیه و آله حدیثی به دروغ وضع کرد که : نَحْنُ مَعاشِرَ الأنْبِیاءِ لا نُوَرِّثُ (۲۰۳) که این حدیث به صراحت با آیه « وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ دَاوُدَ » (۲۰۴) از قرآن کریم مخالفت دارد .

و عایشه به دروغ ، امامت جماعت أبوبکر

در روز دوشنبه (۲۰۵) را روایت نمود .

و عایشه ماجرای حضور أبوبکر در غار و هجرت وی را با پیامبر صلّی الله علیه و آله بسوی مدینه به دروغ روایت نمود ، تا امر خلافتِ متزلزل پدر خویش را پایدار نماید . و چگونه این خلافت متزلزل نباشد در حالی که عمر بن الخطّاب در توصیف آن گفته است : بیعت أبوبکر اشتباهی بود ، خدا مسلمانان را از شرّش در امان دارد ، و هرکس مرتکب چنین اشتباهی شود به قتل برسانید (۲۰۶) .

علّت اقدام أبوبکر در وضع و جعل چنین أحادیثی ، ریشه در اعتقاد به تساهل وی در این موضوع و احتیاج مبرم حکومت به این قبیل کارها دارد .

و عمر بن الخطّاب به همین منوال پیش رفت ، و درباره چسباندن ألقابی به خود ، که پیامبر صلّی الله علیه و آله در شأن علی بن أبی طالب فرموده بود ، مثل : لقب أمیر المؤمنین و لقب فارورق (۲۰۷) که یهودیان بر عمر وضع کردند (۲۰۸) موافقت نمود .

و بنی امیّه لقب صدّیق را که پیامبر صلّی الله علیه و آله در شأن علی علیه السّلام فرموده بود به نفع أبوبکر (۲۰۹) تحریف نمودند .

أمیرالمؤمنین علیه السّلام در ایّام خلافت خود فرمود : من صدّیق أکبر می باشم (۲۱۰) .

و شروع ساخته شدن روایت غار به نفع أبوبکر در زمان خود او اتّفاق افتاد ، لکن مردم آنرا به دیده انکار می نگریستند ، و صحابه آنرا نمی پذیرفتند . و در زمان بنی امیّه به خاطر شدّت اختناق و زیادی تابعینی که از عصر پیامبر صلّی الله علیه و

آله دور بودند ، فرصتی برای نشر اکاذیب یافت شد ، و آن روایت را با قدرت هرچه تمامتر بین تابعین و فرزندان آنان منتشر کردند ، و به نام آن جشنها گرفتند .

و مطلبی که این نقشه را کمک کرد ، فرمان صادر شده از طرف معاویه در ایجاد مناقب برای خلفا بود ، تا حجّت علیّ بن أبی طالب علیه السّلام و حقّ وی در امر خلافت ضایع گردد .

و این فرمان به خاطر محبّت به أبوبکر نبود ، زیرا معاویه از حزب عمری بود که پیوسته با حزب بکری رقابت داشت ، معاویه ، محمّد بن أبوبکر و عایشه دختر أبوبکر را کشت ، و در قتل والیان و حکّام طرفدار أبوبکر نیز شرکت داشت (۲۱۱) .

بنابراین نشر مناقب دروغین در شأن أبوبکر از طرف معاویه ، بخاطر محبّت و برای بالا بردن شأن و منزلت وی نبود ، بلکه صرفاً برای پائین آوردن شأن و منزلت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و خاندان پاک وی صورت می گرفت .

و سیاست پیوسته همین گونه بوده است ، چه در گذشته و چه در حال حاضر هیچ پایه و اساس ثابت و اخلاقی بر آن حکومت نمی کند ، و طالبان دنیا بدون هیچ تناسب و لیاقتی ، سیاست را بکار می گیرند .

در همان حالی که دست راست معاویه رگ و پی محمّد بن أبی بکر را آتش می زد ، و عبد الرّحمن بن أبی بکر را زنده در گور می کرد ، و اعضای بدن عایشه را از هم می درید ، دست چپ وی امر به نشر

فضائل أبوبکر و عایشه می نمود (۲۱۲) .

و کسانی که از بازی سیاست و دسیسه های آن دورند ، چه می دانند که توطئه های سیاسی و کاخهای پادشاهان برای بقای سلطه جوئی و ادامه حیات خویش چه می بافند ؟ و سیاستمداران حزب قریش در جهات مختلف سعی در تنظیم ماجرای غار در مقابل ماجرای غدیر نمودند ، تا جائی که حضور ساختگی و دروغین أبوبکر حتی عظیم تر از حضور اصحاب کهف در کهف خویش گردید .

و این حالت افتراء و کذب در سیره پیامبر صلّی الله علیه و آله رو به ازدیاد می رفت ، آنگاه دولت بنی امیّه دست به دروغ دیگری زد که در نصب أبوبکر به امارت قافله حجّاج در سال نهم هجری خلاصه می شد . یعنی درست در همان زمانی که پیامبر صلّی الله علیه و آله أبوبکر را از امارت عزل نمود ، و علی علیه السّلام را به جای او معیّن کرد ، و أبوبکر بسوی پیامبر صلّی الله علیه و آله با گریه و اندوه بازگشت ، و می ترسید مبادا آیه ای در حقّ او نازل شود (۲۱۳) .

پی نوشتها

[۱۷۱] مجمع الزّوائد هیثمی ، ۵۳ ج ۶ .

[۱۷۲] بحار الأنوار ، ۳۹۳ ج ۱۱ ، سنن أبی داود ، ۵۴ ج ۲ ، کشّاف القناع ، بهوتی ، ۱۶۸ ج ۲ .

[۱۷۳] ألخرائج و الجرائح ، راوندی ، ۱۴۴ ج ۱ ، مناقب آل أبی طالب ، ابن شهر آشوب ، ۱۱۱ ج ۱ ، فتوح البلدان ، بلاذری ، ۶۴ ج ۱ ، قصص الأنبیاء ، راوندی ، ۳۳۴

.

[۱۷۴] مستدرک حاکم ، ۴ ج ۴ ، فتح الباری ، ابن حجر ، ۱۷۶ ج ۷ ، تاریخ طبری ، ۴۰۰ ج ۲ ، ألمنتقی ، کازرونی ، بحار الأنوار ، ۱۲۹ ج ۹ .

[۱۷۵] مجمع الزّوائد ، هیثمی ۵۳ ج ۶ .

[۱۷۶] بحار الأنوار ، ۱۰۷ ج ۱۹ ، أعلام الوری ، ۶۳ ، احتجاج طبرسی ، ۲۰۴ ج ۱ .

[۱۷۷] سیره ابن هشام ، ۱۳۶ ج ۲ ، سیره ابن کثیر ، ۲۵۵ ج ۲ .

[۱۷۸] عیون الأثر ، ۲۴۴ ج ۱ .

[۱۷۹] طبقات ابن سعد ، ۱۷۳ ج ۳ .

[۱۸۰] ألثّقات ، ابن حبّان ، ۲۳ ج ۳ .

[۱۸۱] سیره ابن هشام ، ۱۲۱ ج ۲ .

[۱۸۲] سوره قلم ، آیه ۴ .

[۱۸۳] فقه الرّضا ، ابن بابویه ، ۳۵۳ یعنی مبعوث شده ام تا مکارم اخلاق را کامل کنم .

[۱۸۴] ألصّراط المستقیم ، علیّ بن یونس عاملی ، ۵۲ ج ۱ ، حلیه الأبرار ، هاشم بحرانی ، ۱۱۵ ج ۱ بحار الأنوار ، ۲۲۷ ج ۱۷ ، ۶۱ ج ۱۸ ، مسند أحمد ، ۳ ج ۱ ، ألمصنّف ، ابن أبی شیبه ، ۴۴۱ ج ۷ مسند أبی یعلی موصلی ، ۱۰۶ ج ۱ ، طبقات ابن سعد ، ۲۳۳ ج ۱ .

[۱۸۵] صحیح بخاری ، ۱۸۱ ج ۴ .

[۱۸۶] تاریخ الخمیس ، ۳۳۵ ج ۱ .

[۱۸۷] أمالی طوسی ، ۸۳ ج ۲ ، بحار الأنوار ، ۶۴ و ۱۰۶ و ۱۱۵ و ۱۱۶ ج ۹ ، ألفصول المهمّه ، ابن صباغ مالکی

، ۳۵ ، أعلام الوری ، ۶۶ .

[۱۸۸] سوره قصص ، آیه ۸۵ یعنی : بی گمان کسی که « احکام » قرآن را بر تو واجب کرد ، بازگرداننده تو به بازگشتگاه « تو ، مکّه » است .

[۱۸۹] سوره محمّد ، آیه ۷ یعنی : ای کسانی که ایمان آورده اید اگر « دین » خدا را یاری دهید ، شما را یاری می دهد ، و گامهایتان را استوار می دارد .

[۱۹۰] کلمه التّقوی ، محمّد أمین زین العابدین ۱۱۷ ج ۵ یعنی : اگر قاتل پدرم حسین بن علی علیه السّلام شمشیری را که با آن پدرم را کشت ، نزد من به امانت می سپرد ، به او رد می کردم و امانت را به وی باز می گرداندم .

[۱۹۱] بحار الأنوار ، ۶۴ ۶۷ ج ۱۹ ، ألمناقب ، ابن شهر آشوب ، ۱۸۳ و ۱۸۴ ج ۱ ، تفسیر البرهان ۳۳۳ و ۳۳۲ ج ۱ ، أمالی شیخ طوسی ، ۸۳ ۸۶ ، ج ۲ .

[۱۹۲] به کتاب نساء النّبی صلّی الله علیه و آله و بناته در موضوع امّ کلثوم مراجعه شود .

[۱۹۳] سوره آل عمران ، آیات ۱۹۱ ۱۹۵ .

[۱۹۴] بحار الأنوار ، ۶۷ ۶۴ ج ۹ ، تفسیر البرهان ، ۳۳۳ و ۳۳۲ ج ۱ ، مناقب ابن شهر آشوب ۱۸۳ و ۱۸۴ ج ۱ ، أمالی طوسی ، ۸۳ ۸۶ ج ۲ .

[۱۹۵] تفسیر البرهان ، ۳۳۳ و ۳۳۲ ج ۱ ، بحار الأنوار ، ۶۴ ج ۹

، أمالی طوسی ، ۸۶ تا ۸۳ ج ۲ .

[۱۹۶] ألرّوض الأنف سهیلی ، ۲۳۱ ج ۴ .

[۱۹۷] ألرّوض الأنف ، سهیلی ، ۲۳۲ ج ۴ .

[۱۹۸] بقره ، آیه ۲۰۴ یعنی بعضی از مردم مانند « أخنس بن شریق » که از منافقان بود ، از گفتار دلفریب خود تو را به شگفت آورند ، که از چرب زبانی و دروغ ، به متاع دنیا رسند ، و از نادرستی و نفاق ، خدا را شاهد راستی خود می گیرند ، و این کس بدترین دشمن است .

[۱۹۹] بقره ، آیه ۲۰۵ و چون از حضور تو دور شود کارش فساد است ، و بکوشد تا حاصل خلق را به باد فنا دهد ، و نسل بشر را قطع کند ، و خداوند فساد را دوست ندارد .

[۲۰۰] بقره ، آیه ۲۰۷ بعضی از مردم چون « علی علیه السّلام » هستند که از جان خود در راه رضای خدا در می گذرند و خدا دوست دار چنین بندگان است .

[۲۰۱] ألإمامه و السّیاسه، ابن قتیبه، ۱۴ج۱، أعلام النّساء ۳۱۴ج۳ ، سرّالعالمین، أبوحامد غزالی.

[۲۰۲] تاریخ یعقوبی ۱۳۷ ج۲، شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید۵۱ ج۶ ، ألشّیخان، بلاذری۲۳۳.

[۲۰۳] یعنی : ما گروه پیامبران ارثی بجا نمی گذاریم ألایضاح ، ابن شاذان ، ۲۵۸ ، ألإستغاثه ، أبوالقاسم الکوفی ، ۹ ج ۱ ، ألشّافی ، ألمرتضی ، ۵۷ ج ۴ .

[۲۰۴] یعنی : سلیمان از داود ارث برد سوره نمل ، آیه ۱۶ .

[۲۰۵] رحلت رسول خدا صلّی الله

علیه و آله .

[۲۰۶] ألسّقیفه ، سلیم بن قیس ۲۴۱ ، ألایضاح ، ابن شاذان ، ۱۳۴ ، بحار الأنوار ، ۳۱۹ ج ۲۷ ، تاریخ طبری ، ۱۵۳ ج ۵ ، ألصّواعق المحرقه ، ۸ .

[۲۰۷] مستدرک حاکم ۱۱۲ ج ۳ ، مجمع الزّوائد هیثمی ۱۰۲ ج ۹ ، ألمعیار و الموازنه ،اسکافی ۱۸۵.

[۲۰۸] تاریخ طبری ، ۲۶۸ ج ۳ .

[۲۰۹] مجمع الزّوائد هیثمی ، ۱۰۲ ج ۹ ، مستدرک حاکم ، ۱۱۲ ج ۳ .

[۲۱۰] ألمقنعه ، مفید ، ۲۰۶ ، مسند زید بن علی ، ۴۰۶ ، اعانه الطّالبین ، دمیاطی ، ۳۵۷ ج ۲ ، ألإمامه و التّبصره ، ابن بابویه قمّی ، ۱۱۱ ، کامل الزّیارات ابن قولویه ، ۱۱۶ ، عیون أخبار الرّضا ، صدوق ، ۹ ج ۱ ، تهذیب الحکّام طوسی ، ۵۷ ج ۶ ، مستدرک حاکم ، ۱۱۲ ج ۳ ، مجمع الزّوائد هیثمی ، ۱۰۲ ج ۹ ، ألمعیار و الموازنه ، اسکافی ، ۱۸۵ ، منصف ابن أبی شیبه ، ۴۹۸ ج ۷ ، کنز العمّال ، ۱۱۶۱۶ .

[۲۱۱] به کتاب اغتیال أبوبکر و السّیده عایشه از همین مؤلّف مراجعه شود .

[۲۱۲] به کتاب اغتیال أبوبکر و السّیده عایشه از همین مؤلّف مراجعه شود .

[۲۱۳] مسند حنبل ، ۱۵۱ ج ۱۱ ، کنز العمّال ، ۲۴۷ ج ۱ ، تفسیر ابن کثیر ، ۵۴۳ ج ۲ ، مستدرک حاکم ۵۱ ج ۳

فصل دوّم

دلائل اثبات مهاجرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله همراه با ابن بکر ، نه أبوبکر

قسمت اول

دلائل بسیاری وجود دارد که حضور أبوبکر را با رسول خدا صلّی الله علیه و آله در غار ، و هجرت وی را

همراه رسول خدا صلّی الله علیه و آله به مدینه نفی می کند ، که برخی از این أدلّه را بیان می کنیم :

۱ رسول خدا صلّی الله علیه و آله اعتراف به همراهی أبوبکر در غار نکردند. زیرا اگر همراه حضرت بود بر منقبت و فضیلت عظیمی دست می یافت ، که مستحقّ مدح و ستایش پیامبر صلّی الله علیه و آله می گردید ، اما مدح و ستایشی دیده نشده است ، بلکه بارها شنیده ایم که سیّد رسولان ، وی را مورد هجو و بدگوئی قرار داده است ، و همین امر حضور وی را در غار نفی می نماید ، و بزودی أدلّه ای از قرن أوّل و دوّم و سوّم و چهارم خواهیم آورد ، که حضور وی را در غار نفی می کند .

خداوند تعالی و رسول وی در مواضع متعدّدی ، أبوبکر را مذمّت نموده و بیان کرده اند که ، وی سزاوار مناقب بزرگ و بسیار نمی باشد .

و از جمله آیات قرآن که خداوند تعالی در آن أبوبکر را مذمّت کرده ، آیه ای است که در آن ماجرای لشکر اسلام در جنگ حنین را بیان می کند ، که أبوبکر با دیدن فراوانی مسلمانان گفت : امروز از تعداد کم دشمن شکست نمی خوریم ، و به این ترتیب سپاه اسلام را چشم زد (۲۱۴) .

و خداوند فرمود :لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللهُ فی مَواطِنَ کَثیرَه وَ یَوْمَ حُنَیْن إذْ أعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ شَیْئاً وَ ضاقَتْ عَلَیْکُمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّیْتُمْ مُدْبِرینَ (۲۱۵)

خدا شما را در مواقعی بسیار یاری کرد و نیز در

جنگ حنین که فریفته و مغرور بسیاری لشکر اسلام شدید و آن لشکر زیاد اصلا به کار شما نیامد ، و زمین بدان فراخی بر شما تنگ آمد و « دشمن بر شما چیره گردید » تا آنکه رو به فرار نهادید .

عمر بن الخطّاب می گوید : قریش از همه مردم چشم شورترند و أبوبکر از همه قریش چشم شورتر می باشد (۲۱۶) .

و عمر درباره أبوبکر و قریش می گوید : قریش نسبت به اجتماع نبوّت و امامت در بنی هاشم حسد ورزی می نماید (۲۱۷) . و هنگامی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله أبوبکر و عمر و پیروان آن دو را به فضل و شأن علی علیه السّلام خبر داد ، درباره پیامبر صلّی الله علیه و آله گفتند : او دیوانه و مجنون است ، پس در حقّ أبوبکر و عمر و اصحابشان آیه نازل شد که :

وَ إنْ یَکادُ الَّذینَ کَفَرُوا لَیُزْلِقُونَکَ بِأَبْصارِهِمْ لَمّا سَمِعُوا الذِّکْرَوَ یَقُولُونَ إنَّهُ لَمَجْنُونٌ . وَ ما هُوَ إلاّ ذِکْرٌ لِلْعالَمینَ (۲۱۸) (۲۱۹)

و بسیار نزدیک بود که کافران چون قرآن را شنیدند ، تو را با دیدگانشان آسیب برسانند

و گفتند او دیوانه است . حال آنکه آن جز پندی برای جهانیان نیست .

و همین گروه در روز شهادت و رحلت رسول أکرم صلّی الله علیه و آله بار دیگر سخن خویش را تکرار کرده گفتند : او هذیان می گوید یعنی مجنون است (۲۲۰) .

۲ عمر رفاقت دیرینه ای با أبوبکر داشت ، و همواره با رفتن او می رفت ، و با استقرار او مستقر می شد ، و أدّله

بسیاری وجود دارد مبنی بر آنکه عمر بـا سایر مسـلمانان مثل داماد وی خنیس بن حـذافه سـهمی و سـعید بن زبیر بن عمرو بن نفیل و طلحه بن عبدالله و صـهیب بن سنان (۲۲۱) و حمزه بن عبـدالمطلب و عبـد الرّحمن بن عوف و عثمان بن عفان (۲۲۲) به مـدینه هجرت نموده است ، به همین جهت رسول خـدا صلّی الله علیه و آله بین آنان در مدینه پیوند برادری بوجود آورد و در همان جا بین أبوبکر و عمر عقد اخوّت بست .

۳ اگر پیغمبر صلّی الله علیه و آله در مکّه به شخص دیگری غیر از علی علیه السّلام احتیاج داشت ، حمزه مرد آبرومند و شجاع و عاقل را همسفر خویش در غار و هجرت قرار می داد ، لکن به همان راهنمای خود عبدالله بن بکر اکتفا نمود .

۴ هیچکـدام از مسـلمانانی که به مـدینه هجرت کردنـد و أبوبکر و عمر (۲۲۳) که در بین آنـان بودنـد ، و کفّاری که در مکّه حضور داشـتند ، و بعـداً اسـلام آوردند ، که جسـتجو کنندگان رسول خدا صلّی الله علیه وآله در هنگام هجرت در بین آنها و جود داشـتند ،اعتراف به حضور أبوبکر در غار نکرده اند . و هیچ کدام از آنان شاهد رفتن أبوبکر به غار و حضور وی در کوه ثور و هجرت وی از مکّه به مـدینه نبوده اند (۲۲۴) . و آنچه درباره حضور أبوبکر در آن موقعیّت ها گفته شـده ، تماماً اعتماد بر پیش گوئی ها و گمانهائی دارد که از هیچ مدرك و اساس صحیحی برخوردار نمی باشد . و روایات

دروغین در این ماجرا بر سخنان عایشه و أبوهریره و انس بن مالك و عبدالله بن عمر پایه گذاری شده است ، که در جاهای بسیاری به دروغ پردازی آنان اعتراف شده ، و علمای بسیاری از عمل به روایاتشان خود داری نموده اند ، و آنان را در زمره حزب قریش می شمارند ، که مؤیّد حکومت أبوبکر بوده ، و از آن بهره می بردند .

۵ أبوطفیل عامر بن واثله ، از پدر خود نقل می کند که گفت : در میان جستجوکنندگان پیامبر صلّی الله علیه و آله ، من نیز وی را جستجو می کردم .

حضرت در غار تشریف داشتند ، من در غار نگاه کردم لکن احدی را در آنجا نیافتم (۲۲۵) .

و بخاری در تاریخ صغیر و صالح بن حنبل ، أبوطفیل را مورد اطمینان و موثّق دانسته اند (۲۲۶) .

۶ مشرکان قریش به درون غار کوچك ثور نگاه کردند ، و احدی را مشاهده نکردند ، پس گفتند : در این غار احدی وجود ندارد (۲۲۷) یعنی به دقّت در غار نگاه کردند ، و احدی را مشاهده نکردند .

۷ در کتاب « ألبدایه و النّهایه » که یکی از مؤلّفات ابن کثیر اموی است ، از ابن جریر طبری مطلبی ذکر شده است که ، هجرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله را به غار ثور بدون هیچ همراهی و به تنهائی تأیید می نماید

اما ابن کثیر از این روایت صحیحی که دلالت بر هجرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله به تنهائی می نماید وحشت نموده ، و با لرزش چنین

می گوید : « و این مطلب بسیار غریب و خلاف قول مشهور می باشد که می گوید آن دو با همدیگر به غار رفتند (۲۲۸) » .

و این حدیث صحیح ، تمام روایات دروغین ساخته شده دست بنی امیّه را درباره خروج أبوبکر با رسول خدا صلّی الله علیه و آله باطل می نماید ، و حقیقت را چون خورشید نیم روز ، روشن و آشکار می کند .

و کلیّه متون تاریخی بر این مطلب اتّفاق دارند که ، مهاجران به مدینه فقط دو نفر بودند ، یکی رسول خدا صلّی الله علیه و آله و دیگری راهنمای وی عبدالله بن بکر می باشد ، و این اتّفاق وجود أبوبکر را در آن هجرت نفی نموده ، و باورهای بی اساسی را که دستهای فریبکار حزب قریش در این زمینه ساخته و پرداخته ، بکلّی باطل می نماید .

حزب قریش از یک جهت برای تثبیت خلافت أبوبکر و دنباله روهای وی یعنی عمر و عثمان و شاهان بنی امیّه و از جهت دیگر برای نابود کردن ولایت الهی اهل بیت علیهم السّلام که پیغمبر در غدیر خم اعلام کرد این گونه روایات دروغین را وضع نمودند .

۸ در روایت صحیح بلاذری چنین آمده است که : کرزقانی که مشرکین قریش را به غار رساند ، آثار پای مبارک رسول خدا صلّی الله علیه و آله را در مقابل غار مشاهده نمود ،

لکن خود و عبدالعزّی بن أبی بکر جای پای أبوبکر را نزدیک غار ندیدند (۲۲۹) .

و راوندی ، همین مطلب را تأیید نموده است ، بنابراین به اتّفاق برای ما ثابت می

شود که پیامبر صلّی الله علیه و آله شبانه به تنهائی و بدون داشتن هیچ همراهی از منزل خویش خارج ، و به تنهائی وارد غار شدند ، و بعد از آن در کوه ثور با عبدالله بن بکر آشنا گردیدند . حال باید دید که أبوبکر در کجای این ماجرا حضور داشت ؟

۹ تحریف و تصحیف اسم : فریبکاران حزب قریش ، اقدام به اجرای نقشه تغیر در نام أبوبکر نمودند ، تا نام وی موافق نام عبدالله بن بکر گردد ، به همین سبب نام او را که عتیق بود به عبدالله تغییر دادند (۲۳۰) . و تنها مطلب باقی مانده ایجاد تغییر بین ابن بکر و أبی بکر بود ، و برای گروه فریب و تزویر بسیار ساده و آسان بوده و احتیاج به چیزی جز یک نقطه بر حرف « ی » نداشتند و در زمانی که خط عربی فاقد نقطه بود چنین تغییری بسیار آسان بود ، و این تصحیف و تحریف استمرار پیدا کرد تا آنکه نام عمر بن الحطّاب را به خاطر سبک شمردن ابن عاص حرفه حطّابی یعنی هیزم شکنی به عمر بن الخطّاب تغییر دادند (۲۳۱) و این در حالی بود که اسم ساختگی خطاب بگوش احدی از صحابه نخورده بود.

۱۰ روایات صحیحی که هجرت پیامبر صلّی الله علیه و آله را فقط با عبدالله بن أریقط بن بکر ثابت می نمایند تصریح می کنند که ، هجرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله همراه با عبدالله بن أریقط بن بکر بوده است ، او راهنمای وی به مدینه بوده ، و آن

دو همان دو نفری بوده اند که به منزل امّ معبد وارد شدند آنگاه که اهالی مکّه این گفتار را از پائین مکّه شنیدند :

جَزَی اللهُ رَبُّ النّاسِ خَیْرَ جَزائِه *** رَفیقَیْنِ حَلا خیْمَتی امّ معبد

هُما نَزَلا بِالْبِرِّ وَ ارْتَحَلا بِه *** فَقَدْ فازَ مَنْ أمْسی رَفیقَ مُحَمَّد (۲۳۲)

و به تصریح متون منظوم و منثور ، آنان دو رفیق بودنـد ، یکی رسول خـدا صلّی الله علیه و آله و دیگری عبـدالله بن أریقط بن بکر و شخص سوّمی به همراه نداشتند ، و همراهی أبوبکر ساخته و پرداخته سیاست است .

۱۱ و اسـناد و متون سـیره پیامبر صلّی الله علیه و آله ثابت می کند ساکنان بین مکّه و مدینه در راه مدینه فقط دو نفر را مشاهده کرده انـد ، بـدون آنکه شـخص سوّمی همراهشان باشـد ، و حضور پیامبر صـلّی الله علیه و آله و راهنمای وی امری است که به اثبات رسیده است .

۱۲ در زمـان پیـامبر صلّی الله علیه و آله روایت حضور أبوبکر در غار معروف نبود ، و پس از گذشـتن ده سال از حکومت آن حضرت نیز به گوش احدی از صحابه نرسید ، لکن بعد از شهادت و رحلت وی روایت مذکور را به دروغ وضع نمودند .

۱۳ أبوبکر و فرزنـدانش در زمان حیات رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله به ماجرای غار افتخار نمی کردند ، بلکه در آن عصـر أبوبکر مردی عادی و گمنام بود که کسی به او توجّهی نداشت و مشهور به صفات ستوده ممتازی نبود .

و بعد از گذشتن ده سال أوّل حیات دولت اسلامی در مدینه

، افراد شاخص مسلمانان در وجود أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السّلام و سلمان فارسی و سعد بن عباده و حبّاب بن المنذر و جعفر بن أبی طالب و زید بن حارثه و حمزه بن عبدالمطلب و زبیر بن عوام و خالد بن سعید بن العاص و عمرو بن سعید بن العاص و أبوذر غفاری و عمار بن یاسر و مقداد بن عمر و سعد بن معاذ ، خلاصه می شدند . و برای کسی که خواستار آگاهی از واقعیّات و شناخت رهبری مسلمانان در آن روز می باشد حقیقت همین بود ، اما آنکس که در صدد فریب خود و مردم باشد ، باید کتابهای سیره ای را که پیروان سلاطین و دنباله روهای سیاست به رشته تحریر در آورده اند ، به همان نحوی که در کتابهایشان یافت می شود مطالعه نماید ، و در زمانی که خالد بن سعید بن العاص به مقام والی اسلامی در یمن دست یافت ، و عمرو بن العاص در جنگ ذات السّلاسل (۲۳۳) منصب فرماندهی بر أبوبکر و عمر و عثمان را بدست آورد ، بخاطر همین گمنامی و نداشتن امتیاز ، أبوبکر در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله ، منصب مهمّی به دست نیاورد ، و حتی از جهت خانوادگی ، أبوبکر دارای شأن و منزلتی ممتاز نبود ، و رسول خدا صلّی الله علیه و آله می خواست صباغه ، بنت عامر قیسیّه را از پسرش خواستگاری نماید (۲۳۴)که أبوبکر خود پیش آمد ، و عایشه را برای ازدواج به رسول خدا صلّی الله علیه و آله عرضه نمود .

و

عمر همین مطلب را از او یاد گرفته ، دخترش حفصه را برای ازدواج بر پیامبر صلّی الله علیه و آله عرضه نمود ، و رسول خدا با خواسته آن دو نفر موافقت کرد ، گرچه حفصه و عایشه از نظر زشتی چهره و سوء خلق مشترک بودند (۲۳۵) و امّ حبیبه ، دختر أبوسفیان نیز بر این واقف شد ، و بعد از آنکه شوهرش در حبشه به کیش نصرانیّت در آمد ، خود را بر نبیّ أکرم صلّی الله علیه و آله عرضه نمود ، و ایشان نیز موافقت نموده و با وی ازدواج کردند .

و به این صورت این سه نفر یعنی أبوبکر و عمر و أبوسفیان ، دختران خود را با یک نقشه حساب شده که بزودی موجب رسیدنشان به قدرت می شد ، به خانه پیامبر صلّی الله علیه و آله وارد نمودند ، و این عمل بیان گر مسیر و هدف مشترک آنهاست .

و عملا ابتداء أبوبکر و سپس عمر و بعد از او عثمان نماینده أبوسفیان به قدرت رسیدند ، زیرا أبوسفیان بن حرب ، رهبر کفّار بخاطر سوابق گذشته اش مشکل بود بتواند به خلافت برسد ، لذا وکیل او عثمان و بعد از او پسر أبوسفیان ، معاویه به خلافت دست یافتند .

۱۴ و درباره مسأله حضور نداشتن أبوبکر در غار عایشه با این سخن که : آیه ای از قرآن در شأن ما نازل نشده است (۲۳۶) موضوع را تأیید نمود ، و بر دروغ گفتن و بر أحادیثی که در روزگار کشمکش پدرش با دیگران بر سر قدرت گفته بود ، نادم و

پشیمان گردید .

و أدّله صحیح ، خبر حضور أبوبکر را در غار به همراهی رسول خدا صلّی الله علیه و آله نادرست می داند . بلکه این داستان از ساخته های داستان سرایان و دولت مردانی می باشد که در پی تثبیت قدرت حزب قریش بودند .

زیرا روایات صحیح غدیر که بر بیعت گرفتن رسول خدا صلّی الله علیه و آله برای علی علیه السّلام دلالت می کرد ، تلاش کنندگان برای بدست گرفتن قدرت را بر آن داشت تا روایات دروغینی را برای مشروع بودن خلافت أبوبکر ایجاد نمایند .

قسمت دوم

پس دولت دو قضیّه دروغین را بوجود آورد ، قضیّه أوّل حضور أبوبکر در غار و قضیّه دوّم اقامه جماعت به امامت أبوبکر در روز دوشنبه (۲۳۷)می باشد . و این تلاشِ انسان عاجز و فاقد شرایط واقعی خلافت است ، و در این زمینه دروغ گفتن حکّام ، آنان را به مسیری کشاند که حدّ و حساب از دست رفت ، و چنین گفته شد : دروغ گوئی کن باز هم دروغ گوئی کن تا دشمنت تصدیقت نماید .

و عایشه حضور أبوبکر را در غار با این جمله که : آیه ای از قرآن در شأن ما نازل نشده است تکذیب نمود ، بنابراین عایشه از کسانی می باشد که حضور أبوبکر را در غار تکذیب کرده اند .

و این اجماع و اتّفاق عمومی از جانب صحابه مسلمان ، بر حضور نداشتن أبوبکر در غار و روایت بخاری ، روایات دروغین ساخته شده بعد را درباره حضور أبوبکر در غار و هجرت تکذیب نموده است .

بنابراین عایشه بخاطر روایت های گذشته اش درباره

حضور أبوبکر در غار پشیمان شد ، و صحابه ، وی را در گفتارش در مجلس مروان تأیید کردند .

و صحابه همان کسانی هستند که احادیث را از دهان مبارک رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیده اند و گفتارشان حق را اثبات می نماید و أقوال کذبی که بعداً گفته شده است ، در این زمینه سودی نمی رساند .

۱۵ قیس بن عباده رهبر انصار ، روزی که جایگاه أبوبکر را نسبت خلافت ، به عنوان مرد گمنامی که هیچ فضیلت و منقبتی ندارد ، بیان می کرد ، با این جمله : « حسب و نسب اصیلی نداری » (۲۳۸) که به أبوبکر گفت ، به عنوان کسی که فاقد شرایط است ، حضور وی را در غار تکذیب کرد .

و انصار نیز با ردّ بیعت کردن با وی در سقیفه این حضور را تکذیب کردند ، و در مقابل گفتند : به جز علی با احدی بیعت نمی کنیم (۲۳۹) و اگر أبوبکر صاحب غار بود چنین گفته نمی شد .

و در ارزش و جایگاه انصار همین بس که آنان مرکز اسلام و مردان دین می باشند که رسالت پیامبر صلّی الله علیه و آله را تحمّل نموده ، و حقّانیت و شیوه اصحاب مخلص رسول خدا صلّی الله علیه و آله را می شناختند . و چون أبوبکر فاقد شرایط لازم برای خلافت بود ، بیعت وی را نپذیرفتند .

۱۶ درباره أبوبکر گفته شده است که ، وی نه طالب است و نه مطلوب (۲۴۰) (کنایه از اینکه توقّع هیچ نفعی در وی وجود ندارد) و

این سخن نیز حضور وی را در غار و هجرتش را با رسول خدا صلّی الله علیه و آله تکذیب می نماید .

اسکافی امام معتزله ، درباره أبوبکر می گوید : هرگز تیری بسوی دشمن پرتاب نکرد و شمشیری از نیام نکشید و خونی بر زمین نریخت و او یکی از اتباع است (۲۴۱) نه مشهور و نه معروف ، و نه طالب و نه مطلوب می باشد (۲۴۲) زیرا اگر وی همراه رسول خدا صلّی الله علیه و آله بود ، از طرف قریش مورد طلب و جستجو واقع می شد . و برای جلوگیری و مقابله با این حالت اضطراری و درد سر ایجاد شده در این موضوع ، ناچار شدند این روایت را ایجاد کنند که : مشرکین قریش برای کشتن و برگرداندن رسول خدا صلّی الله علیه و آله و أبوبکر به مکّه ، اموالی را قرار داده و بذل نمودند .

۱۷ سیره أبوبکر و علاقه صمیمانه وی نسبت به سرکشان قریش و تقرّب جستن به آنان با وجود جنگشان با اسلام ، دروغین بودن حضور أبوبکر را در غار و جستجوی قریش از وی را به روشنی آشکار می نماید ، و عکرمه و معاویه و ابن العاص و خالد بن ولید و أبوسفیان از مهاجمان به منزل رسول خدا صلّی الله علیه و آله برای کشتن وی بودند ، و در غار ثور وی را جستجو می کردند ، لکن خداوند سبحان چشم آنان را کور نمود ، و از دیدن وی عاجز کرد ، و در صورتی که أبوبکر هم مطلوب آنان بود این چنین تقرّبی پیدا

نمی کرد ، و این امر عکس مطلب را بیان می کند .

بنابراین رابطه بین آنان بسیار دوستانه و صمیمی بود و تا آخر به حال خود باقی ماند ، زیرا أبوبکر عکرمه بن أبی جهل را والی عمّان (۲۴۳) قرار داده و به خود بسیار نزدیک نمود ، و خالد را به سمت فرمانده سپاه عراق و شام منصوب کرد ، و ابن عاص را فرمانده لشکری از سپاه شام قرار داد و دو نفر از فرزندان أبوسفیان را برای حکومت شام و طائف تعیین نمود (۲۴۴) .

روابط أبوبکر با انصار ، و گروههای أوّل مهاجرین در عصر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و در عصر خلافت بسیار بد بود ، و دروغ های ساخته شده در همراهی أبوبکر با رسول خدا صلّی الله علیه و آله در غار شباهت زیادی به اکاذیب وضع شده در زمینه ، انحصار باز نمودن در خانه أبوبکر و رسول خدا صلّی الله علیه و آله بسوی مسجد دارد زیرا منزل وی در عوالی مدینه قرار داشت (۲۴۵) و در همسایگی مسجد نبود و اذن الهی به باز بودن در ، فقط اختصاص به نبیّ أکرم و علی علیهما السّلام داشت (۲۴۶) .

۱۸ و عمر بن الخطّاب (الخطّاب) نیز این منقبت أبوبکر را در غار ، آن روز که درباره سقیفه سخن می گفت ، با بیان این جمله تکذیب نمود : « بیعت أبوبکر اشتباه بود خداوند مسلمانان را از شر آن نگه دارد و هر کس چنین کاری نماید به قتل رسانید (۲۴۷) » و اگر منقبت وی در غار صحّت

داشت عمر دربـاره وی چنین نمی گفت ، زیرا مردم بـا رفیـق و همراه پیـامبر صـلّی الله علیه و آله در غـار و هجرت بیعت نموده بودند .

و عمر درباره اش گفته است وی ضـئیل (پست و حقیر) بنی تیم است و این سخن (۲۴۸) بیان کننده آن است که وی شخصی گمنام می باشد ، که از هیچ منقبتی بر خوردار نبود .

۱۹ و زبیر بن عوام این مصاحبت را به واسطه بیعت نکردن با أبوبکر در سقیفه ، تکذیب نمود (۲۴۹) .

۲۰ و همچنین سلمان فارسی ، عمّار یاسر ، أبوذر ، حذیفه بن الیمان ، خالد بن سعید العاص ، سعد بن عباده و حباب بن منذر با خوداری کردنشان از بیعت با أبوبکر و خلافت وی ، و تصـریح بر آنکه أبوبکر فاقد مناقب عالی می باشد (۲۵۰) این مصاحبت را تکذیب کردند یعنی أبوبکر با رسول خدا صلّی الله علیه و آله در غار همراه نبوده و با وی هجرت نکرد .

۲۱ أبوسفیان نیز أبوبکر را به أبوفصیل (۲۵۱) توصیف کرد و این کلمه دلالت می کند برآن که وی فاقد هرگونه فضیلت عالی همچون همراهی و مصاحبت با نبیّ أکرم صلّی الله علیه و آله در غار و هجرت می باشد (۲۵۲) .

أبوسـفیان درباره خلافت أبوبکر می گویـد : « چه شده است که امر خلافت در دست کم ارزش ترین قریش و ذلیل ترین آنان قرار گرفته (۲۵۳) » و چنانچه أبوبکر رفیق و همراه نبیّ مکرّم صلّی الله علیه و آله در غار بود ، و آیه ای از قرآن در شأن

وی نازل شده بود ، عمر و أبوسفیان چنین سخن حسّاس و خطیری درباره اش بر زبان جاری نمی کردند .

۲۲ هنگامی که أبوبکر و عمر ، فاطمه سلام الله علیها را خواستگاری کردند ، رسول خدا صلّی الله علیه و آله به آن دو پاسخ رد داد ، و هنگامی که امام علی علیه السّلام از وی خواستگاری نمود ، رسول خدا صلّی الله علیه و آله موافقت نمود ، و در حالی که به أبوبکر و عمر گوشه و کنایه می زد فرمود : تو دجّال نمی باشی (۲۵۴) .

و چنانچه أبوبکر در غار و هجرت ، مصاحب و همراه پیامبر صلّی الله علیه و آله بود ، درباره اش این جمله را نمی فرمود . آیا چنین نیست ؟

و معقول نیست که سیّد رسولان صلّی الله علیه و آله در آن زمان سخت و حسّاس همراه شخصی به غار برود و پس از آن درباره اش چنین بگوید که او دجّال است ، و اصلا ممکن نیست در آن هجرت مخاطره آمیز با چنین دجّالی مصاحبت و همراهی داشته باشد .

۲۳ و در زمان امام جعفر صادق علیه السّلام علماء به هجرت واقعی رسول خدا صلّی الله علیه و آله فقط با راهنمای خود عبدالله بن أریقط بن بکر آگاه بودند ، و مصاحبت أبوبکر را با وی در غار و هجرت انکار می کردند .

ابن حجر می گوید : از حافظ نقل شده است که نظّام و بشر بن خالد گفتند : به محمّد یعنی أبوجعفر رافضی که به شیطان طاق شهرت دارد گفتیم : آیا حیا نمی کنی

که می گوئی خداوند در قرآن این آیه را نفرموده است :

ثانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُما فِی الْغارِ إِذْ یَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنا(۲۵۵)

می گوید : مدّت طویلی خندید تا ما خجالت کشیدیم و ما تبدیل به کسانی شدیم که این سخن را گفته اند .

و می گویند نام وی محمّد بن علی بن نعمان و کنیه او أبوجعفر می باشد (۲۵۶) .

و ظاهر مطلب آن است که عالم طاق مشهور ، مصاحبت أبوبکر با رسول خدا صلّی الله علیه و آله را در غار و هجرت انکار می نمود ، لـذا سیاست مردان حزب قریش بـا متّهم کردن وی به انکـار آیه غـار به او پاسـخ می دادنـد ، و در آن زمان این عادت معروف آنان بود .

و بسیاری از حکومتها دشـمنان خود را به کفر محکوم می کردنـد ، و با تهمت های مختلف آنان را می کشـتند ، در حالی که آنـان از چنین تهمتهـائی پـاک و مبّرا بودنـد ، همانطوری که برادران یوسف گرگ را متّهم به ریختن خون برادر خود یوسـف نمودند .

و ابن حجر از آنجائی که بخوبی می دانست رسول خدا صلّی الله علیه و آله مصاحب أبوبکر در غار و هجرت نبود ، از توضیح بیشتر مطلب واهمه نمود .

« توضیحی درباره زندگی محمّد بن علی بن نعمان مؤمن طاق قرن دوّم هجری » .

او محمّـد بن علیّ بن نعمـان بن أبی طریقه بجلی کوفی أحول صیرفی می باشـد . کنیه او أبوجعفر بود و چون دکّانی در طـاق المحامل کوفه داشت ، ملقّب به مؤمن طاق شد ، او مردی ثقه و متکلّمی

حاذق بود ، و دارای چند کتاب می باشد .

شیخ طوسی و نجاشی و سایر بزرگان وی را توثیق کرده اند .

از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السّلام بود و امام صادق علیه السّلام وی را در علم کلام بر دیگران ترجیح می داد .

امام صادق علیه السّلام فرمود : زراره و برید بن معاویه و محمّد بن مسلم و احول زنده یا مرده باشند برایم محبوب ترین مردم هستند .

او از یاران با وفای امام صادق علیه السّلام بود (۲۵۷) و مناظره هائی با أبوحنیفه دارد ، که در آن وی را مغلوب می نمود .

تهمت های شرم آور بسیاری به مؤمن طاق و زراره بن اعین و دیگر اصحاب وارد کرده اند (۲۵۸) و مخالفان اهل بیت علیهم السّلام نام وی را شیطان طاق گذاشتند .

و کتاب الإمامه ، کتاب المعرفه ، کتاب الرّد علی المعتزله ، کتاب الجمل ، کتاب اثبات الوصیّه ،کتاب ، إفعل و لاتفعل (۲۵۹) کتاب الإحتجاج فی امامه أمیرالمؤمنین علیه السّلام ، کتاب کلام وی بر علیه خوارج ، کتاب مجالس مع أبی حنیفه ، و کتاب الرّجعه ، از تألیفات وی می باشد .

و درباره او گفته شده است که : کان عبقریّاً و مناظراً لایشقّ له غبار (۲۶۰) ، یعنی او دانشمند و مناظره کننده بی نظیری بود که بدون بودن هیچ ابهامی سخن می گفت ، و در سال ۱۹۹ هجری به رحمت خدا متّصل گردید (۲۶۱) .

۲۴ و یحیی بن معین (۲۶۲) درباره روایتی که از طریق انس ابن مالك راجع به حاضر بودن أبوبکر در غار نقل شده

تشکیک کرده است .

حسن بن قاسم بن دحیم دمشقی از محمّد بن سلیمان منقری نقل می کند که : یحیی بن معین به بصره آمد و احادیث أبوسلمه را می نوشت . پس گفت : ای اباسلمه می خواهم برایت مطلبی را بگویم امیدوارم در غضب نشوی .

أبوسلمه گفت : بگو !

یحیی گفت : حدیث همام بن ثابت از انس بن مالك از أبوبکر که همان حدیث غار می باشد ، کسی از اصحاب تو روایت نکرده است ، و فقط عفّان و حبّان آن را روایت کرده اند ، و آن را در کتاب تو نیافتم ، و فقط آن را بر روی جلد کتاب دیدم (۲۶۳) .

أبوسلمه گفت : تو چه می گوئی ؟

یحیی گفت : آیا قسم می خوری این حدیث را از همام شنیده ای ؟

أبوسلمه گفت : می گوئی بیست هزار حدیث از من نوشته ای ، اگر در این احادیث به نظرت صادق هستم ، سزاوار نیست در حدیثی مرا تکذیب نمائی ، و اگر به نظرت دروغ می گویم ، سزاوار نیست مرا تصدیق نمائی ، و نباید مطلبی از من بنویسی تا مرا با آن بدنام کنی .

برّه دختر أبی عاصم ، سه بار طلاق داده شود ، اگر حدیث را از همان نشنیده باشم ، بخدا سوگند هرگز دیگر با تو سخن نمی گویم (۲۶۴) .

۲۵ حدیث غار را عبّاس بن الفضل أزرق از ثابت از أنس نقل نمود یحیی بن معین درباره وی گفت : او دروغگوی خبیثی می باشد (۲۶۵) .

۲۶ علماء و توثیق شدگان و حاکمان از تابعین که در شرق

و غرب جهان پراکنده شدند ، به عدم مصاحبت و همراه نبودن أبوبکر با رسول خدا صلّی الله علیه و آله در غار و هجرت آگاه بودنـد ، و محمّـد بن المهـدی مؤسّـس دولت فاطمیّون از جمله همین افراد بود ، و به شـدّت حضور أبوبکر را در غار و هجرت وی را با رسول خدا صلّی الله علیه و آله تکذیب می نمود (۲۶۶) .

محمّـد بن المهـدی ، مردی از نسـل رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله و از علمای شـرافتمندی بود که در کوفه به تحصـیل علوم پرداخت ، و آنگاه از کوفه به شمال آفریقا هجرت نمود ، و در آنجا به لطف الهی موفّق به تأسیس قوی ترین دولت اسلامی در آفریقا شد ، پس از آن با تسلّط بر شبه جزیره العرب و شام و مصر عظمت دولت او بیشتر گردید ، و پای تخت دولت وی قاهره بود .

« نظری گذرا به زندگی المهدی فاطمی ، در قرن سوّم و چهارم هجری ۳۲۲ ۲۵۹ »

نسب محمّـد به عبـدالله بن میمـون بن محمّـد بن اسـماعیل بن جعفر بن محمّـد بن علی بن الحسـین بن علی بن أبی طـالب علیه السّلام می رسد ، و این نسب مطابق با واقع است(۲۶۷) .

قسمت سوم

۱ امـام علی بن أبی طـالب علیه السّـلام ظهـور این دولت علـوی را در آینـده خـبر داده بود . که این پیش بینی به وقوع پیوسـت . (۲۶۸)

و گفته شـده است او أبومحمّد ، محمّد عبیدالله بن احمد بن اسـماعیل الثّانی بن محمّد بن اسـماعیل بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علیّ بن

أبی طالب علیه السّلام (۲۶۹) می باشد .

۲ و علویان عارف به انساب ، نسب او را صحیح می دانند .

۳ و صحّت نسب این خاندان را شریف رضی رحمه الله که سراینده أشعار زیر است تأکید نموده :

ما مقامی علی الهوان و عندی *** مقول صارم و أنف حمی

ألبس الذّل فی بلاد الأعادی *** و بمصر الخلیفه العلوی

من أبوه أبی و مولاه مولای *** اذا ضامنی البعید القصی

لف عرقی بعرقه سیّد النّاس *** جمیعاً محمّد و علی

انّ ذلّی بذلک الجوّ عزّ و *** اوامی بذلک النّقع ری (۲۷۰)

ترجمه أشعار : من در مقامی ذلّت بار باقی نمانده ام ، در حالی که در دست شمشیری کشیده و در سر غیرت والا دارم ، در شهر دشمنان و در مصر ، خلیفه علوی ، که پدر او پدر من و مولای او مولای من است ، هرگاه بسیار دور (۲۷۱) مرا محروم نماید ، به او لباس مذلّت را می پوشاند ، ریشه و اصل مرا به ریشه و اصل او ، دو سرور تمام مردم یعنی محمّد و علی درهم پیچیدند ، ذلّت من در آن فضا عزّت است ، و می خواهم از آن چشمه پر آب ، خود را سیراب نمایم .

و چون پدر شریف رضی ، از وی خواست تا نوشته ای دالّ بر نادرست بودن نسب محمّد بن عبدالله بن میمون بنویسد ، شریف رضی قبول نکرد .

و ابن أثیر می گوید : در امتناع رضی از عذرخواهی و امتناع وی از نوشتن طعن در نسب آنان ، با وجود جوّ ترس حاکم ، دلیلی قوی بر صحّت

نسب آنـان وجود دارد . و قـائلین به صـحّت نسب وی اعتقاد دارنـد ، علمائی که در آن محل به نوشـتن نسـبت ناروا به فاطمین حاکم پرداختند ، صـرفا به خاطر ترس و تقیّه اقدام به نوشتن کردند ، و به انساب عالم نبوده اند ، بنابراین با قول آنان نمی توان استدلال نمود (۲۷۲) .

و در روز هفتم ذی الحجّه سال دویست و نود و شش ، بر سلجماسه کشور مغرب غلبه یافت ، و در شوّال سال سیصد و هفت به آن شـهر منتقل شد ، و آفریقا را که از توابع مغرب بود به زیر قلمرو خود برد ، و فرزند خویش را حرکت داد ، پس اسـکندریّه و فیوم از توابع صـعید را به تملّک در آورد و مـدّت حکومت آنان از زمان قیام مهـدی تا هنگام وفات یافتن عاضد ، دویست و هفتاد و سه سال بود ، که دویست و شـش سال آن در مصـر بود ، و مبلّغ او در آفریقا أبوعبدالله شیعی مذهب بود ، و محمّد بن عبدالله مهدی ، در کوفه متولّد شد ، و در سال ۳۲۳ وفات یافت (۲۷۳) و سالهای حکومت وی ۲۵ سال و چند ماه می باشد ، و بعد از وی فرزندش ألقائم بأمرالله ، أبوالقاسم محمّد به امرحکومت قیام نمود .

و از آنجا که وی بر مذهب تشـیّع بود ، بسیاری از قلم های مسموم طائفه گرا سعی در خدشه وارد کردن به نسبت و دین و اسم وی نمودند ، و از این گروه می توان ذهبی را نام برد (۲۷۴).

و همانها چنین گفتند : « طائفه

ای ادّعـا می کننـد وی خـالق و پیامبر و او همان مهـدی موعود می باشـد » . لکن تمام این مطالب مجرّد ادّعا بوده ، و هیچگونه اساس و پایه ای نداشته ، و صرفاً از کینه عمیق به محمّد و آل محمّد صلّی الله علیه و آله سرچشمه می گیرد .

آنـان چنیـن ادّعاهـائی را دربـاره پادشاهـان فسـق و فجـور از خانـدان عبّاسـی و بنی امیّه و دیگران روا نداشـتند، بلکه سـعی در پوشانـدن و مخفی نگه داشـتن کفر و الحـاد آنـان نمودنـد ، لکن هرکس را که داعیه دارِ برافراشـتن پرچم محمّـد و آل محمّد صلّی الله علیه و آله گردید ، به یهودیّت و آتش پرستی و کفر و ادّعای ربوبیّت متّصف و متّهم (۲۷۵) کردند .

و در همین راسـتا مختار ثقفی مبارز و ستیزه گر با بنی امیّه و دعوت کننـده برای حاکمیّت محمّـد و آل محمّد صـلّی الله علیه و آله گرفتار همین دروغها و افتراها گردید .رسول خدا صلّی الله علیه و آله می فرماید : افترا زننده داخل بهشت نمی شود (۲۷۶) . و محمّـد بن عبـدالله المهـدی از علمـاء و دانشـمندانی بود که سـعی در ایجاد دولت اسـلامی نمود ، و بعـد از تلاش و زحمت بسـیار و جهاد مسـتمر به این هدف نائل شد ، و به این غایت دسترسـی پیدا کرد ، پس حکومتی عظیم در شـمال آفریقا تأسیس کرد که خیلی زود عظیم ترین دولت اسـلامی در جهان به پایتختی قاهره گردید . و عظیم ترین دانشگاه اسلامی جهانی ، به نام جامع الأزهر را تأسیس نمود .

محمّد بن عبدالله المهدی ، از جمله تلاشگران

برای برافراشتن پرچم محمّد و آل محمّد علیهم السّلام در زمین بود ، و هیچ ادّعا نکرد ، وی مهدی عجّل الله تعالی فرجه می باشد ، بلکه او را ملقّب به این لقب نمودند .

و این خلیفه فاطمی که در کوفه متولّد شده و در آنجا تحصیل نمود ، حضور أبوبکر را در غار و هجرت وی را با رسول خدا صلّی الله علیه و آله به مدینه منوّره انکار نمود ، و قدم در جای پای امامان نهاد ، و با علمای کوفه که در رأس آنان ، مؤمن طاق که از مخلص ترین شاگردان امام صادق بشمار می رفت ، همراه بود ، و این چنین بود که محمّد بن عبدالله المهدی که منسوب به امام صادق علیه السّلام و مؤمن طاق شاگرد آن حضرت ، از منکرین شدید حضور أبوبکر در غار گردیدند ، و این مطلب نشان می دهد که این انکار را از معدن علم و سلاله پیامبر صلّی الله علیه و آله جعفر صادق علیه السّلام بدست آورده اند .

و تمام أراجیف و اکاذیب گفته شده در مسأله حضور داشتن أبوبکر در غار توسط انکار امام صادق علیه السّلام رسوا گردید . زیرا ممکن نیست در اینجا روایتی بتواند با قول امام صادق علیه السّلام معارضه نماید ، در حالی که نعمان یعنی أبوحنیفه در بالابردن شأن و منزلت علمی امام صادق علیه السّلام چنین گفته است :

« لَوْلا السَّنَتانِ ، لَهَلَکَ النُّعْمانُ » (۲۷۷) یعنی اگر آن دو سال نبود ، نعمان هلاک می شد ، و مقصود او از آن دو سال ، دو سالی بود

که نزد امام صادق علیه السّلام درس می خواند .

و انس بن مالك می گوید : از نظر فضیلت و علم و عبادت و ورع هیچ گوشی نشنید و در ذهن بشری خطور نکرد و چشم کسی ندید کسی را که در سخن ، صادق تر از جعفر صادق باشد (۲۷۸) و تعجّبی ندارد ، مؤمن طاق که معروف به تبعیّت از امام خویش است ، همان اعتقادات مولای خود امام صادق علیه السّلام را داشته باشد .

و از آنجائی که علمای جور و واعظان درباری از انتشار حقیقت ماجرای غار بین مردم واهمه و هراس داشتند ، بر علیه تمام کسانی که حضور أبوبکر را در غار انکار می کردند ، جنگی تمام عیار بپا نمودند . پس به هرکس دسترسی پیدا کردند کشتند ، و بر کسانی که توان نابودیشان را نداشتند ، مثل محمّد بن عبدالله المهدی ، مؤسّس دولت فاطمیّون و مؤمن طاق شاگرد و حواری امام صادق علیه السّلام ، دروغها و افترآت گوناگون شایع کردند .و بخاطر دروغهای بسیار زیادی که در قضیّه حضور أبوبکر در غار از طرف حکومت ها روایت می شد ، و بخاطر مخفی نمودن روایات صحیح در این قضیّه ، بسیاری از علمای مخلص و باتقوی خطا نموده ، و بخاطر دست نیافتن به روایات صحیح در این باب ، حضور أبوبکر را در غار تأیید کردند ، و بعد از توفیق الهی که در دست یافتن به روایات بر حق ، شامل حال ما گردید ، اکنون به خوانندگان گرامی تذکر می دهیم که وقت آن رسیده است تا در این موضوع غبار

اکاذیب را برطرف نمائیم ، و به حقیقت احادیث نبوی برسیم ، به همان نعمت الهی عظیمی که بعد از ۱۴۲۰ سال ، بدان دست یافتیم ، یعنی رسیدن به واقع و حق ، بعد از جهل فراگیر در این حادثه .

۲۷ تمام انبیاء به تنهائی و بدون داشتن همراهی از دست طاغیان فرار کردند و رسول خدا صلّی الله علیه و آله بر سیره و روش آنان حرکت نمود .

۱ داود پیامبر علیه السّلام از گردنکش زمانه خود ، جالوت ، به کوه فرار کرد ، و در غاری مخفی شد (۲۷۹) و پس از آن داود علیه السّلام جالوت را به قتل رسانید ، و محمّد صلّی الله علیه و آله پیامبر اسلام أبوجهل را که تا غار به دنبال پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد ، به قتل رسانید .

۲ مادر حضرت ابراهیم علیه السّلام ، فرزند خود را از ترس نمرود که فرمان به کشتن اطفال داده بود ، تنها در غار گذاشت ، تا زمانی که جوانی نیرومند گردید ، آنگاه بسوی مردم رفت ، و آنان را به دین دعوت نمود (۲۸۰) .

۳ پیامبر خدا ، یوسف علیه السّلام چند روزی در چاه تنها ماند ، تا آنکه یکی از قافله ها بر آن چاه عبور کرد و او را نجات داد (۲۸۱) .

۴ مادر موسی علیه السّلام فرزند خود را درگهواره گذاشت ، و در رودخانه نیل انداخت ، پس خداوند تعالی وی را نجات داد ، و وقتی بزرگ شد مردم را به دین دعوت نمود ، و از مواعظ او

مردم هدایت یافتند ، پس فرعون برای نابودی او براه افتاد . موسی نیز تنها و بی کس در راه خدای سبحان مهاجرت نمود .

خداوند تعالی می فرماید : موسی از شهر مصر با حال ترس و نگرانی بیرون رفت گفت : بارالها مرا از شرّ این قوم ستمکار نجات ده ، و چون از مصر بیرون شد و سر به بیابان ، رو به جانب شهر مدین آورد ، با خود گفت : امید است خداوند مرا به راه مستقیم هدایت فرماید . و چون بر سر چاه آبی حوالی شهر مدین رسید ، آنجا جماعتی را دید که حشم و گوسفندانشان را سیراب می کردند، و در نزد آنان دو زن را دید که (از مخلوط شدن گوسفندان) منع می کردند ،گفت : خواستتان چیست؟ پاسخ دادند : ما (گوسفندانمان را) سیراب نمی کنیم تا چوپانها (از اینجا خارج) شوند ، و پدر ما پیرمرد مسنّی است (۲۸۲) .

و چون موسی علیه السّلام به خانه شعیب علیه السّلام آمد ، شعیب گفت : من اراده آن دارم که یکی از این دو دخترم را به نکاح تو در آورم ، بر این مهر که هشت سال أجیر حج من باشی و اگر ده سال تمام کنی آن (دو سال) به میل و اختیار تو و من در این کار رنج بر تو نخواهم نهاد ، انشاء الله مرا شخصی شایسته این خدمت خواهی یافت (۲۸۳) .

و موسی علیه السّلام بدون همراهی هارون علیه السّلام و قارون بیرون رفت و محمّد صلّی الله علیه و آله نیز بدون

آنکه علی علیه السّلام یا أبوبکر همراهش باشند به غار رفت ، و آنجا با راهنمای خود عبدالله ابن بکر آشنا شد .

۲۸ سلیمان بن حرب حدیث غار را که خالد بن خداش از حماد بن زید از ایوب بن نافع از ابن عمر نقل می نمود ، تضعیف می کرد (۲۸۴) .

۲۹ عایشه دختر طلحه می گفت : طلحه بن عبیدالله از أبوبکر بهتر است (۲۸۵) .

و عایشه دختر طلحه تمیمیّه ، به سبب تفضیل پدرش بر أبوبکر حضور وی را در غار تکذیب نمود ، زیرا اگر أبوبکر در غار و هجرت حاضر بود ، طلحه را بر وی برتری نمی داد . و این زن از قبیله أبوبکر و از ساکنان مدینه است ، و مسلّماً قضیّه غار و هجرت را شنیده است ، و معقول نیست فضائل پسر عموی خود را پنهان نماید . و مسلّماً عایشه ای که ساکن مدینه در نزد پدر خود و نزد أبوبکر و دخترش عایشه و نزد باقی زنان اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله بود ، از مغیره و أبوهریره و بقیه پارس کنندگان دنبال ثروت و قدرت بر سیره نبوی آگاه تر می باشد .

۳۰ روایات دروغین حضور أبوبکر در غار و هجرت ادّعا می کنند که علیّ بن أبی طالب علیه السّلام خارج شدن پیامبر صلّی الله علیه و آله را به غار به أبوبکر خبر دادند ، و أبوبکر در نزدیکی چاه میمون به انتظار پیامبر نشست (۲۸۶) . در حالی که بطلان این روایت واضح است ، زیرا :

أوّلا : سند نادرستی دارد ، و

ثانیاً : أبوبکر نمی توانست برای گفتگو با علی علیه السّلام وارد خانه رسول خدا صلّی الله علیه و آله شود ، که از سوی قریش مورد محاصره واقع شده بود . ثالثاً : آنچه از سیره علی علیه السّلام و سخنان شریف وی ملاحظه می شود آن است که ، آن حضرت درباره این مطلب دروغین سخنی نفرموده ، و در زمان حیات رسول خدا صلّی الله علیه و آله و بعد از شهادت و رحلت وی ، و حتی در ایام خلافت خود اعتراف به این مطلب ننمود ، بلکه عکس این مطلب را در خطبه بلیغ خود در نهج البلاغه ملاحظه می کنیم که حضرت فرمود :

و الله لقد تقمّصها ابن أبی قحافه و هو یعلم محلّی منها محلّ القطب من الرّحی (۲۸۷)

یعنی : « به خدا سوگند أبوبکر فرزند أبوقحافه پیراهن خلافت را به تن نمود ، در حالی که جایگاه مرا در امر خلافت که چون محور نسبت به آسیا می باشد ، می دانست » .

أمیرمؤمنان در ایّام سقیفه،أبوبکر و عمر را به فریبکاری و توطئه چنینی متّهم نمود و فرمود :

إحلب حلباً لک شطره ، اشدد له الیوم أمره ، لیردّها علیک غداً (۲۸۸)

یعنی : « امروز به گونه ای از پستان خلافت بدوش که زیادی آن به تو برسد ، و کار او را امروز چنان محکم کن که فردا به تو باز گرداند » ، و عمر و أبوبکر را متّهم به توطئه برای غضب قدرت نمود .

۳۱ در روایات صحیح آمده است که : أبوبکر از عبدالله بن أریقط بن بکر در خواست نمود

به همراه همسرش امّ رومان و دخترش عایشه به مدینه بیاید ، و به او دو شتر هدیه داد (۲۸۹) .

پس مکر کنندگان و فریبکاران ، اسناد و متن این روایت صحیح را به نفع آن روایت ساختگی که نمایانگر هجرت أبوبکر به همراه پیامبر صلّی الله علیه و آله و راهنمای وی ابن بکر به مدینه بود به فریب تغییر دادند ، پس قضیّه دو شتری که برای آوردن امّ رومان و عایشه بود به دروغ و فریب به نفع أبوبکر تغییر داده گفتند : أبوبکر دو شتر به عبدالله بن بکر داد ، تا پیامبر صلّی الله علیه و آله و أبوبکر را به وسیله آن دو شتر به مدینه بیاورد (۲۹۰) .

و در پی این دروغ جمعیّتهای فراوانی که از جانب حکومتهای وقت حرکت می کردند ، بر عظیم ترین ماجرای ساختگی و دروغین در تاریخ مسلمانان به حرکت در آمدند .

۳۲ قضیّه حضور أبوبکر در غار بر پایه ها و أرکان زیر استوار شده است :

قائل شدند عبدالله ابن أبوبکر اسلام آورد ، و غذا و أخبار را برای رسول خدا صلّی الله علیه و آله می آورد ، و حضرت از منزل وی به طرف غار رفت ، در حالی که عبدالله و مادرش نمله بر کفر خود باقی ماندند ، و هجرت ننمودند (۲۹۱) .

قائل شدند وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله از خانه أبوبکر به طرف غار رفت ، اسماء دختر أبوبکر با وی وداع نمود ، و بعد از آن أبوجهل او را کتک زد ، و غذای رسول خدا صلّی الله علیه و

آله را آماده نمود ، و به کمربند خود بست ، و به همین سبب او را صاحب دو کمربند نامیدند ، و زبیر شوهر او لباسهائی را به رسول خدا علیه السّلام در راه مدینه اهداء نمود . در حالی که اسماء با شوهر خود زبیر در حبشه بسر می برد (۲۹۲) .

و قائل شدند گوسفندان أبی بکر و چوپان وی ، در غار و هجرت ، بواسطه برطرف کردن اثر پای رسول خدا صلّی الله علیه و آله و خوردن شیر و گوشت آن گوسفندان شریک هستند ، در حالی که أبوبکر در آن زمان مردی فقیر و بیچاره بود (۲۹۳) .

و به دورغ شایع کردند که طلحه تیمی لباسهائی را در راه مدینه به رسول خدا صلّی الله علیه و آله اهداء نمود ، در حالی که طلحه تیمی در مدینه بسر می برد (۲۹۴) .

و امویان قائل شدند عثمان به دیدار غار رفت ، در حالی که آن زمان عثمان در مدینه بود (۲۹۵) .

پی نوشتها

[۲۱۴] تفسیر کشّاف زمخشری ، ۲۵۹ ج ۲ ، تاریخ أبی الفداء ، ۲۰۸ ج ۱ ، ارشاد مفید ، ۱۴۰ ج ۲ ، مغازی ذهبی ، ۵۷۴ ، ألبدایه و النّهایه ، ۳۶۹ ج ۴ ، مغازی واقدی ، ۸۹۰ ج ۲ .

[۲۱۵] سوره توبه ، آیه ۲۵ .

[۲۱۶] شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ، ۳۱ ۳۴ ج ۲ .

[۲۱۷] شرح نهج البلاغه ، ۱۰۷ ج ۳ ، تاریخ طبری ۳۰ ج ۵ ، تاریخ ابن أثیر ، ۶۳ ج ۳ ، قصص العرب ، ۳۶۳

ج ۲ .

[۲۱۸] سوره قلم ، آیه ۵۱ و ۵۲ .

[۲۱۹] تفسیر قمی ۳۸۳ ج ۲ ، چاپ أوّل ، ألکافی ، کلینی ۵۶۶ ج ۴ ، بحار الأنوار ۳۹۴ ج ۳۵ .

[۲۲۰] صحیح بخاری باب جوائز الوافد من الکتاب الجهاد و السّیر ۱۱۸ ج۲، مسند أحمد ۱۳۲۵ ، شرح نهج البلاغه ۱۱۴ ج ۳ ، تاریخ ابن أثیر ، ۳۲۰ ج ۲ .

[۲۲۱] سیره ابن هشام ، ۱۲۱ ج ۲ .

[۲۲۲] مصدر سابق .

[۲۲۳] سیره ابن هشام ۱۲۱ ج ۲ .

[۲۲۴] به کتاب های سیره و حدیث و تفسیر درباره همین موضوع مراجعه شود .

[۲۲۵] ألإصابه ، ۱۹۴ ج ۷ .

[۲۲۶] ألإصابه ، ۱۹۴ ج ۷ .

[۲۲۷] تاریخ یعقوبی ، ۴۰ ج ۲ .

[۲۲۸] ألبدایه و النّهایه ، ابن کثیر ، ۲۱۹ ج ۳ ، چاپ دار الإحیاء التّراث العربی ، بیروت چاپ أوّل ۱۴۰۸ ه ق ، ألسّیره النّبویّه ابن کثیر ، ۲۳۶ ج ۲ .

[۲۲۹] فتوح البلدان ، بلاذری ۶۴ ج ۱ .

[۲۳۰] مختصر تاریخ دمشق ابن عساکر ، ۳۵ ج ۱۳ .

[۲۳۱] شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ، ۱۵ و ۱۷۴ ج ۸.

[۲۳۲] بحارالأنوار ۹۳ ج ۱۸ سیره ابن هشام ۱۰۰ ج ۲ عیون الأثر ، ۲۴۸ ج ۱ ، ألطّبقات الکبری ، ابن سعد ، ۲۳۰ ج ۱ مناقب آل أبی طالب ، ابن شهر آشوب ، ۷۷ ج ۱ .

ترجمه أشعار : پروردگار مردم به بهترین پاداش دو رفیق را که به چادر من که امّ معبد هستم قدم

گذاشتند ، جزا بدهد ، آن دو به نیکی وارد شدند و به نیکی خارج گردیدند و مسلّماً کسی که رفیق محمّد صلّی الله علیه و آله باشد رستگار گردید .

[۲۳۳] تاریخ ابن أثیر ، ۲۳۲ ج ۲ .

[۲۳۴] عیون الأثر ، ۳۹۲ ج ۲ ، تاریخ یعقوبی ، ۸۴ ج ۲ ، تاریخ این أثیر ، ۳۰۷ ج ۲ .

[۲۳۵] اُسد الغابه ، ۶۵ ج ۷ ، شذرات الذّهب ، شرح حال حفصه دختر عمر و به کتاب نساء النّبی صلّی الله علیه و آله و بناته از مؤلف همین کتاب مراجعه شود .

[۲۳۶] صحیح بخاری ، ۴۲ ج ۶ ، چاپ دار الفکر بیروت ، چاپ افست بر چاپ استامبول ، سال ۱۴۰۱ ، هجری تاریخ ابن أثیر ، ۱۹۹ ج ۳ ، ألأغانی ۹۰ ج ۱۶ ، ألبدایه و النّهایه ، ۹۶ ج ۸ ، ألتّحفه الّلطیفه ، سخاوی ، ۵۰۴ ج ۲ .

[۲۳۷] رحلت رسول گرامی .

[۲۳۸] بحار ۱۲۷ ج ۲۹ .

[۲۳۹] تاریخ طبری ۱۹۸ ج ۳ ، ألإمامه و السّیاسه ابن قتیبه ، صفحه ۸ ، شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ، ۲۶۹ ج ۲ .

[۲۴۰] شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۲۹۳ ج ۱۳ ، وآخر العثمانیّه ۳۳۹ ، ألغدیر ، علاّمه امینی ۲۱۰ ج ۷ .

[۲۴۱] اتباع بردگانی هستند که آزاد می شوند و خود را به قبیله ای منتسب می نماید .

[۲۴۲] شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۲۹۳ ج ۱۳ ، آخرالعثمانیّه ۳۳۹ .

[۲۴۳] شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ، ۹۶ ج

۱۵ ، تاریخ خلیفه ۷۶ تاریخ دمشق ۸۶ ج ۴۱ .

[۲۴۴] به کتاب نظریات الخلیفتین از همین مولف جزء دوّم باب ولاه مراجعه شود .

[۲۴۵] فیض القدیر ، ۱ ج ۱۲۰ .

[۲۴۶] مسند احمد ۲۶ ج ۲ ، مجمع الزّوائد هیثمی ۱۲ ج ۹ .

[۲۴۷] صحیح بخاری ۲۵ ج ۸ ، سیره ابن هشام ۳۰۸ ج ۴ ، تاریخ ابن أثیر ، ۳۴۷ ج ۲ ، ألبدایه و النّهایه ۳۴۶ ج ۵ .

[۲۴۸] شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۳۱ ج ۲ .

[۲۴۹] ألسّقیفه و فدک جوهری ، ۴۶ ، سنن ترمذی ، ۲۹۸ ج ۲ ، تاریخ ابن الوردی ، ۱۳۴ ، تاریخ یعقوبی ، ۱۲۴ ج ۲ .

[۲۵۰] مصادر گذشته .

[۲۵۱] یعنی پدر گوساله .

[۲۵۲] تاریخ طبری ۴۴۹ ج ۲ .

[۲۵۳] تاریخ الخلفاء ، سیوطی ۶۶ .

[۲۵۴] مجمع الزّوائد ۲۰۴ ج ۹ ، طبقات ابن سعد ۱۲ ج ۸ ، ألإصابه ۳۷۴ ج ۱ .

[۲۵۵] سوره توبه ، آیه ۴۰

[۲۵۶] لسان المیزان ، ابن حجر ، ۱۰۸ ج ۵ ، مؤسّسه الأعلمی بیروت چاپ دوّم .

[۲۵۷] رجال طوسی ۳۰۲ و ۳۵۹ ، ألفهرس ۱۳۱ ، ألخلاف ، شیخ طوسی ۱۸۰ ج ۱ ، منتهی المطلب ، علاّمه حلّی ۱۴۳ ج ۱ ، رجال النّجاشی ۳۲۵ ، وسائل الشّیعه ، عاملی ۴۸۰ ج ۳۰ ، رجال الخوئی ۳۶ ج ۱۷ ، بحار الأنوار ۱۰ ج ۲۳ ، نهج السعاده ، محمودی ۱۲۸ ج ۸ ، سیر أعلام النّبلاء ۵۵۳ ج ۱۰ ، ألکنی و الألقاب ۴۳۸ ج ۲

.

[۲۵۸] تفسیر أبی حمزه ثمالی ، ۹۲ .

[۲۵۹] ألفهرس ، شیخ طوسی ، ۲۰۷ ، معالم العلماء ، ابن شهر آشوب ، ۱۳۰ .

[۲۶۰] کتاب ألإمام الصّادق ، عبد الحلیم الجندی المصری ۲۲۰ .

[۲۶۱] ألذّریعه ، ۳۳۶ و ۲۶۱ ج ۲ ، فرق الشّیعه ۷۸ ، اتقان المقال ۱۲۶ ، شرح مشیخه الفقیه ۱۴ ، رجال انصاری ۱۷۳ ، ألمقالات و الفرق ۸۸ ، ۲۲۷ ، رجال ابن داود ۱۸۰ ، معالم العلماء ۹۵ ، رجال حلّی ۱۳۸ ، معجم الثّقات ۱۱۳ تا ۱۳۷ ، نقد الرّجال ۳۲۴ ، ۳۸۵ ، ۴۰۶ ، جامع الرّواه ،۱۵۸ ج ۲ ، ۲۰۸ ، ۳۷۲ ، ۴۳۸ ج ۲ ، هدایه المحدّثین ۱۴۳ ، ۲۴۶ ، ۲۷۵ ، ۳۱۰ ، رجال کشّی ۱۸۵ ، المناقب ، ۲۸۱ ج ۴ ، الإختصاص ۲۰۴ ج ۸ ، وسائل الشّیعه ۳۳۷ ج ۲۰ ، ألخصال ۳۸۷ ۵۴۸ ، روضه المتقین ۴۴۵ ج ۱۴ ، ایضاح الإشتباه ۷۱ ، ألتّحریر الطاووسی ۲۳۹ ، ألملل و النّحل ۱۸۶ ج ۱ ، ألوافی بالوفیات ۱۰۴ ج ۴ ، ألموسوعه العربیّه المسیره ۱۱۰۶ ، ألأنساب ۳۴۶ ، معجم المؤلّفین ۶۹ ج ۱۱ ، ألقاموس المحیط ۲۶۰ ج ۳ ، الأعلام ۲۷۱ ج ۶ ، ألّلباب ۲۲۵ ج ۲ ، لسان المیزان ۳۰۰ و ۴۰۶ ج ۵ ، هدیّه العارفین ۸ ج ۲ ، خطط المقریزی ۳۴۸ و ۳۵۳ ج ۲ ، مقالات الأشعری ۱۰۷ ج ۱ .

[۲۶۲] از علمای قرن سوّم هجری ، یا از علمای قرون أوّلیّه .

[۲۶۳] یعنی آن را در پشت کتاب به دروغ نوشته

است .

[۲۶۴] تهذیب الکمال المزّی ۲۶ ج ۲۹ به تحقیق دکتر بشّار عوّاد معروف ، چاپ أوّل ، نشر مؤسّسه الرّساله بیروت ، سیر أعلام النّبلاء ذهبی ۳۶۲ ج ۱۰ چاپ نهم ، مؤسّسه الرّساله ، بیروت .

[۲۶۵] تاریخ بغداد ، ۱۳۳ ج ۱۲ .

[۲۶۶] سیر أعلام النّبلاء ۱۵۱ ج ۵ مؤسّسه الرّساله بیروت .

[۲۶۷] تاریخ السّلام ، ذهبی ، حوادث سال ۳۲۳ صفحه ۲۳ ، وفیات الأعیان ۱۱۷ ج ۳ .

[۲۶۸] شرح نهج البلاغه ، ابن أبی الحدید ۴۸ ج ۷ .

[۲۶۹] ألکنی و الألقاب ، محدّث قمی ۴۵۵ ج ۲ ، ألأعلام زرکلی ، ۱۹۷ ج ۴ .

[۲۷۰] تاریخ ابن أثیر ۲۵ ج ۸ ، عمده الطّالب ، ابن عنبه ۲۳۵ ، حقایق التّاویل ، شریف رضی ، ۴۴ .

[۲۷۱] کنایه از دشمن دور از مهر و محبّت و خویشاوندی .

[۲۷۲] تاریخ ابن أثیر ۲۷ ج ۸ .

[۲۷۳] عمده الطّالب ، ابن عنبه ۲۳۸ ، ألأعلام زرکلی ۱۹۴ ج ۷ .

[۲۷۴] به کتاب تاریخ الإسلام ، ذهبی ، حوادث سال ۳۲۲ مراجعه شود .

[۲۷۵] تاریخ الإسلام ، حوادث سال ۳۲۲ هجری ۲۳ .

[۲۷۶] به کتاب اتّعاظ الحنفاء ۱۰۷ ج ۱۷ و تاریخ الخمیس ۳۸۵ ج ۲ و کتاب عبیدالله المهدی ، نوشته دکتر حسین ابراهیم ، و طه شرف مراجعه کنید ، روض المعطار ۵۶۱ ، سیر أعلام النّبلاء ذهبی ۲۶۴ ج ۱۹ ، تاریخ ابن خلدون ۱۳۱ ج ۶ .

[۲۷۷] ألخلاف شیخ طوسی ۳۳ ج ۱ ، جامع المقاصد محقق کرکی ۲۱ ج ۱ .

[۲۷۸] شرح

الأخبار ، قاضى نعمان مغربى ۲۹۱ ج ۳ ، مناقب آل أبى طالب ، ابن شهر آشوب ، ۳۷۲ بحارالأنوار ۲۸ ج ۴۷ ، مستدرک سفینه البحار ، نمازی ۲۲۸ ج ۶ .

[۲۷۹] تلخیص المستدرک ۳۲ ج ۳ ، أرجح المطالب ، ۴۸۱ « تلخیص المطالب » .

[۲۸۰] فرج المهموم ، ابن طاوس ۲۶ ، قصص الأنبیاء ، جزائری ۱۱۷ .

[۲۸۱] تفسیر ابن کثیر ۷۶۰ ، ۷۶۱ ج ۲ .

[۲۸۲] سوره قصص ، آیه ۲۳ ۲۱ .

[۲۸۳] سوره قصص ، آیه ۲۷ .

[۲۸۴] سؤالات الأجری ، أبوداود ، سلیمان بن الأشعث ۳۹۹ ج ۱ .

[۲۸۵] مختصر تاریخ دمشق ، ابن منظور ۳۵ ج ۱۳ .

[۲۸۶] شواهد التّنزیل ، حسکانی ۱۲۵ ج ۱ ، ألدّر المنثور سیوطی ۴۱۸ ج ۶ ، طبقات ابن سعد ۳۵۹ ج ۴ .

[۲۸۷] نهج البلاغه ، امام علی علیه السّلام ۳۰ ج ۱ ، کافی ، کلینی ۲۷ ج ۸ ، ارشاد مفید ۳۸۷ ج ۱ .

[۲۸۸] أنساب الأشراف بلاذری ۴۴۰ ، ألإمامه و السّیاسه ۲۹ ج ۱ ، ألصّحاح ، الجوهری ۱۴۰ ج ۱ ، لسان العرب ، ابن منظور ۴۴۰ ج ۱ .

[۲۸۹] مستدرک حاکم ۴ ج ۴ ، فتح الباری ابن حجر ۱۷۶ ج ۷ ، تاریخ طبری ۴۰۰ ج ۲ ، ألمنتقی کازرونی ، بحار الأنوار ۱۲۹ ج ۹ ، طبقات ابن سعد ۶۲ ج ۸ ، ألمعجم الکبیر ، الطّبرانی ۲۴ ج ۲۳ اُسد الغابه ۵۸۳ ج ۵ ، سیر أعلام النّبلاء ، ذهبی ۱۵۲ ج ۲ ، ألمنتخب طبری ۹۳ .

[۲۹۰] ألمعیار

و الموازنه ، اسکافی ۷۴ ، شرح نهج البلاغه ، ابن أبی الحدید ۲۷۴ ج ۱۳ ، وفاء الوفاء ۲۳۷۱ ج ۱ .

[۲۹۱] سوره ممتحنه ، آیه ۱۰ ، شرح نهج البلاغه ، ابن أبی الحدید ۲۷۰ ج ۱۳ ، چاپ عیسی حلبی و شرکاء ۱۹۶۰ مصر .

[۲۹۲] ألثّقات ، ابن حبّان ۲۳ ج ۳ .

[۲۹۳] ألمعیار و الموازنه ، ألإسکافی ۷۴ .

[۲۹۴] سیره ابن هشام ۱۲۱ ج ۲ .

[۲۹۵] همان مصدر .

فصل سّوم

فضائل دروغین برای اصحاب أبوبکر

صُهیب به تاریخ هجرت پیامبر صلّی الله علیه و آله آگاه نبود ، و از خواص پیامبر صلّی الله علیه و آله نیز به شمار نمی رفت ، لکن سیاست مردان حزب قریش ، برای وی و اصحاب أبوبکر در بدست گرفتن قدرت ، مناقب و فضائل دروغین بسیاری فراهم ساختند (۲۹۶) .

او یکی از رجال جبهه معارض اهل بیت بود (۲۹۷) و در قتل عمر گریه می کرد ، و او همان شخصی بود که عمر وصیّت کرد بر جنازه اش نماز بخواند ، و سه روز امامت جماعت را به عهده گیرد ، تا آنکه خلیفه جدید انتخاب گردد ، و او یکی از تولد یافتگان مؤسّسه فحشاء مشهور ابن جذعان تیمی بود (۲۹۸) .

و او از بیعت با امام علی علیه السّلام در خلافت نیز امتناع می کرد (۲۹۹)و یکی از افراد حزب قریش بود که به شدّت با اهل بیت دشمنی می نمود.

و از صُهیب این روایت دروغین را نقل کرده اند : مشرکین هنگامی که اطراف رسول خدا صلّی الله علیه و آله را گرفتند ، و به غار روی آوردند ،

و بعد باز گشتند ، پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود :

« وا صُهیباه و لا صُهیب لی » که این سخن نشان از علاقه بسیار شدید پیامبر صلّی الله علیه و آله به صُهیب دارد .

و پیامبر صلّی الله علیه و آله أبوبکر را قبل از رفتن به غار دو یا سه بار به نزد صُهیب فرستاد ، و چون او را در حال نماز دید ، نمازش را قطع نکرد ، و رسول خدا صلّی الله علیه و آله به أبوبکر فرمود : کار درستی کردی (۳۰۰) و از آنجا که صُهیب رومی ، مردی مخلص برای حزب قریش بود ، و در پشتیبانی افراد سقیفه سعی و کوشش بسیار می نمود ، و دشمنی سرسختی نسبت به اهل بیت علیهم السّلام و انصار داشت ، سیاست مردان حزب قریش تلاش وافری در داخل کردن وی در موضوع غار ، و قرار دادن وی در زمره صاحبان مناقب عظیم نمودند .

وی از یاران نظام در روزگار أبوبکر و عمر و عثمان بود ، به همین جهت از روی ظلم و جور او را در ماجرای غار داخل نمودند .

در زمانی که راویان و داستان سرایان سعی می کردند فضائل بسیار زیاد عبدالله بن أریقط بن بکر را در هجرت سلب نمایند ، رجال حزب قریش از روی دروغ روایت کردند که :

پیامبر صلّی الله علیه و آله و أبوبکر در هجرت خود به مدینه با طلحه دیدار نمودند . وی لباسهای سفید رنگی به آن دو هدیه نمود ، پس آن دو پوشیدند و به مدینه وارد شدند (۳۰۱) در حالی که طلحه

بن عبید الله با بقیّه صحابه قبلا به مدینه هجرت کرده بود (۳۰۲) .

فرزنـدان زبیر بن عـوام ، نیز خواسـتند از این فرصت به نفع خود ، و پـدرشان اسـتفاده نماینـد ، پس از روی دروغ چنین روایت کردنـد : زبیر بن عوام رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله و أبوبکر را در هجرتشـان ملاقـات نمود و لبـاس سـفید به آنان پوشانید (۳۰۳)در حـالی که زبیر به همراه همسـر خـود اسـماء دخـتر أبوبکر در حبشه بسـر می برد (۳۰۴) . و ایـن چنین ، فرزنـدان زبیر فضائل مهم و حسّاسـی را برای پدر و مادر خود در قضـیّه غار تراشـیدند ، و غذای رسول خدا صـلّی الله علیه و آله را از دسـت مادر خود و بسـته به کمربند وی نمودند ، و نام او را زن دارای دو کمربند نامیدند ! و چیزی جز لباسهای پیامبر صلّی الله علیه و آله نماند که برای آنها هم چنین گفتند : زبیر به رسول خدا صلّی الله علیه و آله لباسه......سفید پوشانید (۳۰۵) .

پس غذا و لباس رسول خدا صـلّی الله علیه و آله از آن خاندان زبیر گردید . بنابراین مسـتحقّ خلافت و سلطنت در جهان اسلام گردیدنـد ، گرچه به قیمت چنـدین بار سوزانـدن کعبه باشد ، و طلحه بن عبیدالله فراموش نمی کند که به رسول خدا صـلّی الله علیه و آله لباس خود را پوشانیده است ، تا بدین وسـیله ، فضیلت استحقاق رسیدن به قدرت را کسب نماید ، پس همین مطلب را روایت نمود ، و در راه رسیدن به خلافت مبارزه سختی کرد ، لکن زبیر و طلحه

در جنگ جمل کشته شدند ، و قربانی عشق شدید رسیدن به حکومت گردیدند .

در حالی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله راه سخت و دور از راه عمومی را طی کرد ، که تجّار از آن عبور نمی کردند .

و بخاری سعی کرد فضائلی را برای عبد الرّحمن بن أبی بکر که در جاهلیّت ، عبدالعزّی نام داشت ، ایجاد نماید ، لذا به نقل از وی چنین روایت نمود : « از آن غار کسی بجز من آگاه نیست » (۳۰۶) .

این تلاشی از ناحیه بخاری می باشد ، تا بیان کند عبدالعزّی در فضیلت غار و در حمایت از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روزی که در کوه ثور حضور داشت شریک بوده است . بخاری می خواهد بگوید بعد از مردن عبدالله بن أبی بکر و ابن فهیره و أبوبکر و بعد از رحلت رسول خدا صلّی الله علیه و آله تنها عبدالعزّی در تمامی دنیا به محل غار آگاه بود ، زیرا برای بخاری بسیار مشکل بود که از عبدالعزّی بخاطر کافر بودنش ، فضیلت مشارکت در غار را سلب نماید ، لذا با یک روش هنرمندانه ای وی را در آن منقبت داخل نمود ، تا غار ثور مرکزی برای اجتماع فرزندان أبوبکر و اصحاب وی باشد ، و فضیلت و منقبتی برایشان ایجاد گردد ، در حالی که در زمان هجرت ، اغلبشان از کفّار بودند .

فصل چهارم

تکفیر کسانی که حدیث غار را تکذیب می نمودند

رجال حزب قریش ، سعی در اجرای برنامه ای خطیر در نقشه تṢU.....گرانه خود برای تغییر دادن سنّت نبوی و احادیث پیامبر صلّی الله علیه و آله

نمودند ، که در تکفیر و قتل مخالفین با طرحهای خود شکل می گرفت .

و در این روش معروف ، دهها هزار تن از مؤمنان به قتل رسیدند ، معاویه بن هند « ابن أبی سفیان » ، صحابی جلیل القدر ، حجر بن عدی و اصحاب وی و عمرو بن حمق خزاعی را به کفر متّهم نمود ، و به قتل رسانید .

و حجّاج بن یوسف ثقفی ، تابعی جلیل القدر ، سعید بن جبیر و شصت هزار مؤمن دیگر را متّهم به کفر نمود ، و به قتل رسانید (۳۰۷) .

و در راستای همین برنامه و نظریّه فاسد ، فرمانی از جانب حکومت صادر گردید ، تا هرکس را که منکر مصاحبت أبوبکر در غار و هجرت باشد ، به قتل برسانند .

و در روایت آمده است که هرکس منکر مصاحبت صدّیق « أبوبکر » یا معتقد به خداوندی درباره علی علیه السّلام باشد ، کافر گردیده است (۳۰۸) .

و « قاری » می گوید : هرکس منکر مصاحبت أبوبکر گردد کافر شده است (۳۰۹) .

و در پی این فتوای ظالمانه ، تکفیر و قتل بسیاری از اصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله در این راه حسّاس و خطیر صورت تحقّق به خود گرفت . و به سبب همین فتواهای فاسد و با به راه انداختن حمّام های خون مشهود ، حضور دروغین أبوبکر در غار را وارد روایات ذکر شده در کتابهای سیره و تاریخ نمودند .

و هر مسلمانی از طوفانهای شکست و تند بادهای اجباری که بر عالم اسلام وزیدن گرفت ، و حقائق را به صورت دروغ و دروغها

را به صورت حقیقت برای بعضی از مسلمانان جلوه داد ، بسیار متألّم و محزون می گردد .

و علمای دربار و ثروت ، که چنین فتواهای ننگین و زشت را صادر می نمودند ، هرگز کسانی را که به رسول خدا صلّی الله علیه و آله اهانت نموده ، و در روز شهادت ، وی را به هذیان و دیوانگی متّهم کردند ، به کفر نسبت ندادند (۳۱۰) .

و این علماء هجوم آورندگان به خانه فاطمه سلام الله علیها دختر محمّد صلّی الله علیه و آله و مسبّبان قتل وی را متّهم به کفر نکردند ، و این علماء قاتلان عمّار یاسر و أبوذر و عبدالله بن مسعود ، اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله را تکفیر نکردند .

و علماء و حکّام جور ، أبوهریره کذّاب در حدیث نبوی و تغییر دهنده سیره اصحاب و تغییر دهنده در شرح زندگی آنان را به کفر نسبت ندادند .

بنابراین ، این همه اصرار در مجبور کردن مسلمانان به تصدیق داستان ساختگی حضور أبوبکر در غار برای چیست ؟

و چون از علّت و سببی که موجب صدور چنین فتوائی شده جستجو کنیم در می یابیم که ، رجال حزب قریش قضیّه دروغین حضور أبوبکر در غار و هجرت را به عنوان اساسی ترین سنگ بنای خلافت أبوبکر قرار داده اند . و در صورت روشن شدن فساد این موضوع ، فساد خلافت أبوبکر ثابت می گردد ، و روشن می شود که خلافت وی غاصبانه است .

و به همین جهت حکومت های ظالم ، به کفر و قتل اصحاب و تابعینی که فریادگر دروغین بودن قضیّه

حضور أبوبکر در غار و هجرت بودند ، فتوی دادند .

و صدور این قبیل فتواها در زمانها و مکانهای مختلف ادامه پیدا کرد ، و بی گناهان بسیاری بخاطر اصرار بر حقیقت و عشق به سیره واقعی به شهادت رسیدند .

و ما از این فتاوی و وقایع تأثر برأنگیز بخوبی درمی یابیم تعداد اصحاب و تابعینی که معتقد به عدم حضور أبوبکر در غار و هجرت بودند چقدر زیاد می باشد .

و این اکثریّت عظیم از صحابه و تابعین ، تنها در زیر ضربه های شمشیر و تاریکی زندانها تبدیل به أقلیّتی اندک گردید .

فصل پنجم

نگاهی به راویان حدیث حضور أبوبکر در غار

حدیث غار از ایّوب بن نافع از ابن عمر روایت شده است . احمد بن أبی جعفر قطیعی خبر داد که محمّد بن عدی بصری در کتاب خود خبر داد که أبوعبید الله محمّد بن علی آجری خبر داد ، و گفت : از أبوداود ، سلیمان بن الأشعث شنیدم که می گفت : خالد بن خداش از حمّاد بن زبیر از ایّوب از نافع از ابن عمر ، حدیث غار را شنیدم و سلیمان بن حرب را دیدم که این حدیث را بر وی انکار می کرد (۳۱۱)و می گفت : این حدیث از او قبول نمی شود (۳۱۲) .

عبدالله بن علی مداینی می گوید ، شنیدم پدرم می گوید خالد بن خداش و محمّد بن معاویه نیشابوری هر دو ضعیف می باشند (۳۱۳) .

و زکریّا بن یحیی السّاجی می گوید : در خالد بن خداش المهلبی ضعف وجود دارد (۳۱۴) .

و روایاتی که در تکذیب حدیث غار گفته شده است بسیار و بدنامی و رسوائی راویان حدیث دروغین

حضور أبوبکر در غار افزون گشت .

و از طرفی دیگر ، رجال حزب قریش روایات صحیح غار و هجرت را در زیر پوششی محو و نابود می کردند .

أبوبکر محمّد بن الحدّاد می گوید : از أبوعبد الرّحمن نسوی شنیدم که می گفت : اگر احمد بن سعید همدانی از حدیث بکیر بن الأشج که درباره غار است برگردد ، از وی نقل حدیث می کردم (۳۱۵) .

و عبدالغنیّ بن سعید بن حافظ از حمزه بن محمّد الکنعانی الحافظ ذکر کرد که ، احمد بن محمّد بن الحجّاج بن رشدین ، همان کسی بود که حدیث بکیر بن الأشج از نافع از ابن عمر که همان حدیث غار است (۳۱۶)بر احمد بن سعید همدانی معروف به ابن عقده داخل نمود .

و او زیدی و جارودی و از اهل کوفه می باشد (۳۱۷) .

و نسائی درباره احمد بن سعید می گوید : اگر از حدیث غار که از طریق بکیر بن الأشج نقل کرده است رجوع می کرد از وی نقل حدیث می نمودم (۳۱۸) .

و « مرّه » درباره وی می گوید : در نقل حدیث قوی نمی باشد (۳۱۹) . و در مطالبی که اختصاص به ابراهیم بن الهیثم البلوی می باشد چنین می گوید :

دار قطنی و خطیب او را توثیق کرده اند ، و ابن عدی در کتاب « ألکامل » از او نام برده و می گوید : تمام احادیث او از استقامت برخوردار است ، بجز حدیث غار که مردم آن را تکذیب کرده اند ، و با آن برخورد نموده اند ، که أوّلین آنان بردیجی می باشد (۳۲۰)

.

و دو نفر از موثّقین درباره حدیث غار از وی پیروی نمودند (۳۲۱) .

وی از عبد الرّحمن راسبی از مالک ، خبر طولانی باطلی نقل کرد که خود متّهم به جعل آن است .

و از فرات بن السّائب از میمون بن مهران از ضمّه بن محصن از أبوموسی ، قصّه غار را نقل نمود (۳۲۲) .

و مسلم بن ابراهیم ، از عون از عمرو نقل می کند که ، از أبومصعب شنیدم که درباره پیامبر صلّی الله علیه و آله در شب غار سخن می گفت ، پس حدیث غار را ذکر نمود (۳۲۳) و در آن حضور أبوبکر را در غار بیان کرد « مرّه » در ادامه می گوید : أبومصعب مکی را کسی نمی شناسد (۳۲۴)و عقیلی مجهول می باشد .

و محمّد بن الولید از راویان حدیث از زبیر از پیامبر صلّی الله علیه و آله می باشد . ابن عدی در باره اش می گوید : حدیث وضع می کرد .

أبوعروبه می گوید : او دروغگو و کذّاب می باشد .

وی محمّد بن الولید بن ابان أبوجعفر قلانسی مخرمی می باشد که ، از روح بن عباده و مکّی و یزید بن هارون نقل حدیث می کرد ، و به او « بسری » می گفتند .

و أبوحاتم می گوید : او راستگو نیست .

و دار قطنی می گوید : او ضعیف است (۳۲۵) .

و عبد الرّحمن بن أبی اویس ، عبدالله بن عبدالله ، أبوبکر مدنی را که برادر اسماعیل است ، ابن معین و دیگران توثیق کرده اند . اما ازدی درباره اش چنین گفته است : حدیث وضع

می کرد . ذهبی می گوید : و این لغزشی زشت از او « یعنی ازدی » می باشد .

و دار قطنی می گوید : او خبر باطل طویلی نقل کرده است و خود متّهم به وضع آن می باشد .

و از فرات بن السّائب از میمون از مهران از ضبّه بن محصن از أبوموسی قصّه غار را نقل نمود ، و این حدیث شبیه به احادیث ساختگی طرقیان است .

بنابراین علاّمه ازدی ، به دروغ عبدالحمید بن أبی اویس ، در روایت غار دست یافته بود . به همین جهت ذهبی بخاطر این رسوائی خطیر درباره حزب قریش و اسرار و رموز آن حزب ، در غضب شد و پوشاندن اکاذیب و مخفی ماندن حقایق را خواستار گردید .

و ذهبی در نوشته های خود معروف به همین شیوه بوده است ، و او در قریشی و اموی بودن حتی از قریشیان و امویان نیز بالاتر بود .

فصل ششم

ساختن قصّه دروغین حضور أبوبکر و ... در غار

همانگونه که تجاوز فریادگر بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله که منجر به قتل وی گردید (۳۲۶) سبک شمردن سیره و سنّت رسول صلّی الله علیه و آله سبب گردید تا قضیّه اعتداء و تجاوز بر هجرت شریف وی و تغییر مبدء سال هجری از ماه هجرت ، ربیع الأوّل به ماه محرّم آسان گردد .

پس حکومت زمینی ، روایات دروغینی بوجود آورد ، آنگاه فریبکاری های مشهودی در ملحق نمودن أبوبکر به قضیّه غار و هجرت و ملحق کردن گردانندگان حکومت مثل عثمان بن عفّان به آن ، آشکار و ظاهر گردید .

و از جمله این مخالفتهای با حقیقت ملحق کردن افراد خانواده أبوبکر

و خویشاوندان و اصحاب وی در این ماجرا می باشد .

پس داستان سرایان شروع به نقل خدمات عایشه و أسماء و عبدالله بن أبی بکر در هجرت نمودند . و از مشارکت طلحه بن عبیدالله و صُهیب رومی و خادم أبوبکر و گلّه گوسفندان وی در یاری رساندن به هجرت سخن گفتند (۳۲۷) .

لکن تجاوز و اعتدای عمر بن الخطّاب « ألخطّاب » بر هجرت نبوی با این وضع آشکار و بی پرده ، بی احترامی رجال حزب قریش را به هجرت ، و وقایع آن و رغبت آنان را در خاموش کردن درخشش و تحریف معجزات ، و فرونشاندن برق هجرت را با ساختن قضایای دروغین ، که اصلا در غار وجود نداشت ، و در حضور أبوبکر و عنکبوت و کبوتر در غار نمایان می شد ، بخوبی بیان نمود . در حالی که غار ثور أبداً شاهد حضور أبوبکر و کبوتر و عنکبوت نبود ، و غار ثور بسیار کوچک است و تحمّل حضور این همه موجودات را در کنار رسول خدا صلّی الله علیه و آله ندارد .

این غار ، همانند غار حرا می باشد که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در آن به عبادت می پرداخت ، و مساحت آن فقط دو متر مربع می باشد ، و این مطلب تمام اکاذیب بنی امیّه و دیگران را که در این زمینه برای مصالح سیاسی ساخته بودند ، رسوا می نماید .

و چون عمر ، ماه هجرت پیامبر صلّی الله علیه و آله را تغییر داد ، و آن را سبک شمرد ، تغییرات متعدّدی در زمان وقوع بسیاری

از روایات که از سیره نبوی شریف و سیره مسلمانان سخن می گفت بوجود آمد .

و همین تجاوز پرهیاهو و مشهود بر هجرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله اعمال هدفدار دیگری را آسان نمود ، که منجر به تغییر حوادث هجرت گردید .

و قضیّه عنکبوت را از روایت داود پیامبر صلّی الله علیه و آله بدست آوردند ، زیرا موقعی که جالوت در طلب او حرکت می کرد عنکبوت بر غار محلّ اختفای او تار تنید (۳۲۸) .

و أمیرالمؤمنین علی علیه السّلام می فرماید : خانه های خود را از تار عنکبوت پاک کنید ، زیرا وجود آن در خانه ها موجب فقر می گردد (۳۲۹) .

و همانطوری که معلوم است از تار عنکبوتی که مانع از دیدار ، در یک غار کوچک نمی شود چه نفعی بدست می آید . در حالی که نور از دو روزنه ، در غار ثور وارد می شد ، و به آسانی غار را دائماً روشن می کرد .

و هرکس این غار شریف را از نزدیک زیارت نماید به سادگی و بدون هیچ سختی و بدون نیاز به تار عنکبوت و لانه کبوتر ، مطلب فوق را در می یابد .

و روایات « راویان » قضیّه عنکبوت در غار و حضور أبوبکر و کبوتر در آن ، از طرف داستان سرایان مساجدی که آنان را حکومت برای گفتن این گونه دروغها برای مسلمانان معیّن کرده بود بوجود آمد .

و قضیّه کبوتر وحشی و تخم گذاشتن در غار نیز فایده ای ندارد ، زیرا مشرکین قریش که در کنار دهانه غار ایستاده بودند ، در همان وقتی

که کبوتر را در غار می دیدند می توانستند به داخل غار نگاه کنند ، و ساکن غار را مشاهده نمایند . پس کبوتر اصلا مانع رؤیت آنان نمی شد . اما اگر غار دهها متر عمق داشت ممکن بود بگوئیم احتمالا بازگشت آنان بخاطر دیدن کبوتر در مدخل غار بوده ، و به همین جهت وارد غار نشدند .

و چون غاری که از دو متر مربع تجاوز نمی کند ، بسیار کوچک است ، هیچ احتیاجی به عنکبوت و کبوتر در ایجاد مانع از رؤیت وجود ندارد .

و این داستان سرایان قضیّه حضور أبوبکر و عنکبوت و کبوتر را در غار بوجود آوردند و آن قصّه را به عظمت یاد کردند، تا فضیلت و منقبت دروغینی برای أبوبکر در غار بوجود آوردند ، که بتواند با منقبت علی بن أبی طالب علیه السّلام که در بستر رسول خدا صلّی الله علیه و آله خوابید مقابله نماید . زیرا هجوم آوردن گردنکشان قریش بر خانه پیامبر صلّی الله علیه و آله و احاطه بر بستر وی و آشکار شدن خوابیدن علی علیه السّلام بجای او و نازل شدن آیه قرآن در شأن آن حضرت ، حکومت را بر آن داشت ، تا فضیلتی (۳۳۰) برای خلیفه بوجود آورند ، که با آن منقبت برابری نماید .

و در همین راستا دولت ، موضوع حضور أبوبکر در غار ثور و هجوم مشرکین بر وی را به دروغ بوجود آورد .

و اینجا دو احتمال در مورد رسیدن مشرکان به غار ثور وجود دارد : احتمال أوّل آن است که آنان هرگز به غار ثور نرسیدند ، و آنچه

در این باره گفته شده از ساخته های سیاست می باشد ، و این احتمال ضرورتاً آیه غار را انکار نمی نماید « در روزی که به مصاحب و همراه خود فرمود : لا تَحْزَنْ إنَّ اللهَ مَعَنا » یعنی محزون مباش زیرا خداوند با ماست .

بلکه می شود رسول خدا صلّی الله علیه و آله این سخن را به مصاحب خود عبدالله بن أریقط بن بکر بدون آنکه هجوم قریش بر غار تحقّق یابد فرموده باشد ، زیرا در هر لحظه ای از لحظات روزهائی که در غار بسر می بردند ، و روزهائی که در حال هجرت مبارک بودند ، توقّع هجوم گردنکشان قریش را بر خود داشتند .

و طبیعی است پیامبر صلّی الله علیه و آله برای آرام کردن وی و نازل نمودن تسکین بر قلب او بفرماید « لا تَحْزَنْ إنَّ اللهَ مَعَنا » یعنی اندوهگین مباش زیرا خدا با ماست .

و رسیدن مشرکین قریش به غار کوه ثور ، که پنج کیلومتر از خانه رسول خدا صلّی الله علیه و آله دور می باشد ، با دنبال کردن اثر پای مبارک پیامبر صلّی الله علیه و آله ، سخت و دور از انتظار به نظر می رسد . سیّد رسولان صلّی الله علیه و آله قبل از رسیدن به کوه ثور ، از کوه های متعدّدی عبور نمود ، و صخره های صاف کوهها اثر هیچ پائی را بر خود ظاهر نمی کند ، پس چگونه توانستند در پی حضرت حرکت نمایند ؟ بعلاوه خاتم پیامبران صلّی الله علیه و آله بخوبی قضیّه آمدن مشرکان را به دنبال خود می

دانستند ، پس چرا اثر پای خود را برایشان باقی گذارد ، تا به دنبال او بیایند ؟

و پیامبر صلّی الله علیه و آله به همراه ابن أریقط بن بکر همانطوری که سابقاً از مکّه به کوه ثور کوچ کرده بود ، از مکّه به طرف مدینه در کوههائی حرکت نمود که هیچ اثری را برای جستجو کنندگان بجای نمی گذاشت و مردم قدرت بعضی از مردان را در دنبال کردن جای پاهای دیگران بخوبی می دانستند ، پس چگونه سیّد عارفان ، محمّد صلّی الله علیه و آله بر این امر واقف نباشد ؟

و به دنبال این دو احتمال در می یابیم که برای أبوبکر و عنکبوت و کبوتر بهره ای در قضیّه غار وجود ندارد .

و می گویند ریسمان دروغ کوتاه است ، و خداوند سبحان دروغگو را رسوا می نماید ، لذا داستان سرایان و راویان دولتی روایت کردند ، عامر بن فهیره ، در دامنه کوه منتظر می ماند ، و برای محو آثار پای رسول خدا صلّی الله علیه و آله در کوه ثور صبح و شب گوسفندان أبوبکر را حرکت می داد ، و به چراگاه می برد (۳۳۱) .

بنابراین چگونه گردنکشان قریش در پی اثر پای رسول خدا صلّی الله علیه و آله به غار ثور رسیدند ؟

احتمال دوّم آن است که کفّار به غار رسیدند ، و در جستجوی رسول خدا صلّی الله علیه و آله به داخل آن نگاه کردند ، لکن خداوند تعالی چشم آنان را کور نمود ، همچنانکه بر در خانه رسول خدا صلّی الله علیه و آله آنان را از دیدن

باز داشته بود ، و حضرت رسول صلّی الله علیه و آله از خانه خود خارج شد و مشرکان اطراف خانه را گرفته بودند (۳۳۲) و حضرت را نمی دیدند، پس خاک بر سرآنان ریخت ، اینجا نیز آنان را از دیدن باز داشت .

و در هنگام رسیدن کفّار به غار ، رسول خدا صلّی الله علیه و آله به همراه رفیق خود ابن بکر بسر می برد ، و باریتعالی کافران را از دیدن بازداشت ، پس آن دو را ندیده و از راهی که آمده بودند به مکّه بازگشتند ، و این احتمال بخاطر روایات صحیحی که دارد بنظر بهتر می آید .

فصل هفتم

دروغ هجرت پیامبر از خانه أبوبکر به غار در روز

چون رجال حزب قریش به اهمیّت قضیّه غار در مسأله خلافت پی بردند ، توجّه خاصّی بدان نموده ، و برای آن هر روایتی را که می خواستند وضع کردند . و از جمله روایاتی که در این راه ساخته شد ، قضیّه آمدن پیامبر صلّی الله علیه و آله در روز هجرت به خانه أبوبکر ، و خارج شدن آن دو با یکدیگر و رفتن بسوی غار می باشد ، مانند این روایت که عروه از عایشه نقل می کند : در روز هجرت ، رسول خدا صلّی الله علیه و آله در وقتی به خانه ما آمد که معمول نبود در چنین وقتی بیاید ، و چون أبوبکر حضرت را دید گفت : رسول خدا صلّی الله علیه و آله در این ساعت نیامده است مگر برای امر مهمّی که حادث شده است . عایشه ادامه می دهد که : چون داخل شد ، أبوبکر از جای خود

عقب رفت ، پس رسول خدا صلّى الله عليه و آله نشست ، و نزد أبوبكر جز من و خواهرم اسماء ، دختر أبوبكر هيچ كس حاضر نبود .

رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود : كسانى را كه در خانه هستند خارج كن ، أبوبكر گفت : اى رسول خدا ، آن دو دختران من هستند چه شده ؟

پيامبر صلّى الله عليه و آله فرمود : خداوند براى خارج شدن و هجرت به من اذن داد .

أبوبكر گفت : اى رسول خدا ، به همراه شما بيايم و مصاحب شما شوم .

رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود : مصاحب شو .

عايشه مى گويد : به خدا سوگند تا آن روز هرگز احساس نكرده بودم كسى از روى شادى گريه كند ، تا آنكه در آن روز ديدم أبوبكر گريه مى كند (۳۳۳) .

لكن بطلان اين روايت بخاطر أدّله فراوانى واضح است .

۱ همه امّت ، اجتماع و اتّفاق نظر دارند كه ، رسول خدا صلّى الله عليه و آله شبانه و تنها و بدون هيچ همراهى از خانه خود بسوى غار رفت (۳۳۴) .

در حالى كه اين روايت دروغين عليرغم مخالفت با تمام حقائق معروف درباره هجرت ، تصريح دارد بر اينكه ، آن حضرت در روز و از خانه أبوبكر و از مقابل گروه قريش خارج شده است .

۲ اين روايت ساختگى تصريح مى كند بر آنكه در هنگام آمدن رسول خدا صلّى الله عليه و آله به خانه أبوبكر، أسماء دختر أبوبكر نيز در خانه بوده است ، لكن حقيقت تصريح مى كند كه أسماء دختر أبوبكر

، به همراه شوهرش زبیر ، در حبشه بسر می برد (۳۳۵) و أسماء قبلا به سبب ازدواج با زبیر از خانه أبوبکر بیرون رفته بود .

۳ خانه أبوبکر ، همواره أبوبکر و دو پسرش عبدالله و عبد الرّحمن و عایشه و مادرشان امّ رومان را در خود داشت و عبد الرّحمن ، عبدالعزّی نامیده می شد ، که خود کافری لجوج و محارب با اسلام شمرده می شد (۳۳۶) پس چگونه رسول خدا صلّی الله علیه و آله به خانه عبدالعزّی که یکی از دنبال کننده گان وی بود پناه می آورد ؟

۴ روایات ساختگی و بی أساس رجال حزب قریش تصریح می کنند که قریش برای قتل و اسارت پیامبر صلّی الله علیه و آله و أبوبکر جایزه ای قرار دادند ، و گردنکشان مکّه در جستجوی پیامبر صلّی الله علیه و آله و أبوبکر به خانه أبوبکر آمدند .

حال اگر این مطلب حقیقت داشت ، چگونه رسول خدا صلّی الله علیه و آله در روز روشن برای فرار از مشرکین قریش که در جستجوی وی بودند ، به این خانه پناه آورده باشد ؟

و أبوجعفر اسکافی انکار کرد که ، قریش صد شتر برای قتل أبوبکر قرار داده است(۳۳۷) .

۵ نمله دختر عبدالعزّی ، همسر أبوبکر و مادر عبدالله ابن أبی بکر زنی کافر و پسرش نیز کافر بود ، و أبوبکر بعد از هجرت به مدینه و بعد از نزول آیه « وَ لا تُمْسِکُوا بِعِصَمِ الْکَوافِرِ (۳۳۸) یعنی « و هرگز به حفاظت کافران متوسّل نشوید » او را طلاق داد .

و پدر وی أبوقحانه ، و

فرزنـدش عبـدالعزّی « عبد الرّحمن » و خواهرش امّ فروه در خانه أبوبکر سـکونت داشـتند و از کافران بودند (۳۳۹)پس چگونه پیـامبر صـلّی الله علیه و آله از خانه أبوبکر خارج شـد در حالی که همین کافران به دنبال آن حضـرت می گشـتند و با او جنگ داشتند .

۶ کسی که در این روایت دقّت نماید ، بخوبی در آن چیزی می یابد که با اخلاق رسول خدا صلّی الله علیه و آله هیچ نزدیکی و سازشی ندارد .

پی نوشتهال

[۲۹۶] طرائف المقال ، بروجردی ۱۳۹ ج ۲ .

[۲۹۷] به بحار الأنوار ۹۶ ۱۱۱ ج ۲۸ مراجعه شود ، ألسّقیفه ، سلیم ابن قیس ۱۶۸ .

[۲۹۸] مجمع الزّوائد ، ابن حجر ۱۲ ج ۱۰ ، اُسد الغابه ۳۳ ج ۳ ، نقد الرّجال ، تفرشی ۴۲۵ ج ۲ ، ألمعجم الکبیر ، طبرانی ۲۸ ، شرح نهج البلاغه ، ابن أبی الحدید ۵۰ ج ۹ ، تاریخ خلیفه ۱۱۰ .

[۲۹۹] تاریخ طبری ۴۸۴ ج ۳ ، شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۵۰ ج ۹ ، ألمعجم الکبیر ، طبرانی ۲۸ ج ۸ ، مجمع الزّوائد ابن حجر ۱۲ ج ۱۰ ، تاریخ خلیفه ۱۱۰ ، نقد الرّجال ، تفرشی ۴۱۷ ج ۲ ، تهذیب الکمال مزّی ۳۱۷ ج ۲۱ .

[۳۰۰] مختصر تاریخ دمشق ۲۲۷ ج ۲۴ ، ألمعجم الکبیر ، طبرانی ۳۸ ج ۸ .

[۳۰۱] طبقات ابن سعد ۱۷۳ ج ۳ .

[۳۰۲] سیره ابن هشام ۱۲۱ ج ۲ .

[۳۰۳] عیون الأثر ۲۴۴ ج ۱ .

[۳۰۴] ألثّقات ، ابن حبّان ۲۳ ج ۳ .

[۳۰۵]

عیون الأثر ۲۴۴ ج ۱ .

[۳۰۶] ألتّاریخ الکبیر ، بخاری ۲۴۲ ج ۵ .

[۳۰۷] ألایضاح ، ۹۱ ، العلل ، احمد بن حنبل ، ۴۲۸ ، تهذیب الکمال ، مزی ۳۶۵ ج ۱ .

[۳۰۸] فیض القدیر ، مناوی ۱۱۹ ج ۱ ، حاشیه ردّ المختار ، ابن عابدین ۴۲۳ ج ۴ ، حواشی الشّروانی ۸۹ ج ۹ ، اعانه الطّالبین ۱۵۵ ج ۴ .

[۳۰۹] تحفه الأحوذی ، مبارکفوری ۱۰۶ ج ۱۰ .

[۳۱۰] صحیح بخاری ، باب جوائز الوافد ، از کتاب الجهاد و السیر ۱۱۸ ج ۲ ، مسند أحمد ۱۱۸۱ ، ۳۲۵ ج ۱ ، شرح نهج البلاغه ۱۱۴ ج ۲ ، ألکامل فی التّاریخ ۳۲۰ ج ۲ .

[۳۱۱] تاریخ بغداد ۳۰۲ ج ۸ .

[۳۱۲] تاریخ بغداد ۳۰۳ ج ۸ .

[۳۱۳] تاریخ بغداد ۳۰۳ ج ۸ .

[۳۱۴] تاریخ بغداد ۳۰۳ ج ۸ .

[۳۱۵] تهذیب الکمال مزّی ۳۱۴ ج ۱ .

[۳۱۶] تهذیب الکمال ۳۱۴ ج ۱ ، تهذیب التّهذیب ، ابن حجر ۲۷ ج ۱ ، لسان المیزان ، ابن حجر ۲۵۷ ج ۱ ، تاریخ مدینه دمشق ۲۳۵ ج ۵ .

[۳۱۷] من لایحضره الفقیه ، شیخ صدوق ۹۱ ج ۳ .

[۳۱۸] سیر أعلام النّبلاء ۲۳۲ ج ۱۲ ، ألمیزان الإعتدال ۱۰۰ ج ۱ .

[۳۱۹] سیر أعلام النّبلاء ۲۳۲ ج ۱۲ ، میزان الإعتدال ۱۰۰ ج ۱ ،تهذیب التّهذیب ۳۱ ج ۱ .

[۳۲۰] میزان الإعتدال، ذهبی۷۳ج۱، چاپ أوّل، دار المعرفه بیروت، سیر أعلام النّبلاء۴۱۲ج۱۳.

[۳۲۱] لسان المیزان ، ابن حجر ۱۲۳ ج ۱ .

[۳۲۲] میزان الإعتدال ، ذهبی ۵۴۵

ج ۲ .

[۳۲۳] لسان المیزان ، ابن حجر ۳۸۸ ج ۴ .

[۳۲۴] میزان الإعتدال ، ذهبی ۳۰۸ ج ۳ .

[۳۲۵] میزان الإعتدال ، ذهبی ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ج ۴ .

[۳۲۶] به کتاب هل اغتیل النّبی صلّی الله علیه و آله ، از همین مؤلّف مراجعه شود .

[۳۲۷] تاریخ طبری ۱۰۵ ج ۲ ، ألبدایه و النّهایه ۲۰۹ ج ۳ ، طبقات ، ابن سعد ۱۷۳ ج ۳ .

[۳۲۸] تفسیر قرطبی ۳۴۶ ج ۱۳ .

[۳۲۹] تفسیر قرطبی ۳۴۶ ج ۱۳ .

[۳۳۰] أمالی طوسی ۸۲ ج ۲ ، تاریخ یعقوبی ۳۹ ج ۲ .

[۳۳۱] معیون الأثر ، سیّد النّاس ۲۴۰ ج ۱ .

[۳۳۲] امالی ، طوسی ۸۲ ج ۲ ، تاریخ یعقوبی ۳۹ ج ۲ .

[۳۳۳] سیره ابن هشام ۱۲۹ ج ۲ .

[۳۳۴] مسند أحمد ۳۳۱ ج ۱ ، مستدرک ۱۳۳ ج ۳ ، فتح الباری ۸ ج ۷ ، سنن الکبری ، نسائی ۱۱۳ ج ۵ ، ألمعجم الکبیر ، طبرانی ۷۷ ج ۱۲ ، شواهد التّنزیل ، حسکانی ۱۳۵ ج ۱ ، تاریخ دمشق ۹۸ ج ۴۲ .

[۳۳۵] ألثّقات ، ابن حبّان ۲۳ ج ۳ .

[۳۳۶] تاریخ ابن عساکر ، ۲۸۰ ج ۱۳ .

[۳۳۷] شرح نهج البلاغه ، ۲۶۸ ج ۱۳ .

[۳۳۸] سوره ممتحنه ، آیه ۱۰ ، شرح نهج البلاغه ، ابن أبی الحدید ، ۲۷۰ ج ۳ ، چاپ عیسی حلبی و شرکاء ۱۹۶۰ مصر .

[۳۳۹] شرح نهج البلاغه ، ابن أبی الحدید ۲۷۰ ج ۱۳ .

فصل هشتم

نگاهی به کلمه حزن در آیه

آیات قرآنی فراوانی در گفتگو با

پیامبران و پدران و مادران آنان وجود دارد که در آنها از کلمه « حزن » استفاده شده است .

خداوند سبحان از لوط پیامبر علیه السّلام خواست تا از خانه و شهر خود بعد از هفت روز خارج شود ، و کسی بجز همسر وی به پشت سر نگاه نکند ، در آیه چنین آمده است :

وَ قالُوا لا تَخَفْ وَ لا تَحْزَنْ إِنّا مُنَجُّوکَ وَ أَهْلَکَ إِلاَّ امْرَأَتَکَ(۳۴۰)

فرشتگان گفتند نترس و محزون نباش ما تو و خاندانت را بجز همسرت نجات می دهیم .

و یعقوب پیامبر علیه السّلام بر فرزند خود یوسف علیه السّلام از کشته شدن ترسید ، و قرآن درباره این موضوع می فرماید :

قالَ إِنّی لَیَحْزُنُنی أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ(۳۴۱)

یعقوب گفت : من از آنکه او را ببرید ترسان و محزون هستم و حزن و اندوه او استمرار یافت .

وَ ابْیَضَّتْ عَیْناهُ مِنَ الْحُزْنِ(۳۴۲)

از شدّت حزن دو چشم او کور گردید .

و یعقوب ، حالت خود را با این جمله توصیف نمود .

قالَ إِنَّما أَشْکُوا بَثّی وَ حُزْنی إِلَی اللهِ(۳۴۳)

یعقوب گفت : من غم و اندوه خود را به خدا می گویم .

و در هنگامی که حمله فرعونی برای کشتن اطفال شدّت گرفت ، خداوند به مادر موسی علیه السّلام چنین خطاب فرمود :

فَإِذا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقیهِ فِی الْیَمِّ وَ لا تَخافی وَ لا تَحْزَنی(۳۴۴)

و چون بر او ترسان شدی او را بدریا بیفکن و دیگر بر او مترس و محزون نباش .

فَرَجَعْناکَ إِلی أُمِّکَ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُها وَ لا تَحْزَنَ(۳۴۵)

پس ما تو را به مادرت بر گرداندیم تا چشم مادرت روشن گشته و محزون نباشد .

فَرَدَدْناهُ إِلی أُمِّهِ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُها

وَ لا تَحْزَنَ(۳۴۶)

پس ما او را به مادرش باز گرداندیم تا چشم مادرش روشن شود و محزون نگردد .

و مادر موسی واقعاً بر فرزند دلبند خود ترسید ، و با تمام صورتهای ممکن برای حفظ او از سلطه فرعون سعی نمود ، و بخاطر او محزون گردید .

و خداوند تعالی در خطاب به مؤمنین چنین فرمود :

وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ(۳۴۷)

و شما مسلمانان هرگز سست نشوید و محزون نگردید زیرا شما بالاترین مردم هستید ...

و درباره مریم سلام الله علیها چنین آمده است :

فَناداها مِنْ تَحْتِها أَلَّا تَحْزَنی قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیًّا(۳۴۸)

پس مریم را از زیراو ندا داد که محزون نباش که پروردگارت در زیرت نهری قرار داد .

و مریم واقعاً ترسان و بیم ناک بود .

پس خداوند باریتعالی او را آرامش داد .

و خداوند سبحان به رسول خویش خطاب نمود :

وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لا تَكُ فی ضَيْقٍ مِمّا يَمْكُرُونَ(۳۴۹)

ای رسول بر آنان محزون نباش و از مکر آنان دلتنگ مباش .

وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لا تَكُنْ فی ضَيْقٍ مِمّا يَمْكُرُونَ(۳۵۰)

ای رسول بر آنان محزون مشو و از مکر آنان دلتنگ مشو .

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ لا يَحْزُنْکَ الَّذينَ يُسارِعُونَ فِی الْكُفْرِ(۳۵۱)

ای رسول از کسانی که در کفر می شتابند محزون نباش .

وَ لا يَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلّهِ جَمیعاً هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ(۳۵۲)

گفتار آنان تو را محزون نکنید زیرا عزت تماماً از آن خداست و او شنوا و داناست .

و خداوند سبحان در توصیف مؤمنین چنین می فرماید :

و لا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقّاهُمُ الْمَلائِكَهُ(۳۵۳)

ترس بزرگ قیامت آنان را محزون نمی کند و ملائکه

به پیشواز آنها می شتابند .

تَوَلَّوْا وَ أعْیُنُهُمْ تَفیضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَناً ألّا یَجِدُوا ما یُنْفِقُونَ(۳۵۴)

آنان باز می گردند در حالی که چشم هایشان لبریز از اشک است که چرا نمی توانند خرج سفر را بدهند .

و در ماجرای غار خداوند تعالی چنین فرمود :

إلّا تَنْفِرُوا یُعَذِّبْکُمْ عَذاباً ألیماً وَ یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ وَ لا تَضُرُّوهُ شَیْئاً وَ اللهُ عَلی کُلِّ شَیْء قَدیرٌ إلّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللهُ إذْ أخْرَجَهُ الَّذینَ کَفَرُوا ثانِیَ اثْنَیْنِ إذْ هُما فِی الْغارِ إذْ یَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إنَّ اللهَ مَعَنا فَأَنْزَلَ اللهُ سَکینَتَهُ عَلَیْهِ وَ أیَّدَهُ بِجُنُود لَمْ تَرَوْها وَ جَعَلَ کَلِمَةَ الَّذینَ کَفَرُوا السُّفْلی وَ کَلِمَةُ اللهِ هِیَ الْعُلْیا وَ اللهُ عَزیزٌ حَکیمٌ(۳۵۵)

بدانید که اگر در راه دین خدا برای جهاد بیرون نشوید خدا شما را بعذابی دردناک معذب خواهد کرد و قومی دیگر برای جهاد به جای شما بر می گمارد و شما بخدا زیانی نرسانده اید و خدا بر هر چیز تواناست . اگر شما او را یاری نکنید البته هنگامیکه کافران پیغمبر را از مکّه بیرون کردند خدا یاریش کرد آنگاه که یکی از آن دو تن که در غار بودند یعنی رسول خدا به رفیق و همسفر خود گفت مترس که خدا با ماست آن زمان خدا و قار و آرامش خاطر بر او فرستاد .

و در جاهای مختلف قرآن کلمه « حزن و لاتحزن » آمده است ، و مقصود از آن « لاتخف » یعنی نترس و « لاتذهل » یعنی فراموش نکن و نگران نباش و لابأس علیک یعنی بر تو باکی نیست « و أبشر بالسّرور » یعنی به شادی

و مسرّت بشارت داده شده ای می باشد (۳۵۶) .

و در خبر آمده است که چون ابراهیم علیه السّلام کعبه را بنا نمود ، جبرئیل مناسک و حدود حرم را که در عهد آدم علیه السّلام موجود بود به وی یاد داد ، پس با نشانه هائی آن حدود مشخّص گردید ، تا آنکه « قصی » آنها را تجدید نمود ، پس از آن بعضی از آن حدود فرو ریخت و رسول خدا صلّی الله علیه و آله بخاطر آنها نگران شد .

پس جبرئیل علیه السّلام نزد وی آمد و گفت : محزون نباش حدود ویران شده را از نو بنا خواهند کرد . سپس جبرئیل نزد آنان (اهل مکّه) رفت و در میانشان صدا زد : آیا از خداوند تعالی حیا نمی کنید ؟

او شما را به سبب پیامبر صلّی الله علیه و آله و حرم خود گرامی داشت ، و شما حدود حرم خدا را ویران نمودید ، پس به همین زودی ذلیل و خوار خواهید شد .

آنان نیز با شنیدن این ندا ترسیدند و آن حدود را تجدید بنا نمودند . پس جبرئیل علیه السّلام نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد ، و خبر تجدید بنا را به ایشان رسانید ، و خبر داد که آن نشانه ها قرار داده نشدند ، مگر آنکه ملائکه همراهشان بودند ، و در تعیین محل آنها هیچ خطائی ننمودند . و چون سال فتح مکّه فرارسید ، تیم بن اسد خزاعی آنها را تجدید بنا نمود (۳۵۷) .

و چون حسن و حسین علیهما السّلام خارج شدند ، رسول خدا صلّی

الله علیه و آله عرض کرد : خدای من و مولای من این دو ، فرزندان من هستند از قحطی و گرسنگی خارج شدند ، خداوندا ، تو وکیل من بر آنان هستی . پس جبرئیل نازل شد و گفت : خداوند به تو سلام می رساند ، و می فرماید برای آنها محزون و غمناک نباش (۳۵۸) .

بنابراین خداوند تعالی پیامبران خود را با عبارت « لاتحزن » مورد خطاب قرار داده است و چنین عبارتی برای کوچک کردن و تحقیر نیست ، بلکه برای احترام و بزرگداشت می باشد .

و به اجماع تمام مسلمانان عبدالله بن أریقط بن بکر راهنمای پیامبر صلّی الله علیه و آله بود ، و این عبارت « لاتحزن » در حقّ او بر زبان پیامبر صلّی الله علیه و آله جاری شد ، تا وی را آرام نماید ، زیرا ابن أریقط می دید قریش برای به دام انداختن خاتم پیامبران صلّی الله علیه و آله به شدّت بر انگیخته شده ، و تمام قوای بشری و امکانات مالی خود را برای این منظور بکار گرفته اند .

باب هفتم :کیفیّت ورود پیامبر به مدینه

فصل أوّل

برگزاری أوّلین نماز جمعه

بعد از آنکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله به نواحی مدینه رسید ، با أوّلین جمعه مصادف شد ، و مطابق مراسم عبادی مسلمانان نمازجمعه را به جماعت در مسجد جمعه اقامه نمود ، به این صورت که حرکت پیامبر صلّی الله علیه و آله به سمت شهر مدینه در روز جمعه صورت گرفت ، و در میان درّه ای که متعلّق به بنی سالم بن عوف بود ، وقت نماز جمعه فرارسید .

امروزه در محلّ نماز پیامبر

صلّی الله علیه و آله مسجدی ساخته اند ، و این نماز جمعه أوّلین نماز جمعه ای بود که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در تاریخ اسلام برپا نمود .

حضرت در این خطبه چنین فرمود : ستایش مخصوص خداوند است ، او را می ستایم و از او کمک می گیرم و طلب آمرزش می نمایم ، و به او ایمان می آورم و کفر نمی ورزم ، و با کسی که به خدا کافر است عداوت و دشمنی می نمایم ، و شهادت می دهم هیچ معبودی بجز خداوند یگانه وجود ندارد ، یگانه است و هیچ شریکی ندارد ، و شهادت می دهم که محمّد بنده و فرستاده اوست . او را بر فترتی از رسولان و کمبودی از جهت علم و گمراهی از جانب مردم ، و انقطاعی از زمان و نزدیک شدن از جهت ساعت قیامت و نزدیک شدن اجل ، به هدایت و نور و موعظه فرستاد .

هرکس خدا و رسول او را اطاعت نماید رشد یافته ، و هرکس آن دو را معصیت نماید به اغوا و افراط و گمراهی و ضلالت دوری گرفتار گردید .

شما را به تقوای خدا سفارش می کنم ، زیرا بهترین سفارشی که یک مسلمان به مسلمان دیگر می نماید آن است که بر کار آخرت ، وی را ترغیب و به تقوای خدا امر نماید ، پس بر حذر باشید از چیزی که خداوند از آن بر حذرتان داشته ، یعنی از نفس خدا بر حذر باشید ، و نصیحت وذکری بهتر از این نمی باشد .

و تقوای خدا برای کسی

که با وجل و ترس از پروردگار خویش عمل می کند ، یاور صادقی می باشد بر آنچه از امر آخرت طلب می نمائید .

و کسی که رابطه خود و خدا را در امر خویش در نهان و آشکار اصلاح نماید ، و با آن فقط وجه خدا را قصد کند ، در دنیا آبرومند است ، و بعد از مردن یعنی زمانی که انسان نیازمند به چیزی می شود که از پیش فرستاده است ، توشه و ذخیره می یابد .

و هرچه غیر این باشد ، آرزو می کند ، فاصله دوری با آن داشته باشد .

خدا شما را از خود بر حذر می دارد ، و خداوند نسبت به بندگان مهربان است ، و قسم به خدائی که قول خود را تصدیق و به وعده خود عمل نمود ، این مطلب تخلّف بردار نیست ، زیرا خداوند می فرماید :

ما يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ ما أَنَا بِظَلّامٍ لِلْعَبِيدِ(۳۵۹)

دیگر وعده من مبدل نخواهد شد و من ستمی بر بندگان نخواهم کرد .

نسبت به حال و آینده کار خود در نهان و آشکار تقوای خدا را داشته باشید ، زیرا هرکس تقوای خدا را داشته باشد ، سیئاتش را می پوشاند ، و اجر وی را عظیم می نماید . و کسی که تقوای الهی داشته باشد ، به رستگاری عظیمی نائل شده است ، و تقوای الهی از مقت و بغض باز می دارد ، و از عقوبت و خشم او باز می دارد .

و تقوای الهی چهره ها را سفید می کند ، و پروردگار را راضی نموده ، و درجه و مقام

را بالا می برد ، بهره خود را بگیرید ، و در کنار خدا تفریط و تعدّی نکنید ، خداوند کتاب خود را به شما تعلیم نمود ، و راه خود را برایتان برقرار کرد ، تا راستگویان و دروغگویان معلوم شوند .

پس همانگونه که خداوند بر شما احسان کرد ، احسان کنید ، و با دشمنان خدا دشمنی کنید ، و در راه او آنگونه که سزاوار است جهاد نمایید ، او شما را برگزید و مسلمان نامید ، تا آن کس که باید هلاك شود از روی حجّت و بیّنه هلاك شود ، و آن کس که باید حیات یابد از روی حجّت و بیّنه حیات یابد ، و جز قدرت خدا قدرتی نیست ، پس خدا را بیشتر یاد کنید . و برای بعد ، از امروز عمل کنید ، زیرا هرکس رابطه خود و خدا را اصلاح نماید ، خداوند رابطه بین او و مردم را کفایت می نماید ، و این مطلب بخاطر آن است که خداوند بر مردم قضاوت می نماید ، و آنان بر وی قضاوت نمی کنند ، و از مردم چیزی را مالك است که آنان از وی مالك نمی باشند . و خدا بزرگتر است و جز قدرت خداوند عظیم قدرتی وجود ندارد .

واین کلمات پیامبرانه و نورانی حضرت ، در دلهای انصار نفوذ می کرد ، و جانها را نشاط دیگری می بخشید . و در واقع این کلمات ، پایه و اساس استوار دین جدیدی بود که از آسمان نازل گردید .

فصل دوّم

بنیان گذاری مسجد مدینه

رسول خدا صلّی الله علیه و آله روز دوشنبه هشتم ماه

ربیع أوّل به مدینه رسـید ، و سپس اقدام به تهیّه زمینی برای ساختن مسجد نمود ، پس زمینی را که متعلق به دو نفر یتیم از قبیله خزرج بود ، به ده دینار خریداری نمود .

و مکان مسجد را شتر رسول خدا صلّی الله علیه و آله با نشستن در آن انتخاب کرد ، و از منطقه حرّه (۳۶۰) سنگهایش را فراهم کردند .

و همانطوری که رسول خدا در ساختن کعبه شرکت نمود ، در ساختن مسجد مدینه نیز شرکت فرمود .

مسـجد رسول خـدا مقرّ عمومی حکومت اسـلامی و مرکز مهمّ تجمّع مسـلمانان و مرکز پیگیری کارهای سیاسـی و اجتماعی و اقتصادی و نظامی آنان بود .

و حضـرت ، خانه همسـران خود را مقابل قبله و خانه دخترش فاطمه سـلام الله علیها را در غرب مسجد ، یعنی جائی که فعلا قبر شریف حضـرت در آن می باشـد قرار داد ، چون پیامبر صـلّی الله علیه و آله در خانه دخترش دفن گردیـد (۳۶۱) و هرکدام از همسایگان مسجد نیز خانه های خود را ساختند ، و درِ خانه خود را به طرف مسجد باز کردند .

و این درها همچنان بسوی مسـجد باز بودند ، تا زمانی که خداوند فرمان داد ، تمام درها بجز درِ خانه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و علی علیه السّلام بسته گردند (۳۶۲) .

حضـرت ، تمام قبرهائی که در آن زمین وجود داشتند ، قبل از بنای مسجد زائل نمودند ، البته این قبرها مندرس شده بودند که همین نشان می دهد جایز است چنین کاری را درباره قبرها انجام داد .

در هنگام ساختن مسجد ،

طول و عرض مسجد صد ذراع در صد ذراع بود (۳۶۳) و پس از آن بارها مساحت مسجد را افزایش دادند .

خداوند می فرماید :

لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوى مِنْ أوَّلِ يَوْم أحَقُّ أنْ تَقُومَ فيهِ(۳۶۴)

مسجدی که از همان أوّل بر پایه تقوی محکم بنا گردیده سزاوار تر است بر اینکه در آن اقامه نماز کنی .

و رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمودند : نمازی برای همسایه مسجد وجود ندارد مگر در مسجد (۳۶۵) .

و هدف از این مطلب ، جمع شدن مسلمانان در خانه های خداوند سبحان ، و بررسی امور و حلّ مشکلات و گسترش دادن برادری در میان صفوف آنان بود ، و رسول خدا صلّی الله علیه و آله در ابتدا مسجد قبا را بنا نمودند ، و پس از آن ساختن مساجد ، در تمام اطراف مدینه منوّره ادامه پیدا کرد .

فصل سوّم

ابن بکر خانواده ابوبکر را از مکّه به مدینه آورد

أبوبکر همراه أوّلین گروه مهاجرین ، به مدینه مهاجرت نمود ، و در میان مهاجرین ، عمر بن الخطّاب نیز به چشم می خورد (۳۶۶) .

این گروه از مهاجرین منتظر قدوم مبارک رسول خدا صلّی الله علیه و آله از مکّه به مدینه بودند ، لکن همسر أبوبکر که امّ رومان نام داشت ، و دخترش عایشه در مکّه باقی ماندند . و بعد از آنکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و عبدالله بن أریقط بن بکربه سلامتی از مکّه به مدینه هجرت نمودند ، و ابن بکر اخلاص خود را به رسول گرامی صلّی الله علیه و آله نشان داد ، ابن أریقط بن بکر به امانت و اخلاص و شناخت راههای مکّه و

کوهها و درّه های آن مشهور گردید ، در این هنگام أبوبکر از وی خواست تا همسرش امّ رومان و دخترش عایشه را به مدینه منوّره بیاورد ، و به وی دو شتر اعطاء کرد (۳۶۷) .

عبدالله بن أریقط بن بکر با این درخواست موافقت نمود و برای همین منظور به مکّه بازگشت ، و عملا در آوردن امّ رومان و عایشه به شهر یثرب موفّق گردید .

و حکایت آوردن ابن أریقط بن بکر ، همسر أبوبکر و دخترش عایشه را ، بین مسلمانان منتشر گردید ، و این امری طبیعی بود ، زیرا :

أوّلاـ : مسلمانان در آن زمان اندک بودند . و ثانیاً : ابن أریقط بن بکر در هر دو هجرت با مسلمانان موفّق گردیده بود ، و پیروان خطّ بنی امیّه همین مطلب را برای قرار دادن حضور أبوبکر در هجرت و در سیاست غنیمت شمردند .

و پیروان سیاست در گذر تاریخ همواره در قضیّه تحریف حقایق ، و تغییر وقایع اتّفاق افتاده ، برای رسیدن به مقاصد و غایات خود توانا بوده اند .

پس قضیّه دو شتری را که برای آوردن امّ رومان و عایشه به ابن أریقط بن بکر داده بودند ، به دروغ به نفع أبوبکر تغییر داده و گفتند : أبوبکر دو شتر برای عبدالله بن أریقط بن بکر مهیّا نمود ، تا پیامبر صلّی الله علیه و آله و أبوبکر به وسیله آن دو شتر مهاجرت نمایند (۳۶۸) .

و سیاستمداران نقش عبدالله بن أریقط بن بکر را در خدمت به رسول خدا صلّی الله علیه و آله در هجرت ، و اخلاص وی را در این

زمینه بسیار محدود نمودند ، تا از این صحابی جلیل القدر ، عزیزین منقبتی را که یک انسان می تواند مالکش گردد ، و عالی ترین فضیلتی را که می تواند نگه داری کند ، سلب نمایند .

و از روی دروغ و تزویر و تجاوز به ساحت شریف نبوی ، روایات دروغین و تغییر یافته ، این فضیلت بزرگ را به أبوبکر چسباند ، و به همان نحوی که أبوطالب علیه السّلام را ظالمانه به کفر متّهم نمودند ، عبدالله بن بکر را به کفر متّهم کردند .

و حزب قریش اضطراراً به نفع ماجرای ساختگی حضور أبوبکر در غار و هجرت ، عبدالله بن بکر را متّهم به کفر کردند .

و مهم تر آنکه مردان سیاست و حزب گرائی به عنکبوتی ناشناخته نقشی بسیار حسّاس و مهم در غار دادند ، تا نقش شگفت انگیز و مشهود ابن أریقط بن بکر را مخفی نگهدارند .

در حالی که اگر عبدالله بن أریقط ابن بکر کافر بود ، أبوبکر هرگز از او در خواست نمی کرد تا عایشه و امّ رومان را به مدینه بیاورد .

بنابراین چه بسیار فضیلت درخشانی که رجال سیاست بخاطر روایات دروغین از کتابها حذف نمودند .

و در همین راستا دستهای سیاست به نفع أبوبکر کلمه ابن بکر را به أبوبکر تغییر دادند ، و همین گروه از قضیّه آوردن ابن بکر رسول خدا صلّی الله علیه و آله را به مدینه و آوردن خانواده أبوبکر را به مدینه ، برای أغراض دنیوی خود نهایت استفاده را بدست آوردند ، و چنین گفتند که ابن بکر رسول خدا صلّی الله علیه و آله

و أبوبكر را به مدينه آورد ، و در پى اين گفتار دروغين جمعيّتهاى دنباله رو بحركت در آمدند .

فصل چهارم

تغيير تاريخ هجرى

رسول خدا صلّى الله عليه و آله در روز أوّل ربيع الأوّل ، كه مصادف با شب پنج شنبه بود ، شبانه با همراه مصاحب خود عبدالله بن أريقط بن بكر مهاجرت نمود (۳۶۹) . و هجرت مباركك او به موفقيّت انجاميد ، و در آن ابن أريقط بن بكر براى رسول خدا صلّى الله عليه و آله خالصانه عمل نمود ، و اسلام اصيل خود را كه به فداكارى و جانفشانى منجر مى شد اثبات نمود ، و در اين هجرت بى اعتنائى خود را به اموال فانى دنيا اثبات كرد . و در زمان حاكميّت رسول خدا صلّى الله عليه و آله أوّل ربيع الأوّل ابتداى سال هجرى شمرده شد ، و بر همين روش استوار ، ده سال از حكومت رسول گرامى صلّى الله عليه و آله سپرى گرديد ، و هرسال براى تاريخ هجرت شريف جشن مى گرفتند (۳۷۰) .

و حكومت أبوبكر نيز در مدّت دو سال حاكميّت ، بر همان تاريخ هجرت أوّل نبوى كه از ربيع الأوّل شروع مى شد ، پيش رفت (۳۷۱) .

و چون عمر بن الحطّاب « ألخطّاب » به حكومت رسيد ، صلاحديد او بر آن شد تا به همان شيوه عصر جاهليّت ، ابتداى سال هجرى را به ماه محرّم تغيير دهد . زيرا كافران سال خود را از محرّم شروع مى كردند ، و عمل پيامبر صلّى الله عليه و آله را در شروع كردن سال به ماه ربيع الأوّل را نمى پسنديدند

.

و عمر بن الخطّاب این رغبت جاهلی را بر امر نبوی در محاسبه سال هجری ترجیح داد ، و فرمانی مبنی بر شروع سال هجری از ماه محرّم صادر نمود ، پس مشرکان خوشحال و مسلمانان غمگین گردیدند .

بنابراین عمر با این عمل با رسول خدا صلّی الله علیه و آله و أبوبکر مخالفت نمود ، و عدم اهتمام خود را به سنّت نبیّ مکرّم صلّی الله علیه و آله که اعتماد بر ماه ربیع الأوّل در شروع سال هجری داشت ، و سالهای زیادی بر این شیوه عمل می کرد به اثبات رسانید . پس چگونه برای عمر جایز بود در این مجال بدون هیچ عذری مگر راضی نمودن مردان جاهلیّت که عادت داشتند ماه محرّم را ماه شروع سال بدانند ، با سنّت پیامبر صلّی الله علیه و آله مخالفت نماید .

و رجال حزب قریش تلاش وسیعی نمودند ، تا فضیلت تدوین تاریخ را به عمر دهند ، و این منقبت را از رسول خدا صلّی الله علیه و آله سلب نمایند .

لکن در این باره روایات متعدّدی از دوران رسول خدا صلّی الله علیه و آله و دوره أبوبکر نقل شده است که در آنها تاریخ هجری با مبداء معروف آن که ربیع الأوّل باشد ذکر گردیده است ، مثلا نامه رسول خدا صلّی الله علیه و آله به نصارای نجران که در آن نوشتن این جمله وارد شده است :

« به مدّت پنج سال که از هجرت بگذرد (۳۷۲) » و رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود : حسین علیه السّلام در ابتدای گذشتن ۶۰ سال از هجرتم کشته

خواهد شد (۳۷۳) .

بنـابراین عمر ، رجـال جـاهلیّت را بـا تغییر تاریـخ به نفع آنـان راضـی نمود ، و آنان نیز در جای خود وی را دوست داشـتند ، و راضی نمودند پس چنین گفتند : عمر أوّلین نفری می باشد که تاریخ مسلمانان را تدوین نمود . زیرا می خواستند جایگاه او را در محاسبه بر محاسـبات رسول خدا صـلّی الله علیه و آله بالاتر ببرند . در حالی که رسول خدا صـلّی الله علیه و آله خود امر به تدوین تاریخ نمود .

طبری می گویـد : چون رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله در ماه ربیع الأوّل به مـدینه وارد شدنـد فرمان به تـدوین تاریـخ دادند (۳۷۴) .

و حـاکم می گویـد : رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله در ماه ربیع الأوّل به مـدینه وارد شدنـد (۳۷۵) . و ابن سـعد می گویـد : رسول خدا صـلّی الله علیه و آله بعد از هجرت از مکّه روز دوشـنبه دوازدهم ربیع الأوّل به مدینه وارد شدند ، و این مورد اتّفاق و اجماع است (۳۷۶) .

و یعقوبی می گوید : رسول خدا صلّی الله علیه و آله در روز دوشنبه هشتم ماه ربیع الأوّل به مدینه وارد شدند (۳۷۷) .

پی نوشتها

[۳۴۰] سوره عنکبوت ، آیه ۳۱ .

[۳۴۱] سوره یوسف ، آیه ۱۳ .

[۳۴۲] سوره یوسف ، آیه ۸۴ .

[۳۴۳] سوره یوسف ، آیه ۸۶ .

[۳۴۴] سوره قصص ، آیه ۷ .

[۳۴۵] سوره طه ، آیه ۴ .

[۳۴۶] سوره قصص ، آیه ۱۳ .

[۳۴۷] سوره آل عمران ، آیه ۱۳۹ .

[۳۴۸] سوره مریم ،

آیه ۲۴ .

[۳۴۹] سوره نحل ، آیه ۱۲۷ .

[۳۵۰] سوره نمل ، آیه ۷۱ .

[۳۵۱] سوره مائده ، آیه ۴۱ .

[۳۵۲] سوره یونس ، آیه ۶۵ .

[۳۵۳] سوره أنبیاء ، آیه ۱۰۳ .

[۳۵۴] سوره توبه ، آیه ۹۲ .

[۳۵۵] سوره توبه ، آیات ۴۰ ۳۸ .

[۳۵۶] صحاح جوهری ۹۰۷ ج ۳ ، لسان العرب ابن منظور ۳۴۰ ج ۶ ، مختار الصّحاح ، محمّد عبدالقادر ۲۸ .

[۳۵۷] کشف اللثام ، فاضل هندی ۳۱۰ ج ۱ .

[۳۵۸] مناقب آل أبی طالب ، ابن شهر آشوب ۱۹۰ ج ۳ .

[۳۵۹] سوره ق ، آیه ۲۹ .

[۳۶۰] منطقه حرّه منطقه ای است که اهل مدینه و لشکر یزید به جنگ در آن پرداختند و لشکر شام مردان را کشت و زنان را به اسارت و اموالشان را به تاراج برد و با اهل مدینه رفتاری نمود که مسلمانان حتی با کفّار نمی نمودند ، دلائل البنوه بیهقی ۵۳۸ ج ۲ ، تاریخ طبری ۱۱۶ ج ۲ .

[۳۶۱] مسند احمد ۲۶ ج ۲ ، مجمع الزّوائد هیثمی ۱۲ ج ۹ .

[۳۶۲] مسند احمد ۲۶ ج ۲ ، مجمع الزّوائد ، هیثمی ۱۲ ج ۹ .

[۳۶۳] تاریخ الخمیس ۳۶۵ ج ۱ ، وفاء الوفاء ۳۴۰ ج ۱ .

[۳۶۴] سوره توبه آیه : ۱۰۸ و به الروض الأنف ۲۴۶ ج ۲ ، فتح الباری ۲۰۸ و ۲۰۹ ج ۷ ، ألبدایه و النهایه ۲۰۷ ج ۳ مراجعه شود .

[۳۶۵] ألروض الأنف ۲۳۲ ج ۴ .

[۳۶۶] سیره ابن هشام ۱۲۱ ج ۲ .

[۳۶۷]

مستدرک حاکم ۴ ج ۴ فتح الباری ابن حجر ، ۱۷۶ ج ۷ ، تاریخ طبری ۴۰۰ ج ۲ ، ألمنتقی کازرونی، بحار الأنوار ۱۲۹ ج ۱۹ ، طبقات ابن سعد ۶۲ ج ۸ ، ألمعجم الکبیر ، طبرانی ۲۴ ج ۲۳ ، اُسد الغابه ، ۵۸۳ ج ۵ ، سیر أعلام النّبلاء ذهبی ۱۵۲ ج ۲ ، ألمنتخب ، طبری۹۳ .

[۳۶۸] ألمعیار و الموازنه ، الإسکافی ۷۴ ، شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۱۶۵ ج ۴ ، بحار الأنوار ۱۳۵ ج ۳۵ ، اوائل المقالات ۱۳، ألتّبیان ، شیخ طوسی ۳۹۸ ج ۲، مجمع البیان ،

طبرسی ۲۸۷ ج ۲ .

[۳۶۹] بحارالأنوار ۳۵۰ ج ۹۵ .

[۳۷۰] ألوزراء و الکتاب ۲۰ ، ألخطط ، مقریزی ۱۸۴ ج ۱، مختصر تاریخ دمشق ۳۲ ج ۱ .

[۳۷۱] مختصر تاریخ دمشق ابن منظور ۳۲ ج ۱ ، بحار الأنوار ۳۵۱ ج ۵۵ .

[۳۷۲] ألتّراتیب الاداریه ۱۸۱ج۱، ألشّماریخ فی علم التّاریخ، سیوطی، ۱۰ نزهه الجلیس ۲۱ ج ۱.

[۳۷۳] مجمع الزّوائد ۱۹۰ ج ۹ ، کنز العمّال ۱۱۳ ج ۳ ، میزان الإعتدال ۲۱۲ ج ۱ ، منتخب کنز العمّال ، حاشیه مسند أحمد ۱۱۱ ج ۵ .

[۳۷۴] تاریخ طبری ۱۱۰ ج ۲ .

[۳۷۵] مستدرک حاکم ۶۲۶ ج ۲ .

[۳۷۶] طبقات ابن سعد ۶ ج ۲ ، سیره ابن هشام ۳۴۱ ج ۲ .

[۳۷۷] تاریخ یعقوبی ۴۱ ج ۲ .

باب هشتم : جایگاه دینی و سیاسی خلیفه

فصل أوّل

رابطه غار و خلافت

خلافت و امامت أمیرمؤمنان علیّ بن أبی طالب علیه السّلام بر احادیث نبوی فراوانی استوار شده است ، که از جمله آنها حدیث ثقلین می باشد .

رسول خدا صلّی

الله علیه و آله فرمود :

انّی خلّفت فیکم الثّقلین ، کتـاب الله و عترتی اهـل بیتی و أحـدهما أعظم من الآخر و انّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض یوم القیامه (۳۷۸)

من در میـان شـما دو وزنه گرانبهـا را به یادگـار گذاشـتم ، یکی کتـاب خـدا قرآن و دیگری عترت من یعنی اهـل بیت من می باشـند ، که یکی عظیم تر از دیگری است ، و آن دو از همـدیگر جـدا نمی شود تـا روز قیامت که در کنار حوض کوثر بر من وارد می شوند .

و دیگری حدیث غدیر می باشد ، که در آن رسول خدا صلّی الله علیه و آله چنین فرمود :

من کنت مولاه ، فهذا علیّ مولاه ، أللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله (۳۷۹)

هر که من مولـای اویم این علی مولای اوست خداونـدا دوست او را دوست دار و دشـمن او را دشـمن دار و یاری کننـده او را یاری ده و رها کننده او را رها کن

و دیگری حـادثه غـدیر است که در بیعت نمودن صـد و بیست هزار مرد و زن صـحابه با علی علیه السّـلام در غـدیر خم نمایان گردید ، و در سال دهم هجرت بعد از بازگشت از حجّه الوداع به وقوع پیوست .

و رسول خدا صلّی الله علیه و آله در روز شهادت خود فرمود :

علیّ مع القران و القران مع علی لایفترقان حتّی یردا علی الحوض یوم القیامه (۳۸۰)

علی همراه قران و قران همراه علی است و از همدیگر جدا نمی شوند تا زمانی که بر حوض در روز قیامت بر

من وارد شوند

و احادیث و روایات بسیار دیگری نیز در این زمینه وجود دارد .

بنابراین أدّله بسیار قوی و صحیح و متواتر ، مبنی بر خلافت علیّ بن أبی طالب علیه السّلام در دسترس مسلمانان بوده است ، که به هیچ وجهی نمی توان آنها را انکار نمود ، یا از آنها غافل شد .

و هنگامی که رجال سقیفه به قدرت دست یافتند ، برای اثبات صحّت و حقانیّت خلافت خود ، سعی کردند به هر دلیل بی اساسی چنگ زنند .

و رجال حزب قریش ، به همین شیوه پیش رفتند ، و همواره مشغول ساختن فضائل و مناقبی شدند که بعضی از آنها را حتی خلفا ، در زمان حیات خود نشنیده بودند .

و از همین مناقب موهوم ، منقبت حضور أبوبکر در غار و هجرت وی با رسول خدا صلّی الله علیه و آله به مدینه می باشد . و با تحریف روایت آمدن عایشه و مادرش از مکّه به مدینه توسط عبدالله بن أریقط بن بکر راهنمای پیامبر صلّی الله علیه و آله به نفع أبوبکر ، این مطلب ، یعنی منقبت حضور أبوبکر در غار و هجرت را آسان نمودند .

و نام أبوبکر را در هر روایتی که از غار و هجرت سخن می گفت داخل کردند تا منقبتی را برایش ایجاد کنند ، که بر صحّت قضیّه بدست گرفتن قدرت ، وی را یاری نماید .

و رجال حزب قریش ، روایت ساختگی حضور أبوبکر را در غار برای او فضیلتی عظیم قلمداد نمودند . و اینک بعضی از روایات را که بین غار و خلافت ایجاد رابطه می نماید ذکر

می کنیم .

ابن اسحاق از زهری از انس بن مالك روایت نمود ، و بیعت سقیفه را یاد آوری و عمر و أبوبکر را ستایش کرد و قضیّه غار را ذکر نمود (۳۸۱) .

ابن حجر می گوید : این فضیلت ، که او یکی از دو نفر در غار بود ، با عظمت ترین فضائل اوست که به سبب آن استحقاق خلیفه شدن بعد از پیامبر صلّی الله علیه و آله را بدست آورد (۳۸۲) یعنی اگر عبد الرّحمن بن عوف هم به خلافت می رسید رفیق و همسفر پیامبر صلّی الله علیه و آله در غار می گردید ، پس انسان آگاه به خوبی در می یابد که در این جولانگاه علاقه و رغبت سیاسی برای استوار کردن پایه های امامت سیاسی و ایجاد منقبت بزرگ برای خلیفه ، نقش خود را ایفاء کرده است . ابن حجر از علتی که وی را بازداشت تا بگوید خوابیدن علی علیه السّلام در بستر رسول خدا صلّی الله علیه و آله از فضائلی است که بواسطه آن علی علیه السّلام مستحقّ جانشینی پیغمبرمی گردد پرده برنداشت ، با آنکه این روایت صحیح ، و روایت أوّل باطل می باشد .

آری رجال سیاست دائماً اعتماد بر ظواهر کرده ، و ساختمانهای بی اساس خود را بر همان ظواهر بنا می کنند ، لکن گوهرهای ارزشمندی را که درخشش آنها دیده ها را پر می کند رها می نمایند . و در پی نظریّه حزب قریش که رجال و پیروان آنان را تمجید می نماید ، بخاری در کتاب خود ، روایت داستان سرایان را از عامر ابن

فهیره که گمـان می رود در غـار و هجرت حاضـر بوده ذکر می نمایـد ، و روایت کرده انـد کسـی که وی را به قتـل رسانیـد ، صعود او را به آسـمان مشاهده کرده است (۳۸۳) یعنی مثل عیسـی علیه السّلام به آسمان بالا رفت ! و اگر از آنان درباره سبب این منقبت ذکر شـده سؤال کنیم ، در پاسـخ می گوینـد : علّت این منقبت در حضور وی در کوه ثور و در خـدمت وی به اهل غار نهفته است !

لکن همین داسـتان سـرایان از مصـاحب و همراه حقیقتی رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله در غار و در هجرت یعنی عبـدالله بن أریقط بن بکر اصـلا تمجید و ستایش نکرده اند و صعود او را به آسمان هم روایت نکرده اند زیرا گناه عمده او این بود که از اتباع أبوبکر نبوده و از رجال حزب قریش نمی باشد بلکه به اواسائه کرده و با توصیف به کفر مذمتش نمودند .

و هدف رجال حزب قریش از این مطلب به حاشـیه بردن حضور و نقش وی در غار و هجرت بود تا میدان را در مقابل روایات کاذب خود در این موضوع توسـعه دهنـد . و در همین راسـتا شـیوه توصـیف اشـخاص به مسـلمان و کافر از مسائلی گردید که حکام بمنظور صلاحدید خود با گوشه چشم دزدانه بدان نظر می کردند .

و آنچه شایسته ذکر است آنست که رجال حزب قریشی برای تثبیت خلافت أبوبکر بر چهار رکن اساسی اعتماد کردند .

رکن أوّل : حضور وی در غار و هجرت .

ابن حجر در این باره می گوید : این فضیلت عظیم

ترین فضائل وی می باشد .

لکن ما می گوئیم عظیم ترین داستان دروغین در تاریخ مسلمانان است و با مساعدت الهی و پیرو آیه شریفه :

... فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً وَ أَمّا ما يَنْفَعُ النّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ

كَذلِكَ يَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثالَ (۳۸۴)

آن کف بزودی نابود می شود اما آن آب و فلز که به خیر و نفع مردم است

در زمین باقی می ماند .

این کتاب موضوع حضور أبوبکر را در غار و هجرت ، از اساس باطل نمود و پایه های آن را ویران کرد ، و باطل بودن آن را کشف نمود .

رکن دوّم : اقامه نماز جماعت به امامت أبوبکر در روز دوشنبه است ، لکن ما کذب این امامت را در روز شهادت رسول خدا صلّی الله علیه و آله به اثبات رساندیم (۳۸۵) .

رکن سوّم : اعتماد بر امارت دروغین أبوبکر بر حجاج در سال نهم هجرت دارد .

و رکن چهارم : اعتماد بر حدیث بستن درها جز پنجره أبوبکر دارد (۳۸۶) .

فصل دوّم

بستن تمام درهای مسجد به استثنای دو در

در کتاب « ألإصابه » نقل شده است که : چون رسول خدا صلّی الله علیه و آله امر نمود ، درهائی که رو به مسجد باز می شدند بسته شوند ، بر آنان مشقّت پیدا کرد .

حبّه گفت : به حمزه نگاه می کردم ، در حالی که پارچه قرمزی را بر روی زمین می کشید ، و چشمان وی لبریز از اشک بود و می گفت : عموی خود و أبوبکر و عمر و عبّاس را از مسجد خارج نمودی ، و پسر عموی خود را ساکن کردی (۳۸۷) .

و از أبوطفیل در حدیث مناشده علی

علیه السّلام با اجتماع کننـدگان روز شوری ، نقل شـده است که ، أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود : پیامبر صـلّی الله علیه و آله درهـای مهـاجرین را بست و درِ خـانه مرا باز کرد ، تا اینکه حمزه و عبّاس عرض کردنـد : ای رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله درهای ما را بستی ، و درِ خانه علی را باز نمودی ؟ .

پس پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود : من باز نکردم ...(۳۸۸)

و در روایت آمـده است : حمزه و رقیّه (دختر رسول خـدا) در زمان بسـتن درها در قیـد حیاه بودنـد ، و أبوبکر و عمر درهای خود را بسته بودند ، پس از آن عثمان را که رقیّه در خانه اش بسر می برد ، صدا زد عثمان گفت : شنیدم و اطاعت کردم و در خانه خود را بست .

پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود :

« اُسْکُنْ طاهِراً مُطَهَّراً » یعنی طاهر و مطهّر در مسجد سکونت کن .

و چون گفتار پیامبر صلّی الله علیه و آله به علی علیه السّلام به گوش حمزه رسید . گفت : ای محمّد ، ما را از مسجد خارج می کنی و کودکان عبدالمطّلب را نگه می داری ؟

پیامبر خدا صـلّی الله علیه و آله در پاسخ فرمود : نه ، اگر اختیار با من بود کسـی را ترجیح نمی دادم ، به خدا سوگند کسی جز خدا به او عطا نکرد ، و تو بر خیر و نیکی از جانب خدا و رسول او می باشی امید است ، بشارت یابی

. و پیامبر صلّی الله علیه و آله به وی بشارت داد ، پس در جنگ احد به شهادت رسید (۳۸۹) .

و از امام علیّ بن أبی طالب علیه السّلام نقل شده است که فرمود : چون رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمان به بستن درهائی داد که در مسجد بودند ، حمزه در حالی که پارچه قرمزی را بر روی زمین می کشید ، و چشم های وی لبریز از اشک بود و گریه می کرد بیرون آمد ، پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود : من تو را خارج نکردم ، و من او را ساکن نکردم ، لکن خداوند او را ساکن نمود (۳۹۰) .

و از ظواهر چنین بر می آید که : بستن درها قبل از سال سوّم هجرت که حمزه در آن سال به شهادت رسید واقع شده است .

و در اینجا روایاتی هم وجود دارد که در آنها نام عبّاس در کنار نام حمزه قرار دارد ، در حالی که عبّاس بعد از جنگ بدر در مدینه اسیر بود .

و معلوم است که پیامبر صلّی الله علیه و آله بعد از هجرت به مدینه در أوّلین فرصت درِ خانه اصحاب خود را که به مسجد باز می شد بست ، زیرا داخل شدن جُنب به مسجد مطهّر حرام می باشد ، و همچنین معلوم است که علیّ بن أبی طالب و خود پیامبر صلّی الله علیه و آله از این مطلب مستثنی گردیدند .

و استثنا نمودن محمّد صلّی الله علیه و آله ، علی و فاطمه علیهماالسّلام را از بستن درها ، این آیه

قرآن را که درباره طهارت اهل بیت علیهم السّلام می باشد تأکید می نماید :

إنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً(۳۹۱)

خدا چنین میخواهد که رجس هر آلایش را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزه گرداند .

و این مسأله مطلبی را که پیامبر أکرم صلّی الله علیه و آله بعداً بیان فرمود تأکید مینماید . حضرت فرمود :

« من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه »

هر کس من مولای او هستم این علی مولای اوست .

و « علیّ منّی مثل هارون من موسی »

نسبت علی به من مانند نسبت هارون به موسی می باشد

و « انّی تارک فیکم الثّقلین کتاب الله و عترتی أهل بیتی »

من در میان شما دو روزنه گرانبها را یادگار گذاشته ام کتاب خدا

و عترت من که اهل بیت من می باشند .

و حادثه بستن درهها بواسطه دهها نفر از صحابه نقل شده است که ، از جمله آنها علیّ بن أبی طالب علیه السّلام و سعد بن أبی وقّاص و عبدالله بن عبّاس و أبوسعید خدری و عمر بن الحطّاب « ألخطّاب » و عبدالله بن عمر بن الحطّاب « ألخطّاب » و زید بن ارقم و براء بن عازب و جابر بن سمره و انس بن مالک و جابربن عبدالله و ابن مسعود و أبوذر غفاری و امّ سلمه می باشند ، و در کتابهای اسلامی مرجع نیز ذکر شده است (۳۹۲) .

و در مسند احمد بن حنبل از چند طریق نقل شده است که ، پس مردم به سخن در آمدند . آنگاه رسول خدا خطبه خواند ،

و حمـد الهی بجا آورد و خـدا را سـتود ، سـپس فرمود : اما بعد من مأمور شده ام تا تمام درها بجز درِ خانه علی را ببندم ، پس گوینده شـما درباره اش شـروع به گفتن کرد ، به خدا سوگند من چیزی نبستم و چیزی نگشودم و صرفاً مأمور به چیزی شدم و پیروی و اطاعت کردم (۳۹۳) .

عمربن الخطّاب می گوید : به علیّ بن أبی طالب سه خصـلت داده شد ، که اگر یکی از آنها به من داده شود ، برایم محبوبتر از شتران سرخ موی می باشد .

رسول خدا صلّی الله علیه و آله دختر خود را به او تزویج نمود و برایش فرزند آورد . و تمام درها جز در خانه او را در مسـجد بست ، و در روز جنگ خیبر پرچم را به وی عطا نمود (۳۹۴) .

و علیرغم تمام این مصادر اسـلامی مهم ، که در تعبیرات دهها تن از صـحابه بیان شـده است ، ابن تیمیه ناصبی بدون هیچ دلیل علمی و فقط بخاطر پیروی از روش خود که در رها کردن و تکـذیب أحادیثی که با شـیوه او سازش ندارنـد خلاصه می شود ، تمام این احادیث را تکذیب نمود (۳۹۵) .

لکن در صورتی که پیروان باطل بخواهند مطابق امیال خود احادیث صحیح را تکذیب کنند ، تمام احادیث باطل می شوند .

و عسـقلاتی در ردّ وی چنین می گویـد : این احادیث (۳۹۶) همـدیگر را تقویت می کنند ، و طریق هرکدام به تنهائی شایسـته برای استدلال و احتجاج می باشد ، چه رسد به مجموع آنها .

و افزود : این طرق

بسیار زیاد از روایات افراد موثّق ، دلالت می کند که این حدیث ، صحیح ، و دارای دلالتی قوی می باشد .

و همچنین می گوید : چگونه می توان به مجرّد توهّم مدّعی شویم احادیث صحیح ، ساختگی و وضع شده هستند ، و اگر این باب باز شود در بسیاری از احادیث صحیح ادّعای بطلان وارد می شود ، لکن این ادّعا را خدا و مؤمنان نمی پسندند (۳۹۷) .

و جوینی می گوید : حدیث بستن درها را نزدیک به سی تن از رجال حدیث روایت کرده اند (۳۹۸) .

و معاویه به شهرهای دور و نزدیک نامه هائی نوشت که در آنها چنین آمده است : هیچ خبری را که یکی از مسلمانان در شأن أبوتراب نقل می کند رها نکنید ، مگر آنکه در مقابل آن خبری برایم بیاورید ، که در فضائل اصحاب باشد ، زیرا این کار برایم محبوبتر است ، و بیشتر موجب روشنی چشم من می گردد (۳۹۹) .

و در پیروی از اوامر معاویه در این میدان پیروان باطل حدیثی روایت کردند ، که مفاد آن چنین می باشد :

« در مسجد هیچ دری نماند مگر آنکه بسته شد ، مگر درِ أبوبکر ، یا در مسجد هیچ روزنه ای نماند ، مگر روزنه أبوبکر ... » این مطلب را رسول خدا صلّی الله علیه و آله در همان مرضی که در آن وفات یافت ، بیان فرمود (۴۰۰) .

و این حدیث دروغین را اسماعیل بن عبدالله أبی اویس بن عبدالله اصبحی ، أبوعبدالله مدنی روایت نمود .

ابن معین درباره این راوی چنین می گوید : به دو

پول سیاه نمی ارزد ، و نیز می گوید : او و پدرش حدیث را به سرقت می بردند .

و دولابی در باره اش گفته است که از نظر حدیث ، جزو افراد ضعیف است .

و نضربن سلمه می گوید : او کذّاب است .

و سلمه بن شبیب می گوید : از او شنیدم که می گفت : چون اهل مدینه در مطلبی اختلاف پیدا می کردند ، برایشان حدیث وضع می کردم .

و از راویان دیگر حدیث ، فلیح بن سلیمان ، أبویحیای مدنی است که اسم او عبدالله می باشد ، لکن فلیح لقبی بود که بیشتر در نام بردن او استعمال می شد .

ابن معین درباره او می گوید : ثقه نمی باشد .

و « مرّه » درباره اش می گوید : از حدیث او پرهیز می شود .

و طبری می گوید : منصور او را بر صدقات والی خود نمود ، زیرا موقعی که محمّد بن عبدالله بن الحسن را طلب نمود . وی را به زندانی کردن فرزندان حسن راهنمائی کرد .

و أبوحاتم و مظفّر بن مدرك و نسائی و أبوداود و أبواحمد و علی بن المدینی او را تضعیف کرده اند (۴۰۱) . و همانطوری که أبوبکر خانه ای در کنار مسجد نداشت ، و خانه اش در اطراف مدینه بود (۴۰۲) و از اهل بیت بی آلایش و پاك و تطهیر شده به نصّ صریح قرآن (۴۰۳) هم نبود ، نمی تواند این فضیلت برایش ثابت شود .

و اگر به وسیله قرآن ، أبوبکر تطهیر شده بود ، رسول خدا صلّی الله علیه و آله به وی اجازه

می داد تا همراه علی دری به روی مسجد باز کند . و نه سال او را به تأخیر نمی انداخت ، و اگر درِ خانه أبوبکر باز می شد ، مسلّماً درِ عمر و عثمان و ابن الجراح نیز باز می شد .

فصل سوّم

آیا بعضی از صحابه بر أبوبکر و عمر ریاست کردند ؟

آیاأبوبکر و عمر در زمان پیامبر صلّی الله علیه و آله امامت نماز مسلمانان را بعهده داشتند ؟

أبوبکر و عمر تحت فرمان سایر مسلمانان بودند ، مگر در جنگ بنی قریظه و خیبر و ذات السّلاسل که پیامبر صلّی الله علیه و آله آن دو را بعنوان فرمانده فرستاد ، لکن به میدان پشت کرده و فرار کردند (۴۰۴) .

در جنگ ذات السّلاسل ، فرماندهی چند بار دست به دست شد ، ابن کثیر ذکر می کند که : پیامبر صلّی الله علیه و آله عمرو بن العاص را به منطقه ذات السّلاسل که از بلندی های شام است فرستاد ، و چون به آنجا رسید از زیادی دشمن هراسان شد ، پس شخصی را برای استمداد نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرستاد . رسول خدا صلّی الله علیه و آله گروه أوّل مهاجرین را برای یاری رساندن دعوت نمود ، و أبوبکر و عمر به همراه گروهی از جنگجویان مهاجر دعوت وی را پذیرفتند ، و رسول خدا صلّی الله علیه و آله أبوعبیده جرّاح را فرمانده آنان قرار داد .

موسی بن عقبه می گوید : چون نزد عمروعاص رفتند گفت : من فرمانده شما هستم و خود رسولی بسوی رسول خدا فرستادم ، تا شما را برای یاریم روانه کند .

مهاجران گفتند : تو أمیر اصحاب

خود باش ، و أبوعبیده أمیر مهاجران باشد ، عمروعاص گفت : تو نیروی امداد و کمک هستی که من درخواست کرده بودم .

وقتی أبوعبیده اصرار عمروعاص را مشاهده کرد گفت : ای عمرو می دانی أخرین سفارش رسول خدا صلّی الله علیه و آله این سخن بود که چون با طرف خود روبرو شدید از یکدیگر اطاعت کنید ، حال که از فرمانم سرپیچی می کنی من از تو اطاعت می کنم . آنگاه أبوعبیده فرماندهی را به عمروعاص تحویل داد (۴۰۵) . پس با این عبارت و نصّ صریح ثابت می شود که أبوعبیده بن الجرّاح و عمروبن العاص بر أبوبکر و عمر زعامت و فرماندهی داشته اند ، در حالی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله می توانست أبوبکر و عمر را بر ابن الجرّاح و ابن العاص مقدّم بدارد ، و همین ثابت می کند که بر خلاف ادّعای ناحق رجال حزب قریش ، أبوبکر و عمر هیچ تقدّمی بر سایر افراد امّت نداشته اند .

و عمر بن الحطّاب « ألخطّاب » سربازی تحت فرماندهی أبوعبیده بن الجرّاح در جنگ خَبَط بود (۴۰۶) .

و أبوبکر و عمر هر دو در لشکر اسامه بن زید سرباز بودند (۴۰۷) . و کسی که چنین حال و موقعیتی دارد شایسته بود تابع علیّ بن أبی طالب علیه السّلام باشد ، زیرا مسلّماً علی علیه السّلام از ابن العاص و ابن الجرّاح و اسامه برتر بود .

و به اجماع و اتّفاق تمام مسلمانان أبوبکر و عمر در زمان حیات پیامبر صلّی الله علیه و آله امامت مسلمانان را بعهده نداشتند ، مگر امامتی

که به دروغ و افتراء در روز شهادت رسول خدا صلّی الله علیه و آله نقل شده است .

فصل چهارم

در سال نهم هجرت چه کسی أمیر حج بود ؟

قسمت اول

در سال نهم هجرت ، نبیّ مکرّم صلّی الله علیه و آله أبوبکر را برای امارت حج و خواندن سوره برائت بسوی مکّه فرستاد ، سوره برائت این آیه را در بر دارد :

بَراءَةٌ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ إلَی الَّذینَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِکینَ فَسیحُوا فِی ٱلْأَرْضِ أرْبَعَهَ أشْهُر وَ اعْلَمُوا أنَّکُمْ غَیْرُ مُعْجِزی اللهِ وَ أنَّ اللهَ مُخْزِی الْکافِرینَ وَ أذانٌ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ إلَی النّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ ٱلْأَکْبَرِ أنَّ اللهَ بَری ءٌ مِنَ الْمُشْرِکینَ وَ رَسُولُهُ فَإنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ إنْ تَوَلَّیْتُمْ فَاعْلَمُوا أنَّکُمْ غَیْرُ مُعْجِزی اللهِ وَ بَشِّرِ الَّذینَ کَفَرُوا بِعَذاب أليم إلاَّ الَّذینَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِکینَ ثُمَّ لَمْ یَنْقُصُوکُمْ شَیْئاً وَ لَمْ یُظاهِرُوا عَلَیْکُمْ أحَداً فَأَتِمُّوا إلَیْهِمْ عَهْدَهُمْ إلی مُدَّتِهِمْ إنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُتَّقینَ فَإذَا انْسَلَخَ ٱلْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ کُلَّ مَرْصَد فَإنْ تابُوا وَ أقامُوا الصَّلاهَ وَ آتَوُا الزَّکاهَ فَخَلُّوا سَبیلَهُمْ إنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحیمٌ(۴۰۸).

از این پس خدا و رسولش از عهد مشرکانی که با شما مسلمانان عهد بسته و شکستند بیزاری جست . پس شما مشرکان تا چهار ماه دیگر مهلت داده می شوید که در زمین (مکّه) گردش و آسایش کنید و بدانید که شما بر قدرت خدا غالب نخواهید شد و همانا خدا کافران را خوار و ذلیل خواهد کرد . در بزرگترین روز حج خدا و رسولش بمردم اعلام می دارند که بعد از این ، از عهد مشرکین ، خدا و رسولش بیزارند

، پس هر گاه شما مشركان از شرك توبه كرده برايتان در دنيا و عقبى بسى بهتر خواهد بود و اگر رو بر گردانيد بدانيد كه شما بر قـدرت خدا غالب نيائيد و چنانچه ايمان نياوردند مژده عذاب دردناك بر آن كافران برسان مگر آن گروه از مشـركان كه با آنها عهد كرده ايد و هيچ عهد شـما نشكسـتند و هيچ يك از دشـمنان شـما را يارى نكرده باشند ، پس با آنها عهد را تا مدتى كـه مقرر داشـته نگاهداريـد كه خـدا متقيـان را (كه بعهـد خـود وفـا مى كننـد) دوست مى دارد . پس از آنكه ماههـا حرام (ذيقعـده ، ذيحجه ، محرم ، و رجب) كه (مـدت امانست) در گـذشت آنگاه مشـركان را هر جا يابيـد به قتل برسانيد و آنها را دستگير و محاصره كنيد و هر سو در كمين آنها باشيد چنانچه از شرك توبه كرده و نماز اسلام بپا داشتند و زكوه دادند پس از آنها دست بر داريد كه خدا آمرزنده و مهربان است .

تعداد مسـلمانانى كه در بپاداشـتن مناسک حج راغب بودند به سـيصد تن رسـيد ، و رسول خدا صـلّى الله عليه و آله بيست شتر بهمراهشـان فرسـتاد ، و چون مسـلمانان به ذى الحليفه كه ميقات معروف در مسـجد شـجره است (۴۰۹) رسـيدند ، جبرئيل عليه السّـلام بر پيامبر صـلّى الله عليه و آله نازل شد ، و خبر داد كه از طرف تو كسـى بجز خودت يا فردى از خودت نبايد] پيام را [ادا نمايد ، پس پيامبر صلّى الله عليه و آله فرمود : على

از من و من از علی می باشم ، و کسی جز من یا علی ، نباید پیام را ادا نماید (۴۱۰) .

احمد بن حنبل ، در مسند خود از أبوبکر نقل می کند که :

پیامبر صلّی الله علیه و آله او را برای اعلام برائت به اهل مکّه فرستاد ، که بعد از این سال مشرک نباید حج کند ، و برهنه نباید طواف کعبه کند ، و غیر مسلمان داخل بهشت نمی شود ، و کسی که با رسول خدا صلّی الله علیه و آله عهدی بسته تا انتهای مهلت عهد فرصت دارد ، و خدا و رسول او از مشرکان بیزارند .

أبوبکر سه روز به همراه پیغام برائت حرکت کرد ، و بعد از آن پیامبر صلّی الله علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود : خود را به أبوبکر برسان و او را برگردان و خودت برائت را ابلاغ کن ، او نیز اطاعت کرد .

و چون أبوبکر نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله بازگشت ، گریه کرد و گفت : آیا مطلب تازه درباره من بوجود آمده ؟ پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود : بجز خیر تازه ای در تو موجود نشده ، لکن مأمور شده ام برائت را جز خودم یا مردی از خودم تبلیغ نکند (۴۱۱) و در کتاب کنز در تفسیر سوره توبه ، همین مطلب حکایت شده است (۴۱۲) .

و احمد بن حنبل ، به نحو مستند از علی علیه السّلام روایت کرده است که فرمود :

وقتی ده آیه از سوره برائت بر پیامبر صلّی الله علیه و آله نازل شد .

پیامبر

صلّی الله علیه و آله أبوبکر را فرا خوانـد ، و با آن آیات فرسـتاد ، پس از آن مرا خواند و فرمود : أبوبکر را دریاب ، و هر جا به او رسیدی نامه را از او بگیر و به مکّه ببر و بر اهل مکّه بخوان ، پس در جحفه به او رسیدم ، و نامه را از وی گرفتم .

و أبوبکر به نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله بازگشت و عرض کرد : ای رسول خدا آیا درباره ام چیزی نازل شده است ؟

حضـرت فرمود : خیر لکن جبرئیـل نزدم آمـد و گفت : از جانب تو ابلاغ نمی کنـد ، مگر خودت یا مردی از خودت ، و همین مطلب را در کتاب کنز از أبی الشّیخ ابن مردویه نقل نموده ، و مثل آن را نیز در کشّاف نقل کرده است (۴۱۳) .

حاکم ، جزئی از حدیث ابن عمر را روایت کرده که در آن چنین گفته است : رسول خدا صـلّی الله علیه و آله أبوبکر و عمر را بـا پیغـام برائتی بسوی اهـل مکّه فرسـتاد ، پس آن دو روانه شدنـد ، در میانه راه با سواری برخوردنـد ، گفت : که می باشـی ؟ گفت : من علی هسـتم ، ای أبوبکر نـامه ای که همراه داری تحویل ده ، پس علی علیه السّلام نامه را گرفت و برد، و أبوبکر و عمر به مدینه بازگشتند و عرض کردند : چه کرده ایم ، ای رسول خدا ؟

پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود : جز خیر چیزی ندارید ، و لیکن به من گفته شد

نباید از جانب تو تبلیغ کند مگر خودت یا مردی از خودت (۴۱۴) .

و احمد بن حنبل و أبویعلی ، از روایت أبی اسحاق از یزید بن منبع از أبوبکر ، بازگشت أبوبکر و گریه وی ورفتن علی بن أبی طالب به عنوان أمیر حج را روایت کرده اند (۴۱۵) .

و ابن هشام سیره ابن اسحاق را فقط برای حفظ امانت شرعی ، گرفتار تحریف نموده است (۴۱۶) .

و ابن مردویه از سعد بن أبی وقّاص این حدیث را بیان کرد ، که رسول خدا صلّی الله علیه و آله أبوبکر را به همراه برائت بسوی اهل مکّه فرستاد ، پس از آن علی علیه السّلام را دنبال وی فرستاد و نامه را از او گرفت ، و گویا أبوبکر در دل احساس نگرانی کرد ، پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود : ای أبوبکر از طرف من ادا نمی کند مگر خودم یا مردی از خودم .

و همین مطلب را طبرسی و بلاذری و ترمذی و واقدی و شعبی و سدی و ثقلبی و واحدی و قرطبی و قشیری و سمعانی و احمد بن حنبل و ابن بطّه و محمّد بن اسحاق و أبویعلی الموصلی و اعمش و سماک بن حرب در کتابهای خود از عروه بن الزّبیر و أبی هریره و انس و أبو رافع و زید بن نفیع و ابن عمر و ابن عبّاس روایت کرده اند .

و در تفسیر البرهان از ابن شهر آشوب وارد شده است که چون نه آیه أوّل سوره برائت نازل شد ، پیامبر صلّی الله علیه و آله أبوبکر را برای ابلاغ آن

آیات به مکّه فرستاد ، پس جبرئیل نازل شد و گفت : برائت را اداء و ابلاغ نمی کند مگر خودت یا مردی از خودت ، پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله به أمیرمؤمنان فرمود : بر ناقه عضباء من سوار شو و خود را به أبوبکر برسان و برائت را از دستش بگیر .

و چون أبوبکر نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله بازگشت بی تاب گشت و گفت : مرا لایق امری کردی که همه گردنها بسویش دراز شد ، و چون مشغول آن شدم ، مرا از آن باز داشتی ؟

پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود : جبرئیل امین از جانب خداوند تعالی نازل شد و گفت : اداء و ابلاغ نمی کند از جانب تو مگر خودت یا مردی از خودت ، در حالی که علی علیه السّلام از من است و از جانب من جز علی کسی اداء و ابلاغ نمی کند .

و سخن خداوند تعالی که فرموده : اداء نکند از جانب تو مگر خودت یا مردی از خودت ، به نحو مطلق و بدون قید به علی علیه السّلام اجازه می دهد تا احکام ابتدائی را هم ابلاغ نماید ، مثل همان احکامی که در سوره برائت برای منع از طواف عریان و منع از دخول مشرکین در بیت الله الحرام وجود دارد . و پیروان خطّ اموی دریافتند که در این فعل الهی خطّشان تضعیف می شود ، پس در صدد بر آمدند تا آن منبع الهی را تحریف نمایند ، و به دروغ چنین گفتند : بعد از رسیدن علی علیه السّلام ،

أبوبکر امارت حج را رها نکرد ، و دائماً علی علیه السّلام تحت فرماندهی او بود .

و چنین گفتند که این فرمان الهی مطابق عادت عربهای جاهلیّت که در عهدنامه ها فقط شخصی از همان قبیله مأمور ابلاغ می شد ، وارد شده است .

و ابن شهاب زهری اموی ، چون می خواست حکومت اموی را از خود راضی نماید ، لذا چنین گفت : علّت آنکه پیامبر صلّی الله علیه و آله علی علیه السّلام را برای تبلیغ برائت مأمور کرد و غیر او را مأمور نکرد آن است که عادت و شیوه عربها آن بود که عهدنامه ها را فقط بزرگ قبیله و رهبر و زعیم آن به عهده می گرفت یا مردی به عهده می گرفت که از اهل بیت او باشد ، و قائم مقام وی حساب شود ، مثل برادر یا پسر عمو ، و خداوند آنها را بر همان عادت باقی گذاشت (۴۱۷) .

و این مطلب از دروغهای زهری می باشد که هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد ، زیرا در میان عربها وکیل ، در حکم اصل است .

قسمت دوم

و نظر مؤلف آن است که : نبیّ مکرّم اسلام صلّی الله علیه و آله رسول خدا ، و رهبر بشریّت بود ، و مانند رئیس قبیله ای کوچک نبود .

و عادت عربهای جاهلی بر آن نبود که از طرف زعیم قبیله فقط فردی از همان قبیله تبلیغ نماید ، بلکه برای هر دوست یا هم پیمانی چنین تبلیغی ممکن بود .

و از همه اینها مهمتر آن که سوره برائت سخن خداوند تعالی می باشد

و آنگونه که فکر می

کنند سخن رئیس قبیله نمی باشد و سخن خداوند سبحان را جز افراد تطهیر شده اهل بیت ابلاغ نمی کند ، همان اهل بیتی که خداوند در این سخن رسول خود صلّی الله علیه و آله که فرمود :

« انّی تارک فیکم الثّقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی »

من در میان شما دو ورزنه گرانقدر را به یادگار گذاشته ام یکی کتاب خدا و دیگری عترت من که اهل بیتم می باشند (۴۱۸)

آنان را با قرآن مقرون و همراه نموده است .

و چرا سخن خدا را به خاطر تطبیق دادن آنان با معیارهای جاهلی تضعیف می کنیم ؟

و اگر واقعاً چنین باشد ، می بایست خداوند شریعتی را که مخالف با تعالیم و عادات جاهلی باشد اصلا نیاورد .

و خود أبوبکر این نویسندگان را با گریه و بی تابی و حزن و اینکه در خود احساس نگرانی کرده ، و با این گفته اش به رسول خدا صلّی الله علیه و آله که آیا در مذمّت من چیزی نازل شده است ، که بعد از بازگشت انجام داد تکذیب نموده است .

و اگر أبوبکر تا آخر أمیر بود ، این گونه رفتاری از خود ظاهر نمی کرد .

و أبوبکر و عمر دفعات متعدّدی تحت فرمان دیگران مأمور شده بودند که ، یک بار در حمله ذات السّلاسل زیر فرمان عمروبن العاص و فرمان علی علیه السّلام و یک بار زیر فرمان أبوعبیده بن الجرّاح و یک بار نیز در سال دهم ، زمانی که پیامبر صلّی الله علیه و آله سباع ابن عرفظه غفاری را بر آن دو به أمیری گماشت ، این مطلب

را ابن هشام ذکر نمود ، وبخاری و مسلم و أبوداود و نسائی و دیگران روایت کرده اند .

و یـک بـار نیز زیر فرمان اسامه بن زیـد که به شام می رفت قرار گرفتنـد و به همین جهت تا آخر عمر اسامه را با نام أمیر صـدا می زدند (۴۱۹) .

و با این بیان عمروبن العاص و أبوعبیده بن الجرّاح و اسامه بن زید فرمانده لشـکرهائی بودند که أبوبکر و عمر در میان سربازان آنهـا به چشم می خوردنـد ، و همین ثابت می کنـد که آن دو به همراه عثمان بن عفّان از عامّه اصـحاب پیامبر صـلّی الله علیه و آله بودند ، که هیچ چیزی آنان را از دیگر مسـلمانان متمایز نمی کرد ، و جز قدرت سیاسـی که در انقلاب سقیفه بر آن دست یافتنـد ، چیزی آنـان را متمـایز ننمـود . در حـالی که بر رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله و وصـیّ او علیّ بن أبی طـالب احـدی زعامت و ریاست نکرد .

و علی بن ابراهیم قمّی بـازگشت أبـوبکر را به مـدینه و رفتن علی علیه السّـلام را به عنوان أمیر حـج تأییـد نمود (۴۲۰) و پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود : برای احدی سزاوار نیست .این]برائت[را ابلاغ نماید ، مگر آنکه مردی از اهل من باشد .

و صاحب تفسیر ألمنار می گوید : این سخن رسول خدا صلّی الله علیه و آله که فرموده « اَو رَجُل مِن اَهلی » در روایت سدی را ، روایت دیگری از رسول خدا صلّی الله علیه و آله که نزد طبری و دیگران می باشد و فرموده

«یا مردی از اهل بیت من باشد »تفسیر نموده است .

و این نصّ صریح ثابت می کند که تأویل کلمه « منّی » به این معناست که جان علی علیه السّلام چون جان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و علی علیه السّلام همانند رسول خدا صلّی الله علیه و آله و أفضل از تمام اصحاب وی می باشد(۴۲۱).

و این بیان روشن می کند علی علیه السّلام تحت فرمان احدی قرار نگرفته است .

و علاّمه حلّی در کتاب المستجاد می گوید :

محمّد صلّی الله علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود تا أبوبکر را بین رفتن با خود (یعنی تحت فرمان علی علیه السّلام) یا برگشتن مخیّر نماید ، پس أبوبکر بازگشت (۴۲۲) و سهیلی بازگشت أبوبکر را به مدینه و رفتن علی بن أبی طالب علیه السّلام را با[نامه] برائت ، تأئید نمود (۴۲۳) .

و سبط ابن الجوزی رفتن علیّ بن أبی طالب علیه السّلام را به عنوان أمیر حج و بازگشت أبوبکر را به مدینه تصحیح نموده و چنین می گویند :

پیامبر صلّی الله علیه و آله ناقه عضباء خود را به علی علیه السّلام داد و در ذی الحلیفه به او رسید ، و آیات را از او گرفت ، پس أبوبکر بسوی رسول خدا صلّی الله علیه و آله بازگشت و گفت : پدر و مادرم فدای شما شوند ، آیا در مذمّت من چیزی از قرآن نازل شده است ؟

نبیّ مکرّم صلّی الله علیه و آله فرمود : نه ، اما از طرف من کسی جز من یا مردی از من ، تبلیغ نمی

کند (۴۲۴) .

و در همین زمینه ، صدها مصدر دیگر وجود دارد که این روایت را ذکر می کند که علیّ بن أبی طالب علیه السّلام سوره برائت را از أبوبکر گرفت و أبوبکر به مدینه بازگشت ، و از نزول آیه در مذمّت خود ترسید ، یا برافروخته و بی تاب شد .

و از جمله کسانی که تبلیغ سوره برائت را به واسطه علی علیه السّلام و حجّ علی علیه السّلام را با مردم ذکر کرده اند ، أبو محمّد اسماعیل سدی کوفی متوفّای سال ۱۲۸ هجری و محمّد بن اسحق متوفّای سال ۱۵۱ هجری و امام حنبلیان احمد بن حنبل ، متوفّای سال ۲۴۱ هجری و أبومحمّد عبدالله دارمی ، صاحب سنن ، متوفّای سال ۲۵۵ هجری و أبوعبدالله بن ماجه قزوینی ، صاحب سنن متوفّای سال ۲۷۳ هجری و أبوعیسی ترمذی ، صاحب صحیح متوفّای سال ۲۷۹ هجری و یعقوبی متوفّای سال ۲۹۲ هجری (۴۲۵) و حافظ أبوعبدالرّحمن احمد نسائی ، صاحب سنن متوفّای سال ۳۰۳ هجری و عبدالله بغوی ، صاحب ألمصابیح ، متوفّای ۳۱۷ هجری و سلیمان بن احمد طبرانی ، متوفّای سال ۳۶۰ هجری و علی بن عمر دار قطنی ، متوفّای سال ۳۸۵ هجری و حاکم نیشابوری ، صاحب مستدرک متوفّای سال ۴۰۵ هجری و جار الله زمخشری و ابن أبی الحدید و سخاوی و جلال الدّین سیوطی و قسطلانی و ابن حجر هیثمی می باشند .

و طبری بازگشت أبوبکر را به مدینه نیز ثبت کرده است (۴۲۶) و در همین کتاب ، بازگشت مجدّد او را به عنوان أمیر حج اضافه نموده اند ، لکن چنین مطلبی

را عقل نمی توانـد بپـذیرد ، زیرا در صورت بازگشت أبوبکر به مـدینه و رجوع مجـدّد او به مکّه ، أقلا محتاج فرصتی ده روزه می شد ، بعلاوه هیچ دلیلی موجود نیست که پیامبر صلّی الله علیه و آله مجدّداً او را بعنوان أمیر بر حاجیان فرستاده باشد .

کمـا اینکه هیـچ کـدام از راویـان وجـود گفتگوئی دیگر بین علی علیه السّـلام و أبوبکر را نقـل نکرده انـد ، که مثلاـ علی علیه السّلام بفرماید : ای أبوبکر بعنوان أمیر آمده ای یا بعنوان مأمور ؟

و رسول خدا صلّی الله علیه و آله دوبار فرمود که علی از من و من از علی هستم ، یک بار در جنگ احد که اصحاب از اطراف وی فرار کردند ، و فقط علی بن أبی طالب علیه السّلام باقی ماند ، و بعد از آن جبرئیل گفت : و من از شما دو نفر می باشم .

و به همین جهت محمّـد بن اسـحاق در کتـاب مغـازی می گویـد : زهری می گویـد جبرئیل علیه السّـلام گفت : « همـدردی و مواساه واقعی همین است » زیرا مردم از اطراف رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله در روز احد فرار کردند ، حتی عثمان بن عفّان که او أوّلین نفری بود که فرار کرد ، و وارد مدینه گردید ، و درباره او این آیه نازل شد :

إِنَّ الَّذينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطانُ بِبَعْضِ ما كَسَبُوا (۴۲۷)

همانا آنانکه از شما در جنگ احد پشت کرده و منهزم شدند شیطان آنان را

به سبب بعضی نافرمانی و بدکاری هایشان به لغزش افکند .

و دفعه دیگر

رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمود : على از من است و من از او هستم ، و اين بار هنگامى بود كه على عليه السّلام را در سال نهم هجرى به عنوان أمير حج فرستاد (۴۲۸) .

و به سبب سوره برائت ستر عورت واجب شد ، يعنى بعد از اين سال به صورت عريان حج نكنند، و بعد از اين سال مشركى نزديك مسجد الحرام نشود، در حالى كه تا آن زمان مشركين خانه خدا را بدون پوشيدن هيچ لباسى طواف مى كردند ، وخداوند تعالى فرمود :

يا بَنى آدَمَ خُذُوا زينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِد(۴۲۹)

اى بنى آدم زينت خود در هر مسجدى به همراه داشته باشيد

كه پوشاندن عورت را لازم مى آورد زيرا در آن زمان مردان در شب بدون پوشيدن هيچ لباسى به حال برهنه و عريان طواف مى كردند ، و با اين كار حرمت را تعظيم مى نمودند ، و عدّه اى از آنان مى گفتند كه : طواف خانه خدا مى كنم به همان صورتى كه مادر مرا زائيده است ، در حالى كه از مال دنيا چيزى به همراه ندارم كه با ستم و ظلم مخلوط شده باشد .

و رسول خدا صلّى الله عليه و آله دوست نداشتند كه در آن سال با كفّار برهنه حج بجا آورند (۴۳۰) .

و در آن زمان مشركان همراه مسلمانان حج مى كردند و براى به خشم در آوردن مسلمانان با صداى بلند فرياد مى زدند كه خداوندا هيچ شريكى ندارى مگر شريكى كه از آن توست ، مالك او هستى و او مالك نيست (۴۳۱).

و علىّ بن أبى طالب عليه

السّلام مدّت را مشخّص نمود و فرمود : هركس بين او و بين رسول الله صلّى الله عليه و آله عهد و پيمانى وجود دارد ، به همان مدّت ، فرصت و مهلت دارد .

يكى از كفّار گفت ما از عهد تو و پسر عمويت بيزارى مى جوئيم .

پس على عليه السّلام فرمود : اگر رسول خدا صلّى الله عليه و آله مرا امر نكرده بود كارى انجام ندهم تا به نزدش باز گردم تو را مى كشتم ، و چون بازگشتند ، خداوند دلهاى مشركين را گرفتار رعب و وحشت كرد ، پس به رضايت يا اكراه به اسلام رو آوردند (۴۳۲) .

و عهد بين رسول خدا صلّى الله عليه و آله و مشركان بصورت عام و بصورت خاص بود ، عهد عام اين بود كه احدى نبايد كسانى را كه براى حج به خانه خدا آمده اند باز دارد و در ماههاى حرام (محرّم ، رجب ، ذى القعده ، و ذى الحجّه) احدى را نبايد ترساند و اين عهد به وسيله سوره برائت ملغى گرديد .

و عهد خاص عهدى بود كه بين رسول خدا صلّى الله عليه و آله و قبايل عرب منعقد شده بود ، كه داراى مهلت و اجل مذكور در عهدنامه بود (۴۳۳) .

پى نوشتها

[۳۷۸] نهج البلاغه ۱۵۴ ج ۱ ،ألمعجم الكبير طبرانى ح ۴۹۷۱ ، ألدّر المنثور سيوطى ۶۰ ج ۲ ألصّواعق المحرقه ۸۹ .

[۳۷۹] تاريخ الإسلام ، خطيب بغدادى ۲۳۲ ، مسند احمد ۲۸۱ ج ۴ ، ألتّمهيد فى اصول الدين ، الباقلانى ، ۱۷۱ ، ألصّواعق المحرقه ۲۶ .

[۳۸۰] مستدرك حاكم

۱۳۰ ج ۳ .

[۳۸۱] ألصّوارم المهرقه ، نور الله تستری ۶۳ .

[۳۸۲] فتح الباری ، ابن حجر عسقلانی ، ۱۸۰ ج ۱۳ .

[۳۸۳] صحیح بخاری ۴۳ ج ۵ .

[۳۸۴] سوره رعد ، آیه ۱۷ .

[۳۸۵] به کتاب نظریات الخلیفتین به موضوع امامت أبوبکر در روز دوشنبه مراجعه شود .

[۳۸۶] سنن بخاری باب قول النّبی صلّی الله علیه و آله سدّوا الأبواب الاّ باب أبی بکر ، در حاشیه کتاب فتح الباری ۱۱ و ۱۲ ج ۷ ، سنن مسلم ۱۰۸ ج ۷ ، ألبدایه و النّهایه ۲۳۰ ج ۵ .

[۳۸۷] ألإصابه ۳۷۳ ج ۱ ، ألدّر المنثور ۱۲۲ ج ۶ .

[۳۸۸] مناقب خوارزمی حنفی ۲۲۵ .

[۳۸۹] مناقب الإمام علی علیه السّلام ، ابن مغازلی ۲۵۴ و ۲۵۵ ،کشف الغمّه ۳۳۲ ۳۳۱ ج ۱ .

[۳۹۰] سمهودی این حدیث را در وفاء الوفاء در صفحه ۴۷۷ ج ۲ روایت کرده ، ألغدیر ۲۰۸ ج۳ ، از أبی نعیم در کتاب فضائل الصّحابه اللألئ المصنوعه ۳۵۲ ج ۱ ، ألسّیره الحلبیّه ۳۷۴ ج ۳ ، کنز العمّال ۱۵۵ و ۱۵۶ ج ۱۵ مجمع الزّوائد ۱۱۵ ج ۹ ، مستدرک ، حاکم ۱۱۷ ج ۳ ، خصائص ، النّسائی ۷۴ و ۷۵ .

[۳۹۱] سوره احزاب ، آیه ۳۳ .

[۳۹۲] سنن ترمذی ، ۶۳۹ ، ۶۴۰ ، ۶۴۱ ج ۵ ، مسند احمد ، ۳۶۹ ج ۴ و ۲۶ ج ۲ و ۱۷۵ ج ۱ ، فتح الباری ، ۱۴ و ۲۷ ج ۷ ، مستدرک ، حاکم ، ۱۱۷و ۱۲۵ و ۱۳۴ ج ۳ ، کنزالعمّال

۹۶ ، ۱۰۱ و ۱۲۰ و ۱۵۵ و ج ۱۵ خصائص نسائی ، ۷۲ و ۷۵ ، ارشاد السّاری ، ۸۴ و ۸۵ ، ج ۶ ، وفاء الوفاء ، سمهودی ، ۴۷۴ و ۴۸۰ ج ۲ ، ألصّواعق المحرقه ، ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۵ ، حلیه الأولیاء ، ۱۵۳ ج ۴ الألئ المصنوعه ، ۳۴۶ و ۳۵۴ ج ۱ ، انساب الأشراف ، ۱۰۶ ج ۲ ، تاریخ بغداد ، ۲۰۵ ، ج ۷ ، ألمناقب ، خوارزمی ، ۲۱۴ ۲۳۵ ۲۳۸ ، شرح حال امام علی علیه السّلام از تاریخ ابن عساکر به تحقیق محمودی ، ۲۸۱ و ۲۵۳ و ۳۲۷ ج ۱ ، علل الشّرایع ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ینابیع المودّه ، ۲۸۳ ، لسان المیزان ، ۱۶۵ ج ۴ ، مناقب الأمام علی علیه السّلام ، ابن الغزالی ، ۲۵۲ و ۲۶۱ ألإصابه ۵۰۹ ج ۲ ، تذکره الخواص ۴۱ ، منتخب کنز العمّال با حاشیه مسند احمد ، ۲۹ ج ۵ ، سنن بیهقی ۶۵ ج ۷ ، و طبرانی در کتاب الکبیر و الأوسط همین را روایت کرده است ، ألدّر المنثور ۳۱۴ ج ۳ أخبار القضاه ، ۱۴۹ ج ۳ ، ألخصائص الکبری ، ۲۴۳ ج ۲ ، احکام القرآن ، جصاص ، ۲۴۸ ج ۲ ، ألسّیره الحلبیّه ، ۳۷۳ و ۳۷۴ ج ۳ ، ذخائر العقبی ، ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ ، شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ، ۱۹۵ ج ۹ ، نزل الأبرار ، ۳۴ و ۳۵.

[۳۹۳] مسند احمد ۱۷۵ ج ۱ ، ۲۶ ج ۲ ، ۳۶۹

ج ۴ .

[۳۹۴] ألصّواعق المحرقه ، ابن حجر ، فصل ۳ باب ۹ و همین مطلب را عبدالله بن عمر بن الخطّاب روایت کرده است ، مستدرک ، حاکم ۱۲۵ ج ۳ .

[۳۹۵] منهاج السنه ۹ ج ۳ آنهم بخاطر بغض و کینه او به علی علیه السّلام می باشد ، در حالی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله به علی فرمود : دوست ندارد تو را مگر مؤمن ، و دشمن ندارد تو را مگر منافق .

[۳۹۶] یعنی احادیث بستن درها .

[۳۹۷] ألقول المسدّد ۱۹ و ۲۰ و ۲۴ و ۲۵ ، أللألئ المصنوعه ۳۵۰ ج ۱ ، فتح الباری ۱۳ ج ۷ ، ارشاد السّاری ۸۵ ج ۶ ، وفاء الوفاء ۴۷۶ ج ۲ .

[۳۹۸] فرائد السّمطین ۲۰۸ ج ۱ .

[۳۹۹] به کتاب استیعاب نوشته ابن عبد البر ، ج ۱ صفحه ۶۵ مراجعه شود ، ألاصابه ، ابن حجر ، ۱۵۴ ج ۱ ، ألکامل فی التّاریخ ۱۶۳ ج ۳ ، تاریخ ابن عساکر ۲۲۲ ج ۳ ، وفاء الوفاء ۳۱ ج ۱ ، ألنّزاع و التّخاصم ۱۳ ، تهذیب التّهذیب ۴۳۵ ج ۱ ، ألأغانی ، ۴۴ ج ۱۵ ، شرح نهج البلاغه ، ابن أبی الحدید ۱۱۶ ج ۱ .

[۴۰۰] سنن البخاری باب قول النّبی صلّی الله علیه و آله ، سدّوا الأبواب الاّ باب أبوبکر ، در حاشیه فتح الباری ۱۱ و ۱۱۲ ج ۷ سنن مسلم ۱۰۸ ج ۷ ، ألبدایه و النّهایه ۲۳۰ ج ۵ .

[۴۰۱] تهذیب التّهذیب ۳۱۲ ج ۱ ، ألغدیر ۳۶ ج ۸ .

[۴۰۲]

تاریخ طبری ۴۴۲ ج ۲ ، ألکامل فی التّاریخ ، ابن أثیر ، ۳۲۳ ج ۲ .

[۴۰۳] سوره أحزاب ، آیه ۳۳ ، سنن ترمذی ، ۳۲۸ ج ۵ ، مستدرک حاکم ، ۱۷۲ ج ۳ ، مسند احمد ۱۶۸ ج ۴ ، تفسیر طبری ، ۶ ج ۱۲ .

[۴۰۴] به کتاب ألسّیره النّبویّه از همین مؤلف مراجعه شود .

[۴۰۵] ألبدایه و النّهایه ، ابن کثیر ۳۱۱ ج ۴ ، طبقات ابن سعد ۱۳۱ ج ۲ ، سیره ابن هشام ۲۷۲ ج ۴ مغازی واقدی ۷۶۹ ج ۲ ، تاریخ طبری ۱۰۴ ج ۳ ، عیون الأثر ۲۰۴ ج ۲ ، ألروض الأنف ۳۵۹ ج ۲ ، السیره الحلبیّه ۱۹۰ ج ۳ ، شرح المواهب ۲۸۷ ج ۳ ، دلائل النبوه بیهقی ۳۹۸ و ۳۹۹ ج ۴.

[۴۰۶] مغازی واقدی ۷۷۵ ج ۲ .

[۴۰۷] مغازی واقدی ، ۱۱۱۸ ج ۲ ، شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ، ۵۲ ج ۶ ، منتخب کنز العمّال ، به حاشیه مسند احمد بن حنبل ، نوشته متّقی هندی ، ۱۸۰ ج ۴ ، طبقات ابن سعد ، ۴۶۶ ألسّیره النّبویّه ، در حاشیه ألسّیره الحلبیّه ، احمد زینی دحلان ، ۳۳۹ ج ۲ .

[۴۰۸] سوره توبه ، آیه ۱ تا ۵ .

[۴۰۹] تاریخ طبری ۳۸۲ ج ۲ .

[۴۱۰] مسند احمد ابن حنبل ۱۶۴ ج ۴ ،کنز العمّال ۱۵۳ ج ۶ .

[۴۱۱] تاریخ أبی زرعه ۲۹۸ ، مسند احمد بن حنبل ۱ ج ۲ ذخائر العقبی ۹۶ .

[۴۱۲] کنز العمّال ۲۴۶ ج ۱ .

[۴۱۳] مسند احمد

ابن حنبل ۱۵۱ ج ۱۱، کنز العمّال ۲۴۷ ج ۱، تفسیر ابن کثیر ۵۴۳ و ۵۴۴ ج ۲

[۴۱۴] مستدرک حاکم ۵۱ ج ۳ .

[۴۱۵] حاشیه شیخ محمّد علیان مزروقی بر تفسیر زمخشری ۲۴ ج ۲ .

[۴۱۶] سیره ابن هشام ۱۹۰ ج ۴ .

[۴۱۷] تذکره الخواص ، سبط ابن جوزی ۴۳ .

[۴۱۸] أضواء علی السّنه المحمّدیّه ، محمود أبوریّه ۴۴ ، ینابیع المودّه ، حنفی قندوزی ۵۳۶ ج ۲ .

[۴۱۹] ألبدایه و النّهایه ۷۳ ج ۸ .

[۴۲۰] تفسیر قمی ۱۵۸ و ۲۸۲ ج ۱ .

[۴۲۱] تفسیر المیزان ۱۷۶ ج ۹ .

[۴۲۲] ألمستجاد من الإرشاد ، علّامه حلی ۵۷ ، بحار الأنوار ۱۱ ج ۲۲ .

[۴۲۳] ألرّوض الأنف ۳۷۴ ج ۲ ، خصائص نسائی ۲۰ ، سنن ترمذی ۱۸۳ ج ۲ ، مسند احمد ۲۸۳ ج ۳ ، ألدّر المنثور ، سیوطی ۴۶ ج ۱۰ ، مستدرک الصّحیحین ۵۱ ج ۳ ، و به فضائل الخمسه در صحاح ستّه ۳۸۳ ج ۲ مراجعه کنید .

[۴۲۴] تذکره الخواص ، سبط ابن جوزی ۴۳ .

[۴۲۵] تاریخ یعقوبی ۷ ج ۲ .

[۴۲۶] تاریخ طبری ۳۸۲ ج ۲ .

[۴۲۷] سوره آل عمران ، آیه ۱۵۵ .

[۴۲۸] تذکره الخواص ، سبط ابن جوزی ۴۳ .

[۴۲۹] سوره أعراف ، آیه ۳۱ .

[۴۳۰] عیون الأثر ۲۷۵ ج ۲ .

[۴۳۱] عیون الأثر ۲۷۵ ج ۲ .

[۴۳۲] تذکره الخواص ۴۳ ، عیون الأثر ۲۷۶ ج ۲ .

[۴۳۳] عیون الأثر ۲۷۶ ج ۲ .

فصل پنجم

امامت نماز جماعت در صبح روز دوشنبه

زهری به دروغ روایت می کند که پیامبر صلّی الله علیه و آله

به عبدالله بن زمعه فرمود : مردم را امر کن نماز بگذارند .

عبـدالله بن زمعه خارج شـد و به عمر برخورد کرد و به او گفت : با مردم نماز بگـذار ، و عمر با مردم نماز گذاشت ، و صدا را بلند نمود ، و رسول خدا صلّی الله علیه و آله صدایش را شنید پس فرمود : آیا این صدای عمر نیست ؟

مردم گفتند : آری ای رسول خدا .

فرمود : خدا و مؤمنان این را نمی پسندند . أبوبکر با مردم نماز بگذارد پس عمر به عبدالله بن زمعه گفت : چه کار بدی کردی ، فکر می کردم رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمان داده بود که مرا به نماز امر نمائی .

گفت : نه ، بخدا سوگند مرا فرمان نداد تا کسی را امر نمایم (۴۳۴) .

از جمله دروغهـا ، این حـدیث نقـل شـده از عایشه است : چون بیماری رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله سـخت شـد فرمود : به أبوبکر بگوئید با مردم نماز گذارد .

عرض کردم : یـا رسول الله أبوبکر مردی دل نـازک است ، و چون قرآن بخوانـد قـادر بر بازداشـتن اشـک خود نیست ، خوب است غیر أبوبکر را مأمور کنیـد ، عایشه می گویـد : بخـدا من از این می ترسـیدم که مردم به أوّلین نفری که بجای رسول خدا صلّی الله علیه و آله می نشـیند فال بـد بزننـد ، می گوید من دو یا سه مرتبه از حضـرت خواسـتم دیگری را جانشـین نماید پس حضرت فرمود : أبوبکر باید با مردم نماز بگذارد ، شما ، زنان اطراف

یوسف هستید (۴۳۵) .

و از دیگر دروغها ، این حدیث انس ابن مالک است :

چون روز دوشنبه شد ، رسول خدا صلّی الله علیه و آله پرده حجره را کنار زد و أبوبکر را دید که با مردم نماز می گذارد ، به چهره مبارک حضرت نگاه کردم دیدم مانند ورق قرآن است و لبخند می زد .

می گوید : با دیدن رسول خدا صلّی الله علیه و آله نزدیک بود از شادی در نماز خود اشتباه کنیم ، ناگهان أبوبکر به پشت بر گشت ، پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله به وی اشاره نمود ، در جای خود بمان ، پس از آن پرده را رها کرد و در همان روز از دنیا رحلت نمود (۴۳۶) .

و عایشه مدّتی بعد در کلامی چنین اعتراف می کند : أبوبکر خارج شد و پیامبر صلّی الله علیه و آله در خود احساس سبکی نمود ، پس در حالی که به دو نفر تکیه داده بود خارج شد ، گویا می بینم پاهای حضرت از شدّت درد بر زمین می کشید ، و أبوبکر خواست عقب برود .

پیامبر صلّی الله علیه و آله اشاره نمود سر جای خود بمان ، پس از آن به أبوبکر نزدیک شد تا در کنار او نشست ، و پیامبر صلّی الله علیه و آله نماز می خواند ، و أبوبکر به وی اقتدا می کرد ، و مردم به أبوبکر اقتدا می نمودند (۴۳۷) .

و این روایت اثبات می کند که پیامبر صلّی الله علیه و آله وصیّت به نماز گذاردن أبوبکر نکرد ، زیرا با وجود بیماری شدید

برای منع نماز گذاردن أبوبکر با مردم و برای دفع توطئه ، پیامبر صلّی الله علیه و آله برای نماز خارج شد .

اما درباره این سخن عایشه که پیامبر صلّی الله علیه و آله با مردم نماز گذارد و أبوبکر به نماز وی اقتدا کرد ، و مردم به نماز أبوبکر اقتدا کردند ، با اندک تحریفی از خود عایشه ، دلالت بر امامت جماعت رسول خدا صلّی الله علیه و آله می نماید .

حدیث امامت جماعت أبوبکر بجای پیامبر صلّی الله علیه و آله در صبح روز دوشنبه از طریق عایشه و انس بن مالک وارد شده است ، و این روایات به صورتهای گوناگونی اختلاف پیدا کردند ، یک بار به این صورت که أبوبکر با مردم سه روز نماز خواند ، و بار دیگر به این صورت که فقط در صبح روز دوشنبه (یعنی روز رحلت پیامبر) با آنان نماز خواند و اختلاف روایات دلالت بر بطلان آنها دارد ، زیرا گفته اند دروغگو فراموشکار است .

و این حدیث با ادلّه ای دیگر نیز رد می شود ، از جمله اینکه عایشه جنگ جمل را که در آن نزدیک به بیست هزار مسلمان قربانی شدند ، به راه انداخت تا پسر عموی او طلحه یا پسر خواهر او عبدالله بن زبیر بر حکومت مسلمانان تسلّط پیدا نمایند ، پس در راه حکومت پدر خود چه کرده است ؟ آیا با وجود به راه انداختن چنین جنگی می توان حدیث او را در موضوع خلافت پدرش پذیرفت ؟

و بعلاوه خود عایشه آن حدیث را هم رد نموده است او می گوید

: پیامبر صلّی الله علیه و آله خطاب به عایشه فرمود : شما همنشینان یوسف هستید (۴۳۸) و طبیعی است که پیامبر صلّی الله علیه و آله چنین سخنی به او بگویید ، زیرا عایشه فریبکاری و حیله گری نمود و در قضیّه امامت جماعت پدرش در صبح روز دوشنبه اصرار کرد .

و اگر قضیّه خطیر و حسّاس نبود ، پیامبر أکرم صلّی الله علیه و آله به این سخن رسوا کننده لب نمی گشود ، زیرا حیله گری و فریبکاری در مسأله خلافت از مسائل عظیم مسلمانان بشمار می رود .

و صواحب یوسف و هم نشینان او همانطوری که در قرآن آمده اصرار به آلوده کردن دامان یوسف داشتند ، و یوسف علیه السّلام خود داری کرده و از حیله آنان فرار می نمود ، تا جائی که برای رهائی از مطالبات نامشروع آنها مشتاق زندان شد .

و طالبین توضیح بیشتر در این موضوع ، باید به کتابهای تفسیر مراجعه نمایند . و خود عایشه حدیث : « انّکنّ صواحب یوسف » (۴۳۹) را که خطاب به خود و حفصه است روایت نموده است .

و با وجود اهانت پیامبر صلّی الله علیه و آله به عایشه و ناکامی تلاش او در بدست آوردن فرمان یا اجازه ای برای نماز جماعت پدرش در روز دوشنبه ، از آن حضرت ، عایشه روایت کرد که فرمانی از جانب پیامبر صلّی الله علیه و آله برای امامت جماعت أبوبکر در صبح روز دوشنبه وجود داشته است . یعنی او در خصوص این موضوع هم در زمان حیات پیامبر صلّی الله علیه و آله و هم بعد از

آن اصرار و پافشاری بسیار نمود .

لکن در آخرین روزهای زندگی عایشه بعد از آنکه روابطش با حکومت بنی امیّه بخاطر کشتن برادرش عبد الرّحمن تیره شد ، به احادیث صحیح بسیاری لب گشود که موجب باطل کردن تمام أحادیثی شد که بعد از وفات رسول خدا صلّی الله علیه و آله برای رساندن پدرش به قدرت ، روایت می نمود .

و روایت خود در امامت جماعت صبح روز دوشنبه أبوبکر را نیز باطل نمود (۴۴۰) .

و از احادیث صحیح او این قول رسول خدا صلّی الله علیه و آله نیز می باشد که فرمود : من سرور و سیّد فرزندان آدم هستم ، و علی سرور و سیّد عرب است (۴۴۱)و محبوبترین مردم نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله فاطمه سلام الله علیها و از مردان علیّ بن أبی طالب می باشد (۴۴۲) .

و فرمان پیامبر صلّی الله علیه و آله برای أبوبکر صادر شده بود ، تا به لشکر اسامه بن زید ملحق شود ، پس چگونه صبح روز دوشنبه در مدینه حاضر بود ؟

و همین حاضر شدن او در نماز دلیل بر عصیان فرمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله دارد ، و أبوبکر و عمر در زمان حیات پیامبر صلّی الله علیه و آله و بعد از رحلت او با جدا شدن از لشکر اسامه فرمان پیامبر را عصیان نمودند .

بنابراین ، وضعِ أبوبکر از دو حال خارج نخواهد بود ، یا صبح دوشنبه در مدینه حاضر بود و یا به نزد همسر خود در سنح که خارج از مدینه می باشد رفته بود (۴۴۳) . و در

هر دو حالت بـا فرمان پیامبر صلّی الله علیه و آله مبنی بر رفتن در لشکر اسامه مخالفت نموده است . و در آن هنگام اسامه در جرف بسر می برد ، و اگر أبوبکر معصیت امر پیامبر صلّی الله علیه و آله نموده باشد ، چگونه پیامبر صلّی الله علیه و آله وی را بجای خود معیّن کرد تا امامت نماز جماعت نماید ؟

و اگر با فرمان نبوی امامت جماعت نماز را به عهده گرفته بود ، چرا در مدینه نماند ، تا در سایر اوقات با مردم نماز بخواند ؟

مسلّماً أبوبکر در هنگام ارتحال پیامبر صلّی الله علیه و آله و بعد از آن در سنح بسر می برد (۴۴۴) و تأکید فراوانی وجود دارد که أبوبکر صبح روز دوشنبه در مدینه حاضر بود ، و پس از آن بخاطر روگردانی از فرمان پیامبر صلّی الله علیه و آله مبنی بر رفتن در لشکر اسامه که بسوی شام حرکت می کرد (۴۴۵) به خانه خود در سنح بازگشت .

بنابراین با علم به آنکه پیامبر صلّی الله علیه و آله قبل از نماز ظهر روز دوشنبه رحلت فرمود اخبار اتّفاق نظر دارند که در هنگام رحلت رسول الله صلّی الله علیه و آله أبوبکر در سنح بسر می برد (۴۴۶). بعلاوه اگر امامت نماز دلیل بر خلافت عظمی بود ، چرا أمیر بودن علیّ بن أبی طالب بر حج دلیل بر خلافت نباشد ؟

در حالی که این أمیر بودن شامل امامت نماز و أمیر حج بودن و تبلیغ سوره برائت و برگرداندن أبوبکر به مدینه و گریه و ترس او از نازل شدن آیه

ای در مذّمت وی (۴۴۷) می شود .

اما انس بن مالک راوی دوّم حدیث به شدّت از امام متّقیان علیّ بن أبی طالب علیه السّلام دوری می نمود ، و این دوری کردن وی به حدّی بود که باعث شد از شهادت دادن با سایر صحابه در مسجد کوفه مبنی بر شنیدن حدیث رسول خدا صلّی الله علیه و آله که فرمود :

من کنت مولاه ، فهذا علی مولاه ، امتناع نماید ، پس امام علی علیه السّلام وی را نفرین کرد و به پیسی گرفتار شد (۴۴۸) .

انس بن مالک ، در حوادث سقیفه و بعد از آن همراه أبوبکر بود و از آنجائی که در حزب أبوبکر بود ، او را والی بحرین نمود ، و هنگامی که عمر حکومت را بدست گرفت او را طرد کرد (۴۴۹) .

و طبیعی است مردی که از بیان سخن رسول خدا صلّی الله علیه و آله در روز غدیر خودداری کرد ، صلاحیّت نقل حدیث را مخصوصاً در قضیّه ای سیاسی که مربوط به امامت مسلمانان است ، دارا نمی باشد .

انس بن مالک ، در هشت سالگی ساقی اعضای مجلس شراب بود . و در ابتدای اسلام شراب تحریم شده بود ، و در آن مجلس أبوبکر بن أبی قحافه ، سر دسته کسانی بود که با جامهای شراب خوشگذرانی می کردند (۴۵۰) .

و رسول خدا صلّی الله علیه و آله بر أبوبکر و عمر خشم گرفت ، زیرا در روز دوشنبه به مدینه برگشتند ، و از فرمان وی سرپیچی کردند ، پس به آن دو و پیروان سرکش آنان فرمود : آیا امر

نکردم که در لشکر اسامه باشید ؟ عرض کردند : آری ای رسول خدا ، حضرت فرمود : پس چرا از فرمانم سرپیچی کردید (۴۵۱) ؟ .

فصل ششم

آیا أبوبکر در حکومت پیامبر منصبی عالی بدست آورد ؟

رسول خدا صلّی الله علیه و آله در مدینه از سال أوّل تا سال یازدهم هجری حکومت کرد ، و در این چند سال مسلمانان مخلص به مناصب حکومتی بالا و رفیعی دست یافتند ، و علیّ بن أبی طالب علیه السّلام پرچمدار رسول خدا صلّی الله علیه و آله در تمام جنگهایش بود (۴۵۲) .

و این عظیم ترین منقبتی بود که یک مسلمان در زمان حیات آن حضرت بدست آورده بود ، در حالی که أبوبکر در دو حمله نظامی که در آنها فرمانده بود ناکام شد ، اوّلی حمله خیبر که از جنگ با یهودیان فرار کرد ، و در روز دوّم پیامبر صلّی الله علیه و آله پرچم را بدست عمر سپرد ، او نیز فرار کرد (۴۵۳) .

و همچنین أبوبکر در حمله ذات السّلاسل از جنگ با مشرکان فرار کرد (۴۵۴) .

و در سال نهم هجرت أبوبکر أمیر حاجیان بود ، لکن خداوند سبحان او را از این منصب عزل نمود ، پس با گریه و اندوه به مدینه بازگشت در حالی که می ترسید آیه ای در مذمّت او نازل شده باشد (۴۵۵) .

و در هفته شهادت رسول خدا صلّی الله علیه و آله ، پیامبر صلّی الله علیه و آله أبوبکر و اصحاب دیگر را که از ملحق شدن به لشکر اسامه خوداری کرده بودند مورد لعن قرار داد (۴۵۶) .

و در روز شهادت رسول خدا صلّی الله علیه و آله که

مصادف با روز دوشنبه بود أبوبکر و عمر گفتند : رسول خدا صلّی الله علیه و آله هذیان می گوید (۴۵۷) .

پس رسول خـدا صـلّی الله علیه و آله آن دو را به همراه اطرافیانشان به خواری و ذلّت از خانه خود طرد کرد و با این کار ، شأن و منزلت آن دو را در دنیا و آخرت بیان فرمود (۴۵۸) .

بنابراین أبوبکر و عمر تا پایان بر هیچ منصب قابل احترامی در دولت اسلامی آن روزگار ، دست نیافتند .

و تاریخ زندگانی مذکور أبوبکر روشن می کند که هیچ گونه رابطه محکی بین نبیّ مکرّم صـلّی الله علیه و آله و أبوبکر وجود نداشته ، و همین مطلب حضور او را در غار و هجرت تکذیب می نماید .

باب نهم : دست بردن در احادیث

فصل أوّل

علل و اسباب بوجود آمدن روایات ساختگی

نظـام سـلطه در زمـان أبوبکر و عمر و عثمـان و دولت اموی و دولت زبیری سـعی کرد از قـدرت مـادّی خود نهایت اسـتفاده را بنماید ، تا پایه های خود را تقویت ، و کیان خود را تثبیت کند ، لذا رویات دروغین زیادی مبنی بر شریک بودن افراد خود در حادثه غار منتشر کرد ، که به صورتهای گوناگون انجام می گرفت .

و نیروهای حاکم همیشه سعی در مقابله با فضائل امام علیّ بن أبی طالب علیه السّلام به وسیله روایات دروغین می نمودند .

و در همین قضـیّه امارت حج ، تمام روایات اتّفاق دارند که أبوبکر به مدینه بازگشت و علی علیه السّـلام به عنوان أمیر حاجیان بسوی مکّه رفت ، لکن حزب قریش و یاران او با تمام قوی سعی کردند ، قضیّه امارت أبوبکر بر حاجیان را در سال نهم

هجرت به دروغ بسازند و بگویند ، علی علیه السّلام فقط سوره برائت را قرائت نمود .

و روایات صریحی که اثبات کننده بازگشت أبوبکر به مدینه بعد از أمیر بودن بر حاجیان و گریه و بی تابی او هستند بسیارند ، که سابقاً آنها را ذکر نمودیم (۴۵۹) .

اما اسباب و عللی که باعث می شد روایات دروغینی ساخته و پرداخته شوند ، متعدّد می باشند ، که تعدادی از آن علل و اسباب سیاسی هستند .

و هدف آنها صحّه گذاشتن بر بدست گرفتن خلافت از طرف رجال سقیفه می باشد ، که فاقد تمام معیارهائی بودند که می توانست آنان را دررسیدن به قدرت و سلطه یاری نماید .

و مقصود بعضی از آن اسباب ایجاد مناقب دینی برای خلفا می باشد ، تابه وسیله آن مناقب در دنیا و آخرت بر علی علیه السّلام و دیگران برتری یابند .

و رجال حزب قریش بخوبی برتری مقام و منزلت دینی را بر مقام و منزلت سیاسی دریافته بودند ، لذا احادیث غیر قابل قبولی در این موضوع ایجاد کردند ، که نمونه های بارز آن احادیث ، حدیث غار و حدیث امامت جماعت در روز دوشنبه و حدیث امارت حاجیان و حدیث بستن درها جز روزنه أبوبکر ، می باشد .

و از آنجائی که شیعیان همواره عید غدیر را در روز هجدهم ذی حجّه هر سال جشن می گرفتند ، قوای اموی سعی در مقابله و ایجاد مزاحمت با آن نمودند ، لذا اعلان کردند روز بیست و ششم ذی حجّه بخاطر آنکه روز دخول نبیّ مکرّم حضرت محمّد صلّی الله علیه و آله و أبوبکر

به غار بوده است ، جشن می باشد ، و اموال هنگفتی برای این جشن هزینه نمودند ، و این تعصّب سیاسی و مذهبی تا مدّتی محدود استمرار داشت ، سپس شعله آن تعصّب خاموش و شدّت آن آرام شد (۴۶۰) .

لکن مطلبی که درباره داخل شدن رسول خدا صلّی الله علیه و آله به غار معروف می باشد آن است که دخول در غار در روزهای آخر ماه صفر بوده و حضرت در روز أوّل ماه ربیع الأوّل به مدینه هجرت نمود .

و به خاطر چنین رقابت سیاسی دور از حقّ و انصافی ، این گروه با هر چیزی مخالفت کردند .

و بحمد الله در حال حاضر طوفان آن حوادث پایان یافته ، و مردم به واقعیّت بازگشته ، و آن مناسبت های دروغین را کنار گذاشته اند .

و حادثه دروغین دیگری که در این راستا ساخته شد ، در مراسم حزن و اندوه روز هجدهم محرّم به خاطر قتل مصعب بن زبیر نمایان گردید ، که تنها برای مقابله با مراسم حزن و اندوه مسلمانان بر شهادت حسین زهرا علیه السّلام در روز دهم محرّم وضع شد .

لکن بخاطر آنکه مسلمانان چنین حادثه ای را قبول نداشتند ، این حادثه نیز بحمد خدا به عالم نسیان سپرده شد . و رجال حزب قریش فاسق تلاش کردند ، فضائلی درباره غار و هجرت بوجود آورند که یکی از آنها حدیث زیر می باشد :

از أبوهریره نقل شده است که أبوبکر صدّیق به پسر خود گفت : هرگاه برای مردم حادثه ای رخ داد به غاری که من و رسول خدا صلّی الله علیه و

آله در آن پناه بردیم ، برو و در همان جا بمان ، که روزی تو صبح و شب در آن غار خواهد رسید .

این حدیث را بزار روایت نموده ، و در سند آن موسی بن مطیر قرار گرفته که او کذّاب است (۴۶۱) . و مسلّماً این حدیث از احادیث دروغینی می باشد که أبوهریره بر زبان رانده است ، و احادیث او بالغ بر بیش از شش هزار حدیث است ، و مقصود أبوهریره از این قبیل احادیث استوار کردن و تثبیت روایاتی می باشد که خود و اطرافیانش در زمینه حضور أبوبکر در غار ساخته و پرداخته بودند .

و ذکر شده است که عمر بن الحطّاب « ألخطّاب » أبوهریره را بر دروغ بستن بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و به سرقت بردن اموال مسلمانان متّهم کرد (۴۶۲) .

بنابراین أبوهریره ای که به دنبال ثروتهای سیاست پارس می نمود ، با وسائل گوناگون سعی کرد فضائلی برای أبوبکر در غار و هجرت ایجاد نماید ، تا بدست گرفتن خلافت وی را درست جلوه دهد و بر خلافت عمر و عثمان و معاویه صحّه بگذارد .

و با داشتن چنین زبان قدرتمند در ساختن بدعتها و تزویر و تغییر وقایع ، أبوهریره ، میلیونر مشهوری گردید ، در حالی که اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله سلمان فارسی و حذیفه بن الیمان و عمّار بن یاسر و أبوذر همگی فقیر از دنیا رفتند و مالک ثروتی نبودند(۴۶۳) .

می گویند ریسمان دروغ کوتاه است ، لذا این روایت ، غذا آوردن عبدالله بن فهیره چوپان أبوبکر و فرزندش عبدالله

بن أبوبکر را برای رسول خدا صلّی الله علیه و آله در غار تکذیب می نماید . زیرا غذا از آسمان به غار نازل می شد !

و عایشه نیز احادیث بسیاری برای پیشبرد منافع و مصالح پدر خود ذکر نمود ، رجال حزب قریش نیز چنین کردند . و از جمله روایات ساختگی که عایشه خانم در این جولانگاه گفته این حدیث می باشد : برای راه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و أبوبکر گوسفندی پخته تهیّه کردیم و اسماء غذا را محکم بست (۴۶۴) .

و عایشه خانم که روش سیاسی و دینی پدرش را بسیار دوست می داشت ، هر روایتی که فضیلتی برای پدرش ایجاد می کرد به دروغ وضع می نمود ، زیرا گفته اند دوست داشتن چشم و گوش را از کار می اندازد و انسان را کور و کر می نماید ، عایشه پدر خود را بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله ترجیح می داد و بیشتر دوست می داشت .

اما سؤال مطرح شده این است که : چگونه رسول خدا صلّی الله علیه و آله که از دست قریش فرار می کرد ، و از ناحیه مشرکین رانده می شد ، در حین فرار از گردنکشان قریش گوسفند پخته ای را آنهم با پوست با خود حمل می کرد .

وآیا احدی از مردم ، معقول می داند یک نفر فراری درحین فراراز دست دنبال کنندگان ، اقدام به حمل گوسفندی پخته نماید ؟ !

و سیاست مردان أبوبکر و عمر و عثمان را در هر واقعه ای که درآن فضیلتی وجود داشت ، به دروغ و

نیرنگ وارد می نمودند ، و فضائل دیگر صحابه را سلب نموده ، و به سرقت می بردند ، و اهل سقیفه را از هر حادثه و واقعه ای که در آن حتی اندک بد نامی وجود داشت دور می داشتند ، گرچه عملا در آن حادثه حاضر بوده و شرکت داشتند .

و این مطلب ما را بر آن می دارد تا در اعمال و افعال هواپرستان و متعصّبین تردید نموده ، و روایات ساختگی آنها را نادرست بشماریم ، و در رأس این مردان هواپرست و فرقه گرا عمّال دستگاه حکومتی بنی امیّه می باشند .

فصل دوّم

روایات ساختگی

دولت بنی امیّه برای طعنه زدن به پیامبر صلّی الله علیه و آله و اهل بیت وی علیهم السّلام در ایجاد دروغها و تحریفات بسیار ، در سیره رسول خدا صلّی الله علیه و آله و مسلمانان ، حرکت شدیدی نمودند .

و معاویه سعی در ایجاد مناقب و فضائل بی اساسی برای رجال سقیفه نمود ، تا بینی بنی هاشم را به خاک بمالد (۴۶۵) . و در این جولانگاه روایات دروغین بسیار ایجاد گردید ، تا جائیکه علماء کتابهای فراوانی درباره راویان غیر قابل اعتماد و مجروح و روایات دروغین تألیف نمودند .

معاویه می گفت : اظهار بیزاری و برائت ذمّه می کنم ، از کسی که از فضیلت أبوتراب و اهل بیت وی چیزی روایت نماید .

پس از آن خطباء بر فراز منبرها اقدام به لعن کردن علی علیه السّلام نمودند ، و از وی بیزاری جستند ، و ناسزاها و نارواها به او و اهل بیتش نسبت دادند ، و شیعیان وی را به قتل

رساندند ، و نامشان را از دفاتر دولتی محو و رزق آنان را قطع و خانه هایشان را ویران نمودند (۴۶۶) .

و مستحکم ترین حادثه ای که به وسیله روایات دروغین در همین راستا قرار گرفت ، حادثه غار و هجرت بود ، زیرا با اطمینان کامل امویان شتر گمشده خود را در همین واقعه پیدا کردند .

لذا علماء و قصّه گویان سعی کردند این حادثه را به أبوبکر و خانواده و خویشان و اصحاب وی اختصاص دهند .

آری ، در هر حادثه مهمّی از این قبیل ، سیاست چنین عمل می کند .

علیّ بن أبی طالب در راه خدا از جان خود گذشت ، و بر بستر پیامبر صلّی الله علیه و آله خوابید ، و با مردن فاصله ای بسیار اندک پیدا کرد ، و زیر سایه شمشیرهای قریش خدعه گر خوابید ، و آزارهای فراوان را تحمّل کرد ، و برای برگرداندن امانات رسول خدا صلّی الله علیه و آله به صاحبانشان بدون هیچ یاوری در مکّه باقی ماند .

و چون علی به همراه فواطم هجرت نمود ، مشرکان به او ملحق شدند و سعی در قتل وی نمودند ، و خداوند تعالی او را از دست مشرکان نجات داد (۴۶۷) .

و به همین جهت رجال حزب قریش ، سعی در ایجاد فضائل عظیمی برای أبوبکر در قضیّه هجرت کردند تا بتواند به وسیله این فضائل با علی علیه السّلام رقابت نماید .

و زمانی که انگشت مبارک رسول خدا صلّی الله علیه و آله در هجرت مجروح شد (۴۶۸) روایتی نیز در جراحت و خونریزی انگشت أبوبکر در هجرت بوجود آوردند (۴۶۹)

.

و روایات صحیح ، تصریح بر این مطلب می کنند که رسول خدا صلّی الله علیه و آله آن غار را با قدرت الهی بوجود آورد ، و خداوند تعالی سنگ را برای آن حضرت نرم نمود ، همان طوری که آهن را برای حضرت داود علیه السّلام نرم نموده بود .

و چون اجماع و اتّفاق نظر وجود دارد ، که رسول خدا صلّی الله علیه و آله أوّلین نفری بود که درآن غار وارد شد ، امویان سعی کردند این منقبت را از وی گرفته و به أبوبکر بدهند .

ابن کثیر اموی روایت می کند : چون أبوبکر وارد غار شد ، تمام سوراخهای غار را بست ، و فقط یک سوراخ باقی ماند که آن را با پاشنه پای خود مسدود کرد ، پس افعی ها مشغول گاز گرفتن پای او شدند ، و از شدّت درد اشکهایش روان گردید . آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله خطاب به أبوبکر چنین فرمود : محزون مباش مسلّماً خدا با ماست (۴۷۰)لکن معلوم نیست با وجود آن همه زهر کشنده چرا أبوبکر به هلاکت نرسید ؟

و آن روایات ساختگی کلا سبب به هلاکت نرسیدن او را بدون توضیح باقی گذاشته اند .

و منزل رسول خدا صلّی الله علیه و آله بخاطر هجوم گردنکشان قریش ، و محاصره و ورود آنان به آن منزل به مقام و منزلتی عظیم از جهاد نائل گردید .

و فاطمه سلام الله علیها نیز به خاطر هجوم مشرکین قریش بر خانه اش ، در معرض وحشت و آزار قرار گرفت .

و در مقابل رجال حزب قریش سعی در ایجاد

منقبتی موازی برای خانه أبوبکر نمودند ، تا وی را در نیل به خلافت و بدست آوردن شرافت قادر سازند ، لذا به دروغ از زبان أسماء بنت أبی بکر روایت کردند که : چون پیامبر صلّی الله علیه و آله و أبوبکر خارج شدند ، أبوجهل به همراه عدّه ای از قریش نزد ما آمدند و از محل پدرم سؤال کردند ، اسماء گفت : نمی دانم کجاست ، پس أبوجهل بر گونه او زد و گوشواره اش را پرت نمود (۴۷۱) در حالی که اسماء دختر أبوبکر در آن زمان به همراه شوهرش زبیر بن عوام (۴۷۲) در حبشه بسر می برد .

و دروغهای متعارض با واقعیّت را در این زمینه به دقّت ملاحظه کنید . و بعد از مرگ یزید بن معاویه ، عبدالله بن زبیر حکومت حجاز را بدست آورد ، و در آن زمان تلاش وافری برای خلق مناقب و فضائل برای مادرش اسماء و پدرش زبیر نمود ، و به همین جهت مادرش ذات النّطاقین نامیده شد ، یعنی زنی که دارای کمربند است ، و در همان زمان بخاطر رغبت در برتری جوئی و سلطه طلبی بر مردم ، به وسیله مادر خود ، مادرش ذات النّطاقین نامیده شد !

و زمانی که عایشه در جنگ جمل و در قریه حوأب بخاطر یاد آوردن سخن رسول خدا صلّی الله علیه و آله که به او فرموده بود :

« ای کاش می دانستم کدام یک از شما صاحب شتر دم دراز است که سگهای حوأب بر او پارس می کنند (۴۷۳) » اصرار بر بازگشتن به مدینه ، و انصراف

از رفتن به بصره نمود ، عبدالله بن زبیر أوّلین نفری بود که در اسلام ، به صورت دسته جمعی شهادت به ناحق داد .

عبدالله بن زبیر ، که ترسید در جنگ پدرش با علی علیه السّلام لشکریان از اطراف وی پراکنده شوند ، به همراه چهل نفر به دروغ شهادت داد که آن قریه حوأب نامیده نمی شود . لذا علماء می گویند : این أوّلین شهادت ناحق در اسلام است (۴۷۴) .

عبدالله بن زبیر می خواست به هر قیمتی به بصره برسد ، و بر خزائن عظیم آن دست یابد ، حتی اگر به وسیله تکذیب حدیث رسول خدا صلّی الله علیه و آله در قضیّه حوأب باشد !

و فرزندان زبیر بن العوام ، به صورتهای مختلف سعی در طعنه زدن و بدنام نمودن رسول خدا صلّی الله علیه و آله کردند ، و عبدالله بن زبیر تلاش کرد تا با محاصره بنی هاشم با هیزم آنها را بسوزاند (۴۷۵) .

در همین حال اسماء از روی فریب به ذات النّطاقین نام گذاری می شود ، چون غذای رسول خدا صلّی الله علیه و آله را با کمربند خود بسته بود ، در حالی که اسماء در آن زمان همانطوریکه گفتیم در حبشه بسر می برد ، و در مکّه اصلا حضور نداشت . و به این صورت دروغ های رجال سیاست و تعصّب در برابر ما کشف می گردد ، و روایات ساختگی قضیّه غار روشن می شود .

و چون قریش جایزه ای از طرف حزب خود برای قتل و اسارت رسول خدا صلّی الله علیه و آله بعد از هجرت وی از

مکّه قرار داده بود ، زهری بلافاصله در عملی ننگین ، جایزه دروغینی برای قتل و اسارت أبوبکر وضع نمود (۴۷۶) .

در حالی که با استناد به ادلّه صحیح و متواتر ، در ابتدای اسلام تمام کفّار قریش فقط اتّفاق بر قتل رسول خدا صلّی الله علیه و آله داشتند . و أبوبکر را اصلا نمی خواستند بکشند ، زیرا وی رابطه بسیار خوبی با قریش داشت ، و در هیچ کاری قریش را نگران نمی کرد ، و به خشم نمی آورد .

و زمانی که گردنکشان مکّه مسلمانان را شکنجه می دادند ، أبوبکر و عمر و عثمان را رها کرده و شکنجه ندادند ، بعلاوه أبوبکر کاری بر ضدّ قریش نکرده بود ، که مستحق شود جایزه ای از طرف مکّه برای قتلش قرار بدهند ...

او در هیچ قضیّه ای قریش را نگران نکرد ، و در هیچ برنامه ای آنان را نافرمانی ننمود .

و زعمای مکّه در امر خود مذاکره کرده ، و مدتی طولانی درباره مقابله با اسلام مشورت نمودند ، و به نتیجه ای رسیدند که مفاد آن بدست آوردن توان نابود کردن این دین جدید بود ، که با کشتن رسول خدا صلّی الله علیه و آله حاصل می شد .

و به خاطر همین اعتقاد قطعی و جازم حزبی ، از کشتن علیّ بن أبی طالب علیه السّلام در ابتدای امر، خوداری کرده ، و تمام سعی خود را فقط به همان هدف متوجه کردند ، لذا قریش اصلا درباره قتل أبوبکر فکرنمی کرد ، زیرا در این راه هیچ مصلحتی وجودنداشت .

و رجال حزب قریش سعی کردند این

شایعه یعنی شایعه تعیین جایزه ای برای قتل و اسارت أبوبکر را در بین اقشار مردم منتشر کنند ، تا به منافع سیاسی خود دست یابند .

و امویان سر دسته سعی کنندگان برای پخش این گونه دروغ ها بین مسلمانان بودند .

و تمام اصحاب ، اجماع و اتّفاق دارند که ، رسول خدا صلّی الله علیه و آله شبانه از منزل خود به غار رفت ، و بعد از خواندن آیاتی از سوره یاسین (۴۷۷) :

وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أيْديهِمْ سَدّاً ، وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً ، فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ (۴۷۸).

خاک بر سر محاصره کنندگان ریخت .

امّا رجال حزب قریش از روی کفر و حسد در یک تلاش برای تسخیر موضوع به نفع أبوبکر و خانواده او ، مطلب را وارونه نموده و گفتند : رسول خدا صلّی الله علیه و آله در روز ، آنهم در حضور اسماء و عایشه و أبوبکر و همسر او و با آگاه بودن عبد الرّحمن و عبدالله دو پسر أبوبکر به این امر و با اطّلاع عامر بن فهیره به موضوع ، و با آگاه بودن طلحه بن عبیدالله (۴۷۹) و صُهیب رومی و عثمان بن عفّان به هجرت ، از منزل أبوبکر خارج شد .

پی نوشتها

[۴۳۴] طبقات ابن سعد ۲۲۴ و ۲۱۵ ج ۲ ، ألمغازی النّبویّه ، زهری ۱۳۲ .

[۴۳۵] صحیح بخاری ، فتح الباری ۱۴۰ ج ۸ ، مغازی زهری ۱۳۲ .

[۴۳۶] بخاری این حدیث را نقل کرده است ، فتح الباری ۱۴۳ ج ۸ ، مغازی زهری ۱۳۲ .

[۴۳۷] ألبدایه و النّهایه ، ابن کثیر ۲۵۳ ج ۵ .

[۴۳۸]

تاریخ طبری ۴۳۹ ج ۲ ، ألبدایه و النّهایه ، ابن کثیر ۲۵۳ ج ۵ .

[۴۳۹] تاریخ طبری ۴۳۹ ج ۲ ، ألبدایه و النّهایه ، ابن کثیر ۲۵۳ ج ۵ .

[۴۴۰] ألبدایه و النّهایه ابن کثیر ، ۲۵۳ ج ۵ .

[۴۴۱] حلیه الأولیاء ۶۳ ج ۱ ، مستدرک حاکم ۱۲۴ ج ۳ ، کنز العمّال ۴۰۰ ج ۶ .

[۴۴۲] ألرّیاض النّضره ، ۲۱۳ ج ۲ ، کنز العمّال ، ۸۴ ج ۶ ، صحیح ترمذی ، ۳۱۹ ج ۲ .

[۴۴۳] تاریخ طبری ۴۴۱ ج ۲ ، کامل ابن أثیر ، ۳۲۳ ج ۲ .

[۴۴۴] تاریخ طبری ۴۴۱ ج ۲ ، کامل ابن أثیر ، ۳۲۳ ج ۲ .

[۴۴۵] بحار الأنوار ۴۳۴ ج ۳۰ ، ارشاد مفید ۱۸۳ ج ۱ .

[۴۴۶] طبقات ابن سعد ۳ ج ۸ .

[۴۴۷] سیره ابن هشام ۱۹۰ ج ۴ .

[۴۴۸] ألمعارف ، ابن قتیبه ۲۵۱ ، ألصّواعق المحرقه ۷۷ .

[۴۴۹] تاریخ الإسلام ، ذهبی ، عهد الخلفاء الرّاشدین ۱۲۱ ، تاریخ خلیفه ۱۲۳ ، نظریّات الخلیفتین ، مؤلّف ج دوّم باب الولاه .

[۴۵۰] به موضوع مجلس شراب مشهور ، و موضوع حرمت شراب در همین کتاب مراجعه کنید .

[۴۵۱] بحار الأنوار ۴۳۴ ج ۳ ، ارشاد مفید ۱۸۳ ج ۱ .

[۴۵۲] مستدرک حاکم ۱۱۱ ج ۳ ، مناقب خوارزمی ۲۲ ج ۱ ، تیسیر المطالب ۴۹ ، ارشاد مفید ۲۴۸ ، ذخائر العقبی ۷۵ .

[۴۵۳] تاریخ الإسلام ذهبی ۴۱۲ ج ۲ ، مختصر تاریخ دمشق ۳۲۸ ج ۱۰ .

[۴۵۴] تفسیر قمی ۳۴۳ ج

۲ ، تفسير فرات كوفى ۵۹۲ ، بحارالانوار ۷۶ ج ۲۱ ، ألإستغاثه ، أبوالقاسم كوفى ۲۸ ج ۲ .

[۴۵۵] تاريخ أبوزرعه ۲۹۸ ، مسند احمد ۱ ج ۲ ، كنز العمّال ۲۴۶ ج ۱ ، مستدرك حاكم ۵۱ ج ۳ .

[۴۵۶] ألملل و النّحل شهرستانى ۲۳ ج ۱ ، چاپ قاهره تحقيق سيّد محمّد گيلانى ، تاريخ طبرى ۱۸۸ ج ۳ ، چاپ حسينيّه مصر در حوادث سال ۱۱ هجرى .

[۴۵۷] ألطّرائف ۴۴۹ ج ۲ ، ألشّافى ۱۴۴ ج ۴ .

[۴۵۸] صحيح مسلم ۲۳۲ ج ۱ ، مسند ۳۴۶ ج ۳ ، صحيح بخارى باب جوائز الوافد ۱۱۸ ج ۲ ، كنز العمّال ۱۳۸ ج ۳ .

[۴۵۹] به بخش امارت حج همين كتاب مراجعه كنيد .

[۴۶۰] به كتاب ألمنتظم ابن جوزى ۲۰۶ ج ۷ ، و ألبدايه و النّهايه ۳۲۵ و ۳۲۶ ج ۱۱ و كامل ابن أثير ، ۱۵۵ ج ۹ و العبر ۴۲ ج ۳ ، و شذرات الذّهب ۱۳۰ ج ۳ ، و تاريخ الإسلام ۳۵ مراجعه كنيد .

[۴۶۱] مجمع الزّوائد هيثمى ۲۹۷ ج ۳ .

[۴۶۲] ألبدايه و النّهايه ۱۱۶ ج ۸ شرح نهج البلاغه ابن أبى الحديد ۱۱۳ ج ۳ ، تاريخ آداب العرب ۲۷۸ ج ۱ .

[۴۶۳] ألمستدرك حاكم ۵۱ ج ۲ ، اُسد الغابه ، شرح حال سلمان .

[۴۶۴] سبيل الهدى و الرّشاد ، صالحى شامى ۲۳۳ ج ۳ .

[۴۶۵] أضواء على السّنه المحمّديّه ۷۰ ، مختصر تاريخ دمشق ابن كثير ۸ ، شرح نهج البلاغه ابن أبى الحديد ۳۶۰ ج ۱ ، لسان الميزان ذهبى ۱۲

ج ۲ ، فجر الإسلام ، احمد أمين ۲۱۳ .

[۴۶۶] شرح نهج البلاغه ۱۵ ج ۳ .

[۴۶۷] بحار الأنوار ۶۴ و ۶۷ ج ۱۹ ، مناقب ابن شهر آشوب ۱۸۳ و ۱۸۴ ج ۱ ، تفسیر البرهان ۳۳۲ و ۳۳۳ ج ۱ ، امالی طوسی ۸۳ و ۸۶ ج ۲ .

[۴۶۸] أخبار اصبهان ، اصبهانی ۲۹۳ ج ۲ ، تاریخ طبری ۱۰۲ ج ۲ ، چاپ ۱۹۳۴ ، چاپخانه بریل ، ألإصابه ، ابن حجر ۲۲۰ و ۲۲۱ ج ۱ .

[۴۶۹] ألبدایه و النّهایه ۲۲۱ ج ۳ .

[۴۷۰] ألبدایه و النّهایه ۲۲۱ ج ۳ .

[۴۷۱] تاریخ طبری ۱۰۵ ج ۲ ، ألبدایه و النّهایه ۲۰۹ ج ۳ .

[۴۷۲] ألثّقات ، ابن حبّان ۲۳ ج ۳ .

[۴۷۳] ألایضاح ، ابن شاذان ۷۶ ، ألجمل شیخ مفید ۱۲۵ ، ألشّافی ، سیّد مرتضی ۱۰۴ ج ۳ ، تقریب المعارف حلبی ۳۶۲ .

[۴۷۴] ألایضاح ، ابن شاذان ۸۲ ، ألجمل شیخ مفید ۴۴ ألفصول المهمّه ، شیخ حرّ عاملی ۵۰۶ ج ۲ غایه المرام ، هاشم بحرانی ۷۵ ج ۷ .

[۴۷۵] مروج الذّهب مسعودی ۷۷ ج ۳ ، چاپ دار الهجره .

[۴۷۶] ألمنصف ۳۹۲ ج ۵ .

[۴۷۷] حیله الأبرار ، هاشم بحرانی ۱۰۶ ج ۲ .

[۴۷۸] سوره یس ، آیه ۹ .

[۴۷۹] پسر عموی ابوبکر .

فصل سوّم

شأن و منزلت عایشه در حدیث و سیره

رسول خدا صلّی الله علیه و آله چون موسی علیه السّلام پنهانی و با ترس به غار و سپس به مدینه رفت ، و احدی جز علیّ بن أبی طالب علیه السّلام بر خروج وی اطّلاع نداشت ،

و از آنجائی که شمال مکّه در جهت راه مدینه بود ، خاتم الأنبیاء صلّی الله علیه و آله برای مخفی کردن امر خود به جنوب مکّه رفت . در حالی که رجال حزب قریش این روش استوار را تکذیب کرده ، و قائل شدند سیّد أنبیاء صلّی الله علیه و آله در روز ، آنهم در برابر جمعی از بنی تیم بن مرّه که در میان آنان مسلمان و کافر وجود داشت عبور کرد ، و خارج شد . زیرا عایشه روایت کرد که : رسول خدا صلّی الله علیه و آله همیشه یا أوّل روز یا آخر آن به خانه أبوبکر می آمد ، و چون أبوبکر حضرت را در آن وقت مشاهده نمود گفت : در این ساعت رسول خدا صلّی الله علیه و آله نیامده مگر برای امری که حادث شده است و داخل خانه شد .

حضرت صلّی الله علیه و آله فرمود : کسانی را که نزد تو هستند بیرون کن أبوبکر گفت : جاسوسی نداریم آنها دختران من هستند .

حضرت صلّی الله علیه و آله فرمود : به من اجازه خروج داده شد .

گفتم همراه و مصاحب شما باشم ای رسول خدا ! حضرت صلّی الله علیه و آله فرمود : آری مصاحب شو یا فرمود : خوب مصاحبتی می باشد .

عایشه ادامه داد که أبوبکر را دیدم که از شدّت شادی گریه می کرد سپس هر دو خارج شدند تا به غار ثور رسیدند (۴۸۰) .

عایشه سعی بسیار نمود تا فضائل متعدّدی برای پدرش ایجاد کند ، و به وسیله آن فضائل بر اصحاب دیگر برتری یافته و

مستحقّ خلافت گردد . و از همین فضائل که هیچ اصل و اساسی ندارند ، قضیّه حضور أبوبکر در غار و هجرت وی با رسول خدا صلّی الله علیه و آله و امامت جماعت وی در روز دوشنبه یعنی همان روزی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله رحلت نمود ، می باشند .

و عایشه در این زمینه قدرت فوق العاده ای داشت ، و درگیر شدن او به امر سیاست و اهتمام أبوبکر و عمر بدان امر وی را کمک کرد . لذا تمام وقت عایشه در خدمت خلافت و رجال آن سپری می شد .

و امر دیگری که عایشه را یاری کرد در گرفتار نبودن وی به تربیت کودکان و غذا دادن به آنها نمایان می شد .

و قرار داشتن غرفه او در شمال مسجد نبوی این امر را آسان می کرد که بر اخبار اطّلاع یابد ، و با مردان سخن گوید و به خطبه های پیامبر صلّی الله علیه و آله و خلفاء و دیگران که در مسجد ایراد می شد گوش فرا دهد .

و از همین غرفه ذکر شده عایشه فتوی به قتل عثمان داد ، و در این میدان پیروز شد .

و کار وی به آنجا کشید که قضیّه رضاع و شیر خوردن مردان را بدروغ وضع نمود تا بتواند آزادانه با مردان سخن گوید ، زیرا فتوی به جایز بودن شیر خوردن مرد ، از زن دارای شیر داد ، تا آن مرد فرزند رضاعی آن زن گردد ، پس جماعتی از شیر خواهرش امّ کلثوم دختر أبوبکر خوردند ، و بر عایشه ای که اکنون خاله

آنها شده بود وارد گردیدند (۴۸۱) . او اعتقاد داشت خلافت و سیاست به این روایات دروغین احتیاج دارد . و همچنین معتقد بود برای تثبیت نظام و بر گرداندن معارضین و ساکت کردن آنان وجود چنین روایاتی ضرورت دارد .

او در روزهای آخر عمر از کارهای گذشته اش که در بیان احادیث بی پایه و رهبری فتنه های سیاسی در بصره و دیگر شهرها خلاصه می شد ، نادم و پشیمان گردید و می گفت : ای کاش برگی از این درخت بودم (۴۸۲) .

و عبدالمطّلب و أبوطالب با توسّل به محمّد صلّی الله علیه و آله طلب نزول باران می کردند ، و به همین جهت أبوطالب در حقّ پیامبر صلّی الله علیه و آله این شعر را می گفت :

و أبیض یستسقی الغمام بوجهه *** ربیع التّیامی عصمه الأرامل (۴۸۳)

یعنی سفید روئی که با آبروی او از ابرها باران می بارد برای یتیمان ، بهار و برای بیوه زنان ، پناهگاه می باشد .

و در پی همان روش ، عایشه این شعر را که در حقّ رسول خدا صلّی الله علیه و آله ثابت شده بود ، به نفع أبوبکر به وی نسبت داد ، زیرا عایشه پدرش را از هر مرد دیگری بیشتر دوست می داشت ، و برای همین راغب بود فضائل رسول خدا صلّی الله علیه و آله را به پدرش نسبت بدهد تا بر وی نیز برتری یابد .

و چون ادّعا کرد فضیلت این شعر از آن پدر خویش است أبوبکر تعجّب کرده و منکر شد ، و ادّعا کرد این شعر در شأن رسول خدا صلّی الله

عليه و آله می باشد (۴۸۴) .

و علّت این انکـار ، به این مسأله بر می گردد ، که تمام مردم شـعر را می دانسـتند و حفظ کرده بودنـد ، و سـخن عایشه نه تنها نمی توانست حقیقت را محو نمایـد ، بلکه موجب روشن شـدن آن می شد ، به همین جهت أبوبکر منکر گفتار وی گردید ، و هنگامی که نظام سـلطه در زمان پدرش ، سـعد بن عباده زعیم انصار را که مخالف خلافت أبوبکر بود ، به قتل رسانید ، عایشه برای تغییر دادن این واقعیّت تلخ و این کار شوم یعنی قتل صحابی جلیل القدری که در دو بیعت عقبه شرکت کرده بود ، شتاب زده ادّعا نمود ، جنّیان زعیم انصار را به قتل رسانده اند ، و در این زمینه شعری ترتیب داد که :

قتلنا سیّد الخزرج سعد بن عباده *** و رمیناه بسهمین و لم نخط فؤآده(۴۸۵)

ما بزرگ و سرور خزرج یعنی سعد بن عباده را به قتل رساندیم و به او دو تیر زدیم و در زدن قلب او خطا و اشتباه نکردیم .

و این ساخته او ، قدرت فوق العاده اش را در این نوع هنر بخوبی بیان می کند ، و عبدالله و عروه دو فرزند اسـماء خواهر او این هنر را از عـایشه بـارث بردنـد ، به گونه ای که معـاویه را بر آن داشت تا به عروه بخاطر نوشـتن احادیث نبوی دروغین و سـیره نبوی که مورد رضایت بنی امیّه باشد جوائزی گرانبها عطا کند ، و عروه نیز با عجله و شتاب موافقت کرد (۴۸۶) .

و معاویه ، عبدالله بن الزّبیر

را بخاطر فراگرفتن همین شیوه خدعه و مکر روباه نامید .

زبیر بن العوام با اهل بیت نبوّت علیهم السّلام بود ، و عبدالله فرزند او در دامان خاله اش عایشه پرورش یافت ، و چون با تربیت عایشه بزرگ شد با تربیت پدرش مخالف گردید ، و این دو شیوه تربیت شروع به تعارض و مقابله با همدیگر نمودند ، پس عبدالله بر پدرش غلبه یافت ، و از همان روز زبیر پیرو برنامه دینی و سیاسی عبدالله گردید .

و چیزی که موفقیّت عایشه را در گسترش فرهنگ خود بر خویشاوندانش بخوبی بیان می کند ، کشاندن زبیر و فرزندش عبدالله به جنگ جمل برای مبارزه با امام زمانشان علیّ علیه السّلام بود .

و زبیر قربانی همین پیروی کودکانه بود ، و در این میدان او یکی از کسانی بود که در راه عایشه قربانی گردید .

أمیرمؤمنان علیّ بن أبی طالب علیه السّلام اثر تربیت را بیان نموده می گوید : پیوسته زبیر از ما اهل البیت بود ، تا آنکه فرزندش عبدالله بزرگ شد (۴۸۷) .

و عبدالله ، ثبات قدمی در هیچ قول و فعلی نداشت ، برای همین افراد مخلص از او دور گردیدند ، و بجای آنها بدکاران و منافقین دور او را گرفتند ، و آن چنان در گمراهی پیش رفت تا جائی که برای رسیدن به اهداف سلطه جویانه خود سبب سوزاندن و ویرانی کعبه گردید (۴۸۸) .

و برادرش مصعب بن الزّبیر نیز بر همین شیوه پیش رفت و شش هزار مسلمان را که قبل از تسلیم شدن متعهّد به امان دادن به آنها شده بود به قتل رسانید ،

و سپس با انواع حیله ها و خدعه و نیرنگ ممارست نمود تا کشته شد .

حضرت رسول صلّی الله علیه و آله می فرماید : مکر و حیله در آتش است ، و پیامبر صلّی الله علیه و آله و علی علیه السّلام در مکر وارد نشدند ، لکن دشمنانشان در مکر و حیله وارد گردیدند . حسین علیه السّلام و عبدالله بن الزّبیر دو نمونه برای دو شیوه تربیت مختلف بودند ، یکی تربیت شده فاطمه سلام الله علیها و دیگری تربیت شده عایشه .

أبوجعفر اسکافی معتزلی می گوید : معاویه گروهی از صحابه و گروهی از تابعین را برآن داشت تا أخبار ناروا و زشتی در حقّ علی علیه السّلام روایت نمایند ، که منجر به طعن و بدنامی و بیزاری از وی گردد .

و برای هرکدام جایزه ای مقرّر نمود آنها نیز آنقدر حدیث ناروا بوجود آوردند که موجب رضایت وی گردید . و از جمله این گروه ، أبوهریره و عمرو بن العاص و مغیره بن شعبه و از تابعین عروه بن الزّبیر به چشم می خوردند (۴۸۹).

و این رشته هنری یکی از رشته های فرهنگی فرزندان زبیر بن العوام گردید که به وسیله آن ، ثروتهای بی کران زیادی از دولت های اموی بدست آوردند ، و میراث فریبکارانه و دروغینی از خود به یادگار گذاشتند .

از میان فرزندان شناخته شده زبیر بن العوام مصعب زبیری و زبیربن بکّار می باشند ، که کتابها را با شایعات مخالف و دشمنانه با اهل بیت و مخالف با حقایق مسلّم پرنموده اند .

و از این روایات ساختگی روایت ازدواج عمر بن الخطّاب

« الخطّاب » با امّ کلثوم ، دختر علیّ بن أبی طالب علیه السّلام (۴۹۰) و روایت ازدواج عثمـان بن عفّان با امّ کلثوم دختر رسول خدا می باشد (۴۹۱) .

و بخـاطر افتراهـای زیادی که زبیربن بکّار به اهل بیت علیهم السّلام نسبت می داد بارها صـحابه مخلص ، تلاش برای قتل وی نمودند ، و او نیز به بغداد فرار کرد .

و غار بازیچه ای در دست داستان سرایان گردید ، که با نام آن هر روز و شب روایت ها می ساختند . از جمله آنکه أبوبکر به پسر خود عبد الرّحمن گفت : اگر در بین مردم حادثه ای رخ داد ، به همان غاری که من و رسول خدا صلّی الله علیه و آله در آن مخفی شـدیم رو بیـاور ، و در آن بمـان زیرا آنجا روزی تو صـبح و شب خواهـد آمـد (۴۹۲)در حـالی که این قصّه گویان فراموش کردنـد روایت غـذا آوردن اسـماء دختر أبوبکر برای پیـامبر صلّی الله علیه و آله و أبوبکر در غـار را سابقاً سـاخته اند . (۴۹۳)

واحدی نازل شدن طعام بر پیامبر صلّی الله علیه و آله را در غار ، روایت نکرده است ، آیا سزاوار است در غار بر عبد الرّحمن بن أبی بکر طعام نازل شود ، و بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله نازل نشود .

فصل چهارم

شأن و منزلت عروه در حدیث و سیره

عروه بـن الزّبیر تلاش وافری برای سـاختن منـاقب عظیـم برای مـادر خـود در قضـیّه غـار نمـود کـه مـوجب شادکـامی خـود و خوشحالی معاویه می گردید ، که به وی ثروتهای کلانی برای تحریف سیره حضرت رسول صلّی الله علیه و آله

و ایجاد احادیث دروغین داده بود (۴۹۴) .

عروه این تربیت را از خاله خود عایشه فرا گرفت ، و با راهنمائی های پدر زن خود یعنی مغیره بن شعبه که « غادر (۴۹۵) » یا حیله گر نام گذاری شده بود ، ساخته های خود را جلا داده و صیقلی می نمود .

این دو نفر « عروه و مغیره » هر دو در دستگاه حکومتی معاویه دروغگوئی می کردند و می گویند : کبوتر با کبوتر باز با باز ، کند همجنس با همجنس پرواز ، یا هر چیزی به شبیه خود می پیوندد .

و ایندو از روایت کنندگان حضور أبوبکر در غار بودند !

و عروه از اسماء به دروغ و ناحق چنین نقل می کند : « من طعام را برای حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و پدرم می بردم و آنها در غار بودند پس عثمان نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمد و عرض کرد : ای رسول خدا از مشرکین در آزار رساندن به شما سخنانی می شنوم که از حدّ صبر و تحمّلم بالاتر است ، پس مرا به جهتی بفرست تا بدانجا روم ، و در راه خدا از آنان دور گردم .

پیامبر فرمود : جهت تو بسوی این مرد در حبشه باشد ، یعنی نجاشی زیرا او وفادار است و رقیّه را هم با خودت ببر . سپس در روز بعد به اسماء فرمود : عثمان و رقیّه چه کردند ؟

اسماء گفت : حرکت کردند و به حبشه رفتند .

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود : قسم بخدائی که جانم در دست

اوست ، او أوّلين كسى مى باشد كه بعد از ابراهيم و لوط هجرت نمود (۴۹۶) .

در حالى كه عثمان از مهاجران حبشه نبود و در آن زمان در مكّه حضور نـداشت ، بلكه در مـدينه منوّره همراه أبوبكر و عمر و عبد الرّحمن بن عوف و حمزه (۴۹۷) بسر مى برد .

و بـا اين وجود امويان تمام اين روايات دروغين را درباره هجرتش به حبشه بوجود آوردنـد . در حينى كه روابط وى با رهبرى مكّه كه در رأس آن أبوسـفيان پسـر عمـوى وى قرار داشت بسـيار عـالى بود ، و هيـچ داعى و انگيزه اى براى هجرت به حبشـه نداشت .

و اين دوستى همچنان بين عثمان و مشـركين قريش ، قبل از هجرت و بعـد از آن و بعـد از فتـح مكّه و بعد از رسـيدن عثمان به خلافت ادامه داشت ، و به درجه اى رسيد كه مسلمانان تاب و تحمّل نياورده ، و اقدام به قتل وى نمودند .

و هشام از عروه نقل مى كند كه زبير گفت : چون رسول خدا صـلّى الله عليه و آله از غار خارج شد ، أبوبكر با شتر خود به نزد وى آمد و عرض كرد : اى رسول خدا بر اين شتر سوار شو .

و چون سوار شد رو به أبوبكر نمود و فرمود : خداوند رضوان اكبر را به تو عطا كند .

أبوبكر گفت : رضوان اكبر چيست ؟

حضرت فرمود : در روز قيامت خداوند براى بندگان خود به صورتى عام تجلّى مى كند و براى تو به صورت خاص (۴۹۸) .

و ما باز دم خصمانه سياسى را در روايات عروه بن

زبیر و زهری که سعی در راضی نمودن امویان داشتند به وضوح می یابیم ، و در راضی نمودن آنان به هر وسیله ای دست می یازیدند ، گرچه جبل ثور را که از طرف کفّار محاصره شده بود ، بعنوان مقرّری برای ملاقات أبوبکر و خویشان و اصحابش با رسول خدا صلّی الله علیه و آله و مرکزی برای تردّد عثمان اموی ، قرار داده باشند .

و اشکالات موجود بر روایت أوّل بدین قرار می باشند :

عروه روایت می کند که مادرش طعام را به غار می برد ، در حالی که در یک روایت ساختگی نقل کرده اند که عبدالله بن أبی بکر طعام برای آن دو می برد (۴۹۹) .

و در یک روایت ساختگی دیگر عامر بن فهیره طعام برای آن دو می برد ، لکن صحیح آن است که اسماء به همراه شوهرش زبیر که با او ازدواج موقّت نموده بود در حبشه بسر می برد (۵۰۰) .

عروه می خواست با جعل سخن رسول خدا صلّی الله علیه و آله به عثمان که او أوّلین مهاجر بعد از ابراهیم و لوط است امویان را راضی نماید .

در حالی که عثمان با بقیّه مسلمانان به مدینه هجرت کرده بود .

و اسماء دختر أبوبکر با پسرش عبدالله بن زبیر درباره قضیّه متعه جدال می نمود . زیرا عبدالله بن زبیر در زمانی که حکومت حجاز را بدست گرفت در خطبه نماز جمعه مکّه قائل به تحریم ازدواج موقّت شد ، در این هنگام حبر امّت ، عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب اعتراض نمود و کار به مشاجره انجامید .

پس عبدالله بن عباس گفت

: از مادرت درباره حلال بودن متعه و چگونگی متولّد شدنت از طریق متعه سؤال کن .

عبـدالله بن زبیر از این گفته تعجّب کرد و بـا شـتاب نزد مـادرش رفت ، و از همین امر سؤال کرد و مـادرش اعـتراف کرد که با زبیر به عقد موقّت ازدواج کرده بود (۵۰۱) .

و عبدالله و عروه دو فرزند اسـماء برای مصـلحت خود و مصلحت نظام حکومت در دروغ بستن بر مادر خود حتی در قضیّه متعه ادامه دادند .

و عایشه شتر گمشده اش را در پسـر خواهر خود عروه فرزند اسماء پیدا کرد . و عروه هر حدیثی را برای عایشه روایت می کرد ، گرچه معتقد به صـحّت آن نبودند و فقط کافی بود که در جهت مصالح نظام حاکم باشد و از این قبیل احادیث ، حدیث غار و حدیث امامت جماعت أبوبکر در روز دوشنبه می باشد .

و نظام سلطه در زمان أبوبکر و عمر و عثمان و دو دولت اموی عبّاسی بر اساس همان ارکان حزب قریشیِ معروف ، یعنی تثبیت مناقب دروغین برای زعمای خود و محو کردن فضائل راستین رسول خدا صـلّی الله علیه و آله و اهل بیت و اصـحاب ، سیر می کرد .

فصل پنجم

شأن و منزلت انس ابن مالک در حدیث و سیره

و انس بـن مالـک از ارکـان حزب أبـوبکر و والی وی در بحرین بـود ، و عمر او را متّهم به سـرقت امـوال بحرین کرد ، و او را بخاطر کینه ای که به أبوبکر و یارانش داشت از منصب خود عزل نمود .

و انس از راویان قصّه دروغین حضور أبوبکر در غار چنین می گوید :

أبوبکر می گفت : به پای مشرکان نگاه

کردم ، ما در غار بودیم و آنها بالای سر ما بودند (۵۰۲) .

و أبوحنیفه درباره انس بن مالک بدگوئی و طعن نموده ، و به حدیث او و ابن عمر و أبوهریره عمل نمی کرد (۵۰۳) .

و انس ابن مالک ساقی شراب مجلس مشهور مدینه بود ، که رسول خدا صلّی الله علیه و آله از رسوائی آن مجلس پرده برداشت (۵۰۴) .

فصل ششم

شأن و منزلت عبدالله بن عمر در حدیث و سیره

عبدالله بن عمر در نقل روایت حضور أبوبکر در غار و مصاحبت با رسول خدا صلّی الله علیه و آله در هجرت شتاب کرد ، تا بتواند ارکان قدرت حاکمه را پشتیبانی کند ، و حکومت پدر خود را تثبیت نماید . لذا ابن عمر از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود : تو مصاحب من در حوض و مصاحب من در غار می باشی .

ألألبانی می گوید : این حدیث از نظر روایت ضعیف و غیر معتبر است (۵۰۵) .

نافع از عبدالله بن عمر نقل می کند که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود : در حالی که سه نفر با همدیگر راه می رفتند حدیث غار ذکر شد ، شیخ گفت : غیر از لیث بن سعد کسی را نمی شناسم که این حدیث را از ابن عمر روایت کند .

و جماعتی از ابن زغبه از ابن لیث مثل همین حدیث را روایت کرده اند (۵۰۶).

و أبوداود می گوید : خالد بن خداش از حماد بن زید از ایوب بن نافع از ابن عمر حدیث غار را روایت کرد ، و سلیمان بن حرب را دیدم که حدیث را بر ابن عمر

انکار می کرد (۵۰۷) .

و امام علیّ بن أبی طالب علیه السلام درباره او می فرماید : اما ابن عمر در دین خود ضعیف است (۵۰۸) .

و عبدالله بن عمر از شاگردان کعب الأحبار یهودی بود ، و آن دانشمند یهودی احادیث یهودی دروغین را به ابن عمر و أبوهریره و عبدالله بن عمرو بن العاص یاد می داد ، و آنان همان احادیث را به اسم احادیث نبوی برای مردم نقل می کردند (۵۰۹) .

و عبدالله بن عمر با رسول خدا صلّی الله علیه و آله و وصیّ او علیّ بن أبی طالب مخالف بود ، و حدیث تبوّل کردن رسول خدا صلّی الله علیه و آله در جهت قبله یا پشت به آن را فقط بخاطر حقد و کینه او نسبت به ساحت مقدّس پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت نمود (۵۱۰) .

و چنین مطلبی را از یهودیانی که دائماً بر پیامبران دروغ و افترا می بندند فرا گرفت ، و با أمیرمؤمنان علی علیه السّلام در ایّام خلافت بیعت نکرد ، و امام علیه السّلام او را بحال خود گذاشت (۵۱۱) و پس از مدّتی با معاویه بن أبی سفیان ویزید فاسق و فاجر بیعت کرد . و بسیاری از علماء از جمله أبوحنیفه ، عبدالله بن عمر را تضعیف می کردند (۵۱۲) .

و دوره زندگانی او انحراف فاحشی در امور دین و گمراهی وی را از راه مستقیم بخوبی آشکار می نماید .

فصل هفتم

شأن و منزلت أبوهریره در حدیث و سیره

و أبوهریره از راویان حدیث غار بود ، و چگونه چنین نباشد و حال آنکه او یکی از والیان معاویه بن أبوسفیان و یکی از شاگردان کعب

الأحبار یهودی بود .

و أبوهریره همواره معروف به رقابت با دیگران در طرح احادیث دروغین بود .

او می گوید : بعد از بازگشت حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و أبوبکر از غار پیامبر صلّی الله علیه و آله به أبوبکر فرمود : خداوند در قیامت به صورت عمومی بر مردم تجلّی می نماید لکن برای تو به نحو خصوصی تجلّی می کند (۵۱۳) .

و ذکر شده است که رؤیت خداوند سبحان همانطوری که خودش فرموده اصلا ممکن نیست .

لا تُدْرِکُهُ ٱلْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ ٱلْأَبْصارَ (۵۱۴)

دیده ها او را در نمی یابند لکن او دیده ها را در می یابد .

و عمر بن خطّاب أبوهریره را تکذیب نمود (۵۱۵).

و شعبه می گوید : أبوهریره تدلیس می کرد . یعنی آنچه را از کعب و آنچه از رسول خدا صلّی الله علیه و آله می شنید ، روایت می کرد و بین این دو فرق نمی گذاشت (۵۱۶) .

ثوری می گوید : احادیث أبوهریره را بی اشکال نمی دیدند ، و به تمام احادیث او عمل نمی کردند ، مگر أحادیثی که در وصف بهشت و جهنم یا در ترغیب بر عمل صالح یا نهی از شر روایت کرده بود (۵۱۷).

و علماء در نصوص بسیاری این روایات ساختگی و سازندگان این روایات را به کناری انداخته و قبول نمی کردند .

و می بینیم ابن حجر هیثمی در کتاب صواعق و محبّ طبری در کتاب الرّیاض النّضره و عدّه دیگری از نویسندگان از پیامبر صلّی الله علیه و آله در شأن دوستان خود أحادیثی روایت می کنند ، که گوشها از شنیدنشان ابا می کند

و با منطق صحیح موافقت ندارد ، و همه آن روایات به دروغ بر پیامبر صلّی الله علیه و آله وضع شده است .

و برای کسانی که در اسناد چنین روایاتی تتبع و تحقیق کنند ، به روشنی آشکار می شود که رجال این روایات از دوستان جیره خوار بنی امیّه هستند ، که مشهور به ناصبی بودن و دشمنی با اهل البیت علیهم السّلام می باشند ، و همین گروه برای ارضای شهوات اربابان خود دروغهای بسیاری وارد احادیث نمودند ، که قابل شمارش نمی باشند .

فصل هشتم

جمع آوری حدیث

رسول خدا صلّی الله علیه و آله به جمع آوری و تدوین حدیث نبوی و قرآن اهتمام نمود ، و برای تفسیر قرآن عنایت فوق العاده ای مبذول می داشت .

در حالی که عمر بن الحطّاب « ألخطّاب » به شعر و تدوین آن همّت گماشت و چنین می گفت : شعر را فرا گیرید که در آن محاسنی وجود دارد که مورد طلب است و بدیهائی وجود دارد ، که مورد اجتناب است (۵۱۸) .

و از مغیره بن شعبه « والی کوفه » درخواست کرد اشعاری را که در دوران جاهلیّت و در اسلام سروده شده اند جمع آوری و تدوین نماید(۵۱۹).

و دیدگاه عمر بر تدوین شعر و سوزاندن حدیث نبوی و منع از نوشتن قرآن و تفسیر آن استوار بود .

و اعراب جاهلی در بازار عکّاظ ، اهتمام وافری به شعر داشتند ، و قصیده های ممتاز را در کعبه آویزان می کردند ، لذا دولت عمر به صورتی دقیق تر به این مطلب اهتمام ورزید ، که در تدوین و جمع آوری اشعار جاهلی

و اسلامی نمودار می شد .

و معاویه در پیروی از جای پای أبوبکر و عمر در منع از حدیث پافشاری کرد ، و عبدالله بن عمر] عبّاس [را در صورت بیان حدیث نبوی تهدید به کشتن نمود (۵۲۰) .

و شیوه و روش حزب قریش کافر ، با موضوع حفظ و نشر حدیث نبوی و تدوین آن مبارزه می نمود ، و چنین استدلال می کرد که نبیّ مکرّم صلّی الله علیه و آله مانند اشخاص دیگر خطا و اشتباه می نماید .

و أبوبکر و عمر و عثمان بر همین شیوه و دیدگاه ، سیر کردند ، و احادیث بسیاری نابود شدند ، که از حضور رسول خدا صلّی الله علیه و آله در غار سخن می گفتند .

و به علاوه ، این دیدگاه در ظهور دروغهائی که هیچ واقعیّتی نداشتند کمک شایانی نمود ، که مهمتر از همه و سرآمد آنها حدیث حضور دروغین أبوبکر در غار به شمار می رود .

و اگر أبوبکر و عمر و عثمان تمایل و رغبت به حقیقت و نشر آن داشتند ، اجازه می دادند حقیقت دست بدست گشته و نوشته شود ، لکن آن حقایق را منع کردند ، و در پوشش نهادن بر آنها پافشاری و اصرار ورزیدند ، و چنین عملی را احدی جز انسان وحشت زده از واقعیّات انجام نمی دهد ، و از همین حقایق ، که توسّط فرمان عمر بن الخطّاب محو گردید ، قضیّه « حیّ علی الصّلوه » می باشد که بر ولایت علیّ بن أبی طالب علیه السّلام تصریح می نمود (۵۲۱) .

باب دهم : تلاش برای بدنام کردن اسلام

فصل أوّل

تلاش برای تغییر دین مردم

و رجال حزب قریش در

زمان أبوبکر و عمر و عثمان و معاويه و يزيد و مروان و فرزندان او ، تا جائی که می توانستد جهات دينی و اقتصادی و اجتماعی را تغيير دادند (۵۲۲) . و حتی نماز در وقت خود چنان به تأخير افتاد که حسن بصری به اين سخن اعتراف نمود : اگر اصحاب رسول خدا صلّی الله عليه و آله سر از خاک در آوردند فقط قبله شما را خواهند شناخت(۵۲۳).

و انس ابن مالک نيز در بصره چنين گفت : از چيزهائی که ديدم فقط نماز را شناختم آنهم تضييع شد (۵۲۴) و عبدالله بن عمرو بن العاص نيز همين مطلب را گفت .

و أبوالدّرداء گفت : بخدا سوگند از امر محمّد صلّی الله عليه و آله در آنان چيزی نشناختم مگر آنکه همگی نماز می خوانند (۵۲۵) .

و در بصره ، عمران بن حصين بيست و شش سال بعد از شهادت رسول خدا صلّی الله عليه و آله پشت سر امام علیّ بن أبی طالب نماز خواند ، و سپس گفت : علی عليه السّلام همان نماز محمّد صلّی الله عليه و آله را برگزار کرد ، و مرا به ياد نماز محمّد صلّی الله عليه و آله انداخت (۵۲۶).

و اين جملات مخالفت أبوبکر و عمر و عثمان را با نماز پيامبر صلّی الله عليه و آله بيان می نمايد !

و نسائی در سنن خود می گويد :

آنان بخاطر دوست نداشتن علی عليه السّلام با دين مخالفت کردند ، و قول ابن عبّاس را ذکر کرد که : خداوندا آنان را لعنت کن ، از شدّت بغض به علی عليه السّلام ، سنّت را

ترک کردند (۵۲۷) .

و سندی کلام نسائی را بدون توضیح نگذاشته و از روی استهزاء گفته : « یعنی نسائی حتماً مقیّد به انجام سنّت بود! » (۵۲۸).

ناصبیان با صـدای بلنـد گفتن « بسم الله الرّحمن الرّحیم » را در نماز ترک کردنـد ، چون علی علیه السّلام آن را با صـدای بلند می گفت ، و بر ترک آن سخت گیری کردند ، پس ترک شد (۵۲۹) .

و از همین ناصبیان حجّاج می باشد که مخالفت علی علیه السّلام و پیروان او را با سیره عثمان علنی نمود(۵۳۰) و نماز به همان حال مخالفت با نماز رسول خدا صلّی الله علیه و آله باز گشت .

و تارخ نویسان نقل می کننـد که ، أخطل ، شاعر مسیحی بـدون اذن بر مروان وارد می شـد ، در حالی که جبّه ای از خز به تن داشت و صـلیبی از طلاـ به گردن آویخته بود ، و از ریش او شـراب می چکیـد و از اینکه یک نفر مسیحی ، مسـلمانی را هجو نماید خودداری نمی کرد (۵۳۱) .

و دربـاره فضائل علی علیه السّلام ابن حجر می گویـد : بنی امیّه جـدّیّت کردنـد تا نور فضائل وی را خاموش کننـد ، لکن بجز ظهور و انتشار چیزی بر آن نیفزودند (۵۳۲) .

و خوارزمی به نقل از ابن عبّاس می گوید : اگر تمام نی ها قلم شوند و دریا مرکّب و جن حساب کننده و انس نویسـنده شوند نمی توانند فضائل علی علیه السّلام را شمارش نمایند (۵۳۳).

و ابن أبی الحدید معتزلی می گوید : اگر أمیرمؤمنان به خود و بر شمردن فضائل خود افتخار می

کرد ، و تمام گویندگان فصیح عرب وی را یاری می کردند ، عشری از سخن رسول خدا صلّی الله علیه و آله در حقّ علی علیه السّلام را احصاء و شمارش نمی کردند (۵۳۴) .

پی نوشتها

[۴۸۰] مصنف ابن راهویه ۵۸۶ ج ۲ ، صحیح ابن حبّان ۱۸۰ ج ۱۴ .

[۴۸۱] طبقات ابن سعد ۱۴۷ ج ۸ ، أزواج النّبی و بناته تحت عنوان رضاع ، از همین مؤلف .

[۴۸۲] طبقات ابن سعد ۷۴ ج ۸ ، سیر أعلام النّبلاء ۱۷۹ ج ۲ .

[۴۸۳] طبقات ابن سعد ۱۹۸ ج ۳ .

[۴۸۴] مصدر سابق .

[۴۸۵] تاریخ الإسلام ذهبی ۱۴۹ج ۳ ،ألعقد الفرید ۳۴۷ ج ۴ ، طبقات ابن سعد ۴۵۸ ج ۲ .

[۴۸۶] شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۳۵۸ ج ۱ .

[۴۸۷] شرح نهج البلاغه ، حمیدی ، خصال صدوق ۱۵۷ ، ألإستیعاب ۹۰۶ ج ۳ ، شرح حال عبدالله بن زبیر ، شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۱۶۷ ج ۲ .

[۴۸۸] ألمجالس الفاخره ، شرف الدّین ، ۲۱۸ .

[۴۸۹] شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۳۵۸ ج ۱ .

[۴۹۰] به ج دوّم کتاب ألسّیره النّبویّه از همین مؤلف مراجعه کنید .

[۴۹۱] به ج دوّم کتاب ألسّیره النّبویّه از همین مؤلف مراجعه کنید .

[۴۹۲] ألبدایه و النّهایه ۲۲۲ ج ۳ .

[۴۹۳] مختصر تاریخ دمشق ، ۱۵۰ ج ۳ ، ۳۱ ج ۳۳ .

[۴۹۴] شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۳۵۸ ج ۱ .

[۴۹۵] مختصر تاریخ دمشق ، ابن منظور .

[۴۹۶] مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ۱۵۰ ج

۳ و ۳۱ ج ۳۳ .

[۴۹۷] سیره ابن هشام ۱۲۱ ج ۲ .

[۴۹۸] طبقات المحدثّین بإصبهان ،ابن حبّان ۱۰ ج ۳ .

[۴۹۹] کنز العمّال ۶۸۰ ج ۱۶ ، مختصر تاریخ دمشق ، ۱۵۰ ج ۳ .

[۵۰۰] محاضرات الاُدباء ۲۱۴ ج ۲ ، ألمسائل الصّاغانیه ، شیخ مفید ۳۵ ، صحیح مسلم ، موضوع متعه .

[۵۰۱] محاضرات الاُدباء ۲۱۴ ج ۲ ، ألمسائل الصّاغانیّه ، شیخ مفید ۳۵ ، صحیح مسلم موضوع متعه .

[۵۰۲] کتاب السّنّه عمرو بن أبی عاصم ۵۶۲ ، منتخب مسند عبد بن حمید بن نصر ۳۰ .

[۵۰۳] حلیه الأبرار ، هاشم بحرانی ۱۳۶ ج ۱ .

[۵۰۴] فتح الباری ابن حجر عسقلانی ۳۰ ج ۱۰ ، صحیح مسلم ۸۸ ج ۶ ، و به کتاب : هل اغتیل النّبی محمّد صلّی الله علیه و آله از همین مؤلّف مراجعه کنید .

[۵۰۵] ألمشکاه ۶۱۹ ، ضعیف الجامع الصّغیر ۱۳۲۷ ، ضعیف سنن التّرمذی ، ألألبانی ۴۹۱ سنن ، ترمذی ۲۷۴ ج ۵ .

[۵۰۶] ألکامل ، عبدالله بن عدی ۱۴۲ ج ۴ .

[۵۰۷] سؤالات الأجری ، أبی داود ، سلیمان بن الأشعث ۳۹۹ ج ۱ .

[۵۰۸] ألإمامه و السّیاسه ، ابن قتیبه ۷۳ ج ۱ .

[۵۰۹] تفسیر ابن کثیر ۲۱۷ ج ۱ .

[۵۱۰] ألمعجم الکبیر طبرانی ۲۶۸ ج ۱۲ ، ألأحکام ابن حزم ۱۶۴ ج ۲ ، چاپخانه عاصمه و این عبارت أخیراً از صحیح بخاری حذف شده است .

[۵۱۱] ألإمامه و السّیاسه ، ابن قتیبه ۷۳ ج ۱ .

[۵۱۲] حلیه الأبرار ، هاشم بحرانی ۱۳۶ ج ۱ .

[۵۱۳]

ألمجروحین ، ابن حبّان ۱۴۳ ج ۱ .

[۵۱۴] سوره أنعام ، آیه ۱۰۳ .

[۵۱۵] ألبدایه و النّهایه ۱۱۷ ج ۸ ، تاریخ آداب العرب ۲۸۷ ج ۱ ، شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۳۶۰ ج ۱ .

[۵۱۶] ابن عساکر در کتاب ألبدایه و النّهایه ۱۱۸ ج ۸ ، همین مطلب را ذکر کرده است .

[۵۱۷] ألبدایه و النّهایه ۱۱۸ ج ۸ .

[۵۱۸] زهره الآداب ۵۸ ج ۱ .

[۵۱۹] ألخطط ، مقریزی ۱۴۳ ج ۴ ، ألتّراتیب الإداریّه ۲۵۵ ج ۲ .

[۵۲۰] قاموس الرّجال ۱۷ ج ۹ ، صفیّن ۲۲۰ .

[۵۲۱] شجره طوبی ، حائری ۷۰ ج ۱ ، دیوان أمیر صنعانی ۴۵۶ تا ۴۵۸ .

[۵۲۲] شرح الموطأ زرقانی ، ۲۲۱ ج ۱ ، تنویر الحوالک ، ۹۳ و ۹۴ ج ۱ .

[۵۲۳] جامع بیان العلم ۲۴۴ ج ۲ .

[۵۲۴] جامع بیان العلم ۲۴۴ ج ۲ ألجامع الصّحیح ، ۶۳۲ ج ۴ .

[۵۲۵] مسند احمد بن حنبل ۲۴۴ ج ۶ .

[۵۲۶] مسند احمد ۴۲۸ ج ۴ ، سنن بیهقی ۶۸ ج ۲ .

[۵۲۷] سنن نسائی ۲۵۳ ج ۵ ، سنن بیهقی ۱۱۳ ج ۵ .

[۵۲۸] همان مصدر فوق .

[۵۲۹] تفسیر نیشابوری ، چاپ شده در حاشیه جامع البیان طبری ، ۷۹ ج ۱ .

[۵۳۰] ألکامل فی الأدب ۲۰۷ ج ۱ ، مروج الذّهب ۸۵ ج ۳ ، مکاتیب الرّسول ۶۲ ج ۱ .

[۵۳۱] رجال الکفر و الدّعوه فی الإسلام ، أبوالحسن النّدوی ۳۳ ج ۱ .

[۵۳۲] ألصّواعق المحرقه ۷۲ .

[٥٣٣] ألمناقب الخوارزمی ،

ألطّرائف ، ابن طاووس ۱۳۹ ، نهج الایمان ابن جبر ۶۶۸ ، کشف الیقین علاّمه حلّی ۲ .

[۵۳۴] شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۴۴۹ ج ۲ .

فصل دوّم

تغییر احکام شرعی

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود : من شهر علم می باشم و علی دروازه اوست (۵۳۵) .

و بعد از شهادت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و کنار گذاشتن امام علیّ بن أبی طالب علیه السّلام از خلافت توسّط حزب قریش از نظر احکام شرعی ضعف و ناتوانی شدیدی نمودار گردید . و در کوفه مسلمانان بر نماز نادرست سعد بن أبی وقاص اعتراض کردند . و باز در کوفه عبدالله بن مسعود فتوی داد مرد می تواند با مادر زن خود ازدواج کند ، در صورتی که دختر او را قبل از دخول طلاق دهد ، در حالی که چنین حکمی باطل است .(۵۳۶)

و عمر بن الحطّاب « ألخطّاب » و عبدالله بن مسعود و معاویه احکام ربا را نمی دانستند (۵۳۷) .

و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عمرو بن العاص فتوی دادند : آب دریا در وضو و غسل جنابت کفایت نمی کند (۵۳۸) و این فتوی باطلی می باشد . و عمر پسرش عبدالله را رسوا نمود زیرا بلد نبود زنش را طلاق دهد ، بخاطر آنکه او را در طُهر مُواقعه طلاق داده بود (۵۳۹) و مسلّماً چنین طلاقی صحیح نمی باشد .

فصل سوّم

نابود کردن کتابهای علمی و دینی

أبوبکر و عمر فرمان دادند احادیث پیامبر صلّی الله علیه و آله سوزانده شوند ، اما چنین فرمانی در سوزاندن کتابهای اهل کتاب ندادند .

و از این کتابها می توان به کتابهائی اشاره کرد که مسلمانان در جنگ یرموک بدست آوردند و در دو محموله پر از کتابهای اسرائیلیات خلاصه می شد (۵۴۰) . و أبوبکر و عمر و عثمان و معاویه بر

منع از بیان حدیث نبوی و نوشـتن آن و نابود کردن احادیث نوشـته شده اصـرار شدیدی روا داشـتند ، که این عظیم ترین نقشه حزب قریش برای مبارزه با میراث محمّدی اسلامی به شمار می رود .

و با همین نابود کردن احادیث صحیح توانستند ، عدّه ای را با حدیث دروغین حضور أبوبکر در غار قانع نمایند .

و صـلیبیّون کتابهای اسـلامی را در شام سوزاندند ، و پس از آن کتابها را در طرابلس به آتش کشیدند ، که بالغ بر بیش از سه میلیون جلد کتاب بود (۵۴۱) .

و اسـپانیائی ها کتابهای مختلف مسـلمانان را سوزاندنـد ، و بدون در نظر گرفتن موضوع علمی آنها سوزاندن چنین کتابهائی را از اهداف خود قرار دادند .

و اسـقف تلیـدو « طلیطلیّه » بیش از هشـتاد هزار کتـاب را به آتش کشـید و فرنگیـان بیش از یـک میلیون کتاب را آتش زدند (۵۴۲) .

فصل چهارم

تلاش برای بدنام کردن رسول خدا

قهرمانان جیره خوار داستان سرائی و گفتن روایات دروغین در پی دو هدف در موضوع غار و هجرت سعی و تلاش می کردند :

أوّلاـ : می خواسـتند أبوبکر را به وسـیله تمـام راههـای موجود مکر و حیله در این بـاب محشور نماینـد ، و فرزنـدان و خـدمه و خویشـان و حتی گوسـفندان او را نیز در همین قضـیّه حشـر کننـد ، تا به مناقبی دست یابنـد . و این موضوع به نحوی در اختیار رهبری و کفـایت و رفتارشـان قرار گیرد تا موضوع غار همچون میـدانی باشـد که این قوم در آن بهر نحوی که بخواهنـد بازی کنند ، وبه حساب رسول خدا صلّی الله علیه وآله و باقی صحابه ثبت نمایند .

و

از جمله روایات ساختگی که زهری و استاد وی عروه بن زبیر وضع کردند ، این روایت می باشد : وقتی رسول خدا صلّی الله علیه و آله به مدینه رسید ساکت نشست ، و گروهی از انصار که رسول خدا صلّی الله علیه و آله را ندیده بودند فکر کردند آن حضرت أبوبکر می باشد (۵۴۳) .

و این نفس و بازدم کافرانه ، امتداد همان شیوه حزب قریش است که مبتنی بر مبارزه با رسول خدا صلّی الله علیه و آله به تمام صورتهای ممکن می باشد .

و حدیث دیگری نیز آمده است که : و چون نبیّ خدا محمّد صلّی الله علیه و آله به مدینه رسید ، انصاری که رسول خدا صلّی الله علیه و آله را ندیده بودند به أبوبکر خوشامد می گفتند ، و رسول خدا صلّی الله علیه و آله را تنها گذاشتند ، تا آنکه آفتاب آن حضرت را آزار داد ، پس أبوبکر پیش آمد و با عبای خود سایه بر سر آن حضرت انداخت ، و در این هنگام مردم رسول خدا صلّی الله علیه و آله را شناختند .

در حالی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله مشهورترین انسان شبه جزیره العرب و کشورهای همسایه بود ، که تمام پادشاهان و علماء و عامّه مردم او را می شناختند ، و حضرت خود را به قبائلی که برای حج می آمدند نشان می داد ، و مردم در یمن و مدینه و بحرین و عمّان و نجد و طائف ، به خوبی وی را می شناختند ، لکن أبوبکر مردی گمنام و از بردگان

آزاد شـده عبـدالله بن جذعان و تربیت شده مؤسّـِسه فحشاء او بود که برای مردم مکّه احترامی نداشت ، و مردم شـهرهای دیگر نیز او را نمی شناختند (۵۴۴).

و بر همین اساس همگی انصار در سـقیفه ، زعامت و رهبری أبوبکر را نپذیرفتند ، و جمله پر طنین و مشهور خود را بیان کردند که : لا نبایع الاّ علیّاً یعنی فقط با علی بیعت می کنیم (۵۴۵) .

فصل پنجم

آیا پیامبر در انتخاب اصحاب خود اشتباه کرد ؟

خاتم الأنبیاء صـلّی الله علیه و آله نسـبت به قضیّه انتخاب رفقای راه خود اهتمام میورزید ، و در سالهای عبادت خود در غار نور ، علیّ بن أبی طـالب مصاحب و همراه او بود ، و خداونـد سـبحان را به همراه وی عبادت می کرد ، و در همان مکان علی علیه السّلام با رسول خدا بسر می برد .(۵۴۶)

و در قضیّه هجرت به مدینه رسول خدا صلّی الله علیه و آله بخاطر چند امر نمی توانست علی علیه السّلام را به همراه خود ببرد ، که آن امور در این چند امر خلاصه می شوند :

۱ پیامبر صـلّی الله علیه و آله احتیاج داشت شخصـی در بستر او بخوابد تا کفّار محاصره کننده خانه خود را به اشتباه بیندازد ، و جز علی علیه السّلام کسی نبود که در راه پیامبر صلّی الله علیه و آله حاضر به چنین فداکاری باشد .

۲ پیامبر صـلّی الله علیه و آله اضـطرار داشت علی علیه السّلام را در مکّه باقی بگذارد تا امانت ها را به صاحبانشان برگرداند ، و احدی جز علی نمی توانست به این امر مهم و خطیر قیام نماید .

و رسول خدا احتیاج به مردی شجاع و امین داشت ، تا فاطمه سلام الله علیها را قبل از آنکه گردنکشان مکّه او را به اسارت بگیرند ، و او را گروگانی برای رسیدن به اهداف دشمنانه خویش به شمار آورند ، از مکّه به مدینه بیاورد ، و جز علی علیه السّلام ، هیچ انسانی توان قیام و اقدام به چنین امر دشواری را نداشت .

و پیامبر صلّی الله علیه و آله در حمله طولانی مدّت تبوک بر اصحاب مخلص خود حذیفه بن الیمان و عمّار یاسر اعتماد نمود ، و این دو نفر از جان گذشته در مقابل هجوم توطئه گران بر قتل حضرت که عبارت بودند از أبوبکر و عمر و عثمان و معاویه و عمر بن العاص و مغیره بن شعبه و أبوموسی اشعری و طلحه بن عبیدالله و أبوعبیده بن الجرّاح و عبدالرّحمان بن العوف ، دفاعی جانانه می نمودند (۵۴۷).

و معقول نیست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله أبوبکر را در قضیّه هجرت خود انتخاب کند ، همان مردی که در جنگهای احد و خیبر و هوازن از کنار حضرت فرار کرد ، و در جنگ تبوک برای قتل رسول خدا صلّی الله علیه و آله توطئه چینی کرد (۵۴۸).

و رسول خدا صلّی الله علیه و آله به شخصیّت افراد مردم و اعمال آینده آنها هرگاه می خواست از جانب خداوند سبحان آگاهی داشت . ولی عملا أبوبکر و یاران او در ابتدای سال یازدهم هجری موفّق به قتل رسول خدا صلّی الله علیه و آله شدند . (۵۴۹)

و پیامبر صلّی الله علیه و آله شناخت کاملی

نسبت به اصحاب و جهت گیری و اخلاص آنان نسبت به خود و اسلام داشت ، أبوبکر در اواخر ، بعد از اسلام آوردن پنجاه نفر (۵۵۰) و با فاصله کوتاهی قبل از هجرت ، اسلام آورد . و در دنیا از هیچ رهبر عاقلی معقول نیست درکار مهم و خطیری چون هجرت، بر مردی خالی از اخلاص اعتماد نماید .

و تمام رهبران جهان چه مؤمن و چه غیر مؤمن در جهت انتخاب رفیقان سفر ، خود را به زحمت می انداختند ، و این اهتمام در سفرهای خطیر و مهم بسیاری جدّی می شد ، پس هرگاه رفیق مخلص و با وفا پیدا می کردند ، او را به همراه می بردند و اگر نمی یافتند به تنهائی سفر می نمودند ، و رسول خدا صلّی الله علیه و آله مطلبی را بیان فرمودند ، که به وضوح معرفت وی را به سرنوشت و اعمال آینده مردم آشکار می کند .حضرت فرمودند :

لتحذون حذو الّذین قبلکم من الیهود و النّصاری حذو القذه بالقذه و حذو النّعل بالنّعل فلو دخلوا جحر ضبّ دخلتموه

شما چون یهود و نصارا ، پیش از خود به پیش می روید ، و هر کاری کردند شما هم خواهید کرد

تا جائی که اگر آنان در لانه سوسماری وارد شده باشند ، شما هم وارد می شوید (۵۵۱)

باب یازدهم : قصّه گویان و تحریف حدیث

فصل أوّل

قصّه گویان و نشر أحادیث ساختگی

خواننده این باب اوضاعی را که مسلمانان در قرن أوّل اسلام در آن بسر می بردند ، و جوّ مساعد برای نشر احادیث دروغین مانند حدیث صحبت و همراهی أبوبکر در غار و در هجرت را با رسول خدا صلّی الله علیه و آله

به خوبی در می یابـد . و اکنون سؤال مطرح شـده این است که آیا رخنه کنندگان در اسـلام توانسـتند افکار و احادیث و قصّه های خود را در میراث اسلامی ترویج کنند ؟ و این کار را چگونه و در چه زمانی انجام دادند ؟

این قصّه گویان به عنوان وسیله ای نیرومند در دست دولت قرار گرفتند ، تا دولت اهداف خود را به اثبات رسانده ، و دشمنان خود را متوقّف و افکار خود را ترویـج نمایـد ، و این مطلب به حدّی قوّت گرفت که معاویه در روزی که به جنگ امام حسـن علیه السّلام بسوی کوفه رفت ، همین قصّه گوها را به همراه برد (۵۵۲) .

و این مسأله روشنگر اهمیّت این گروه گمراه و اعتماد معاویه بر این گروه برای محقّق کردن اهداف خویش می باشد .

و کعب الأحبار و تمیم داری و عبدالله بن سـلام از همین قصّه گویان می باشند ، که همیشه مترصّد ضربه زدن به اسلام بودند ، و در همان زمان از مقرّبان جدّی عمر و عثمان بشمار می رفتند (۵۵۳) .

و عمر به اقوال کعب الأحبار عمل می نمود (۵۵۴) .

یهودیان بعـد از اسـلام آوردن ، سـعی در نابود کردن اسـلام نمودند ، و عبدالله بن سـلام از رسول خدا صـلّی الله علیه و آله در خواست کرد تـا بر روز شـنبه باقی بمانـد ، و در نماز از توراه قرائت کنـد ، و پیامبر صـلّی الله علیه و آله به او اذن و اجازه نـداد (۵۵۵) .

و این قصّه گویان بسیار شدند ، و از جمله آنها عبید بن عُمر می باشد .

و

معاویه بعد از نماز صبح به همین قصّه گوها گوش فرا می داد ، و پای منبر آنان می نشست . و عمر بن عبدالعزیز نیز بر همین شیوه پیش رفت ، و قصّه گوی او محمّد بن قیس بود (۵۵۶) وتبیع بن عامر پسر زن کعب الأحبار یهودی نیز از همین قصّه گویان بود(۵۵۷) . و أبوهریره شاگرد کعب الأحبار قصّه گو بود . و مادر حسن بصری برای زنان قصّه می گفت (۵۵۸) .

و این قصّه گویان در مساجد مسلمین پراکنده شدند (۵۵۹) .

و مادر امام أبوحنیفه گفتار قصّه گو را بر فتوای پسرش ترجیح می داد (۵۶۰) ، در حالی که خداوند سبحان با قصّه گویان دروغگو مبارزه نمود و چنین فرمود :

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْکَ أحْسَنَ الْقَصَصِ بِما أوْحَيْنا إلَيْکَ هذَا الْقُرْآنَ

وَ إنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلِينَ(۵۶۱)

ما بهترین حکایات را بوحی این قرآن بر تو می گوئیم ، هر چند

پیش از این وحی از آن آگاه نبودی .

و رسول خدا صلّی الله علیه و آله کار قصّه گویان را ناپسند شمرد ، و چنین فرمود : بعد از من قصّه گویانی بوجود می آیند که خداوند تعالی نگاه رحمت به آنان نمی کند (۵۶۲).

و أمیرمؤمنان علی علیه السّلام به یک نفر قصّه گو فرمود : آیا فرق ناسخ را از منسوخ می شناسی ؟ .

گفت : نه !

علی علیه السّلام فرمود : تو أبو اعرفونی (۵۶۳) می باشی (۵۶۴) .

و اصحاب که در ضمن آنها عبدالله بن مسعود است این قصّه گویان را تکذیب نمودند (۵۶۵) .

و احمد ابن حنبل قصّه گویان را تکذیب نمود (۵۶۶) .

و شعبی از تکذیب کنندگان

قصّه گویان بود (۵۶۷) .

و از دروغهای این قصّه گویان می توان به قصّه غرانیق و قصّه داود و أوریا (۵۶۸) اشاره نمود .

فصل دوّم

نقش کعب الأحبار در تحریف سیره و حدیث

عمر بن الحطّاب (الخطّاب) محبوبترین مسلمان برای یهودیان بود! (۵۶۹)

و این رابطه از هر دو طرف تقویت پیدا کرد . و به همین جهت کعب در زمان عمر اسلام آورد .

او زمانی که می خواست به بیت المقدّس برود از حجاز و شام عبور کرد تا به اوضاع آنجا پی ببرد ، و چون گذرش به مدینه افتاد عمر نزد وی آمد و گفت : ای کعب اسلام بیاور .

کعب گفت : آیا شما در کتاب خود نمی خوانید که :

«مَثَلُ الَّذینَ حُمِّلُواالتَّوْراهَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوها کَمَثَلِ الْحِمارِ یَحْمِلُ أسْفاراً(۵۷۰)

وصف حال آنان که تحمّل (علم) توراه کرده و خلاف آن عمل نمودند و در مثل به الاغی ماند که بار کتابها بر پشت کشد

و من توراه را تحمّل کرده و ترک نمودم ، سپس از آنجا خارج شد و به حمص رفت (۵۷۱) . و کعب با معاویه بن أبی سفیان والی شام ملاقات کرد ، و در آنجا توافق کاملی بین آن دو حاصل شد ، که کعب اسلام خود را اعلان کند تا بتواند به آسانی اهداف یهودی خود را تطبیق دهد .

و روابط این دو نفر قدیمی بود زیرا قبل از فتح مکّه و در همان زمان همکاری علنی بین گردنکشان مکّه و یهود برای مبارزه با اسلام ، معاویه در یمن (۵۷۲) بسر می برد ، و از همان جا نامه ای برای پدرش أبوسفیان فرستاد و در آن ، وی را از

عاقبت مسلمان شدن ترسانید ، و در آن نامه آمده است که ای صخر (أبوسفیان) مبادا روزی اسلام بیاوری ، و بعد از کسانی که در جنگ بدر تکه تکه شدند رسوایمان کنی (۵۷۳) .

پس از آن کعب به مدینه بازگشت ، و بعد از قبول نکردن دعوت سابق و علنی عمر بن الحطّاب (ألخطّاب) این بار اسلام آوردن خود را اعلان کرد ، و از همان روز بین معاویه بن أبی سفیان و کعب الأحبار برای تسلّط بر حکومت اسلامی و نابود کردن میراث آن و بازگشت یهود به فلسطین ، همکاری و توافق واضحی شروع شد (۵۷۴) .

و در زمان عمر بن الحطّاب (ألخطّاب) عدّه ای از یهودیان به دروغ ادّعای اسلام می نمودند ، که أوّلین آنها کعب الأحبار و بعد از او عبدالله بن سلام و ولید بن عقبه بن أبی معیط (۵۷۵) و زید بن ثابت و محمّد بن مسلمه (۵۷۶) می باشند .

و کعب سعی کرد به عمر تقرّب پیدا کند لذا به عمر چنین گفت : ای أمیرمؤمنان آیا در خواب چیزی می بینی ؟

عمر با تندی کعب را از این سخن بازداشت . پس کعب گفت : ما مردی را می شناسیم که امر امّت را در خواب می بیند (۵۷۷) .

و کعب الأحبار نمونه و مصداق این دو آیه قران است :

وَدَّ کَثیرٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ لَوْ یَرُدُّونَکُمْ مِنْ بَعْدِ إیمانِکُمْ کُفّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ (۵۷۸)

بسیاری از اهل کتاب میل و آرزو دارند شما را بکفر برگردانند (۵۷۹) به سبب رشك و حسدی

که در طبیعت خود بر ایمان شما می برند ، پس از آنکه حق بر آنها آشکار شد .

و آیه

يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ(۵۸۰)

ای اهل کتاب چرا حق را به باطل مشتبه می سازید و حق را کتمان می کنید در صورتیکه به حقانیّت آن آگاهید.

و از همان زمان ، همکاری جدّی بین کعب و عمر و معاویه شروع شد ، و کعب در سال هفدهم هجری بعد از فتح شام و تعیین معاویه بر ولایت آن شهر و ملاقات با معاویه در شام و توافق آن دو بر بازگشت کعب به مدینه و اعلان دروغین مسلمان شدن ، مسلمان شد .

و در عمل کعب الأحبار از شام به مدینه بازگشت و اسلام خود را علنی نمود .

کعب الأحبار دارای شخصیّت با ذکاوت و تمایلاتی شیطانی بود ، و در ابتداء این حبر اعظم ، دین محمّد صلّی الله علیه و آله را نپذیرفت ، و با آن معارضه و مبارزه نمود ، و چون اسلام در جبهه شام پیروز شد ، و مسلمانان فلسطین را فتح نموده ، و از تسلّط روم آزاد کردند ، کعب از غفلت خود بیدار شد یا به عبارت بهتر ، کعب این فرصت بدست آمده را غنیمت شمرد . زیرا مسلمانان ساده و بی آلایش بوده و به خاطر دیندار بودن ، سخت گیری نمی کردند . لذا بازگشت یهودیان به فلسطین که به امر رومیان از آنجا رانده شده بودند آسان و ممکن می گردید ! و از طرفی مسیحیان بر شام سلطه ای نداشته ، و قدرتی بر

آزار و شکنجه یا باز داشتن یهودیان از داخل شدن به بیت المقدّس را چون گذشته نداشتند . و سبب دیگر در این فرصت طلائی رسیدن معاویه بن أبی سفیان به منصب والی اسلامی در شام بود . و معاویه و أبوسفیان هر دو نزد یهودیان مشهور به کفر بوده و رابطه پایدار و محکمی با آنان داشته اند .

و سبب دیگر آن بود که یهودیان رغبتی بر ماندن در حجاز نداشتند زیرا در نظرشان حجاز تقدّس خاصّی نداشت و خیرات زیادی هم نداشته و در آنجا حرکاتشان هم مدّ نظر قرار می گرفت .

و بعد از پیروزی پیامبر صلّی الله علیه و آله بر آنان در جنگ های مختلف منابع مالی آنان اندک وزمینهایشان نیز محدود و کوچک گردید ، و از طرفی عمر بن الحطّاب(الخطّاب) بر خلاف پیامبر صلّی الله علیه و آله به توراه و یهودیان احترام می گذاشت ، و در شنیدن اخبار کتابهای یهودیان درباره گذشته و حال و آینده رغبت داشت .

و علماء و محقّقان اسلام آوردن کعب الأحبار را در زمان عمر تأیید کرده اند (۵۸۱) و کعب با وجود آنکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله را ندیده بود ، و نسبت به آن حضرت و اسلام بغض و کینه شدیدی داشت ، لکن دنیا را با احادیث خود که از هیچ گونه صحّتی برخوردار نبود پر کرد .

ذهبی در کتاب تذکره الحفّاظ می گوید : در زمان دولت أمیرالمؤمنین عمر ، کعب الأحبار از یمن به مدینه آمد ، و صحابه و دیگران از او اخذ حدیث می کردند ، و جماعتی از

تابعین از وی روایت می کردند ، و بعد از آنکه شام و سایر بلاد اسلامی را با روایات و قصّه های خود که از أخبار « یهودیّت » استمداد می گرفت پرکرد ، همانطوری که تمیم داری در اخبار نصرانیّت انجام می داد ، در سال ۳۳ هجری در حمص درگذشت .

و از دیگر کسانی که به دروغ اسلام آوردند عبدالله بن سلام حبر بود (۵۸۲) که اسلام او چون اسلام کعب الأحبار دروغین بود ،و هیچ یک از قدما کعب الأحبار را توثیق نکرده است (۵۸۳) .

فصل سوّم

انگیزه های عمر در استخدام کعب و تمیم و امثال آنها

و عمر بن الحطّاب (الخطّاب) به خاطر اسباب متعدّدی ناگزیر به استفاده از کعب الأحبار و تمیم داری و عبدالله بن سلام گردید ، که می توان به اسباب زیر اشاره نمود :

۱ آنان ادّعا می کردند اسلام آورده اند و تصریح می کردند ، که تمام علوم اهل کتاب را دارا می باشند .

۲ گفتار فریبنده کعب که می گفت : هیچ چیزی وجود ندارد مگر آنکه در توراه نوشته شده است (۵۸۴) .

۳ بعضی از أحبار و راهبان دارای هوش و ذکاوتی بالاتر از هوش و ذکاوت اندیشمندان قریش بودند ،که همین باعث شد عمر و دیگران با کمال تقدیر و احترام با آنان نگاه کنند .

۴ سؤالهای بسیاری که از طرف مردم بر عمر سرازیر می شد ، او را در وضعیّت سختی قرار می داد ، زیرا به علوم دین آشنا نبود ، به همین جهت ناگزیر شد برای پاسخ به این سؤالات بسیار و مشکل این گروه را برای پاسخگوئی روانه کند .

و این مطلب

علّت اقـدام تمیم را به گفتن قصّه هـا در مسـجد النّبی صلّی الله علیه و آله و خوانـدن خطبه ، در هر جمعه را (۵۸۵) تفسیر می نماید (۵۸۶) .

و اضـطرار و ناچاری عمر در پرسـیدن از امام علی علیه السّلام برای حلّ بعضی از معضلات و مشکلات دینی و علمی و قضائی گویـای حقیقت این موضوع می باشـد ، و به خوبی خلاـء بزرگی را که دراثر دور نمودن اهـل البیت علیهم السّلام یا ثقل دوّم بوجود آمده بود ، آشکار می نماید .

۵ رفت و آمـدهای عمر با اهل کتاب قبل از اسـلام و در زمان رسول خـدا صلّی الله علیه و آله برای بـدست آوردن بسـیاری از مزایا برای عمر ، استخدام این گروه را که بعداً اسلام آوردند ، بسیار آسان نمود .

۶ عمر تمایل داشت مردم هوشمند و زیرک را استخدام کند ، زیرا فکر می کرد فاسق قویّ بهتر از مؤمن ضعیف است (۵۸۷) .

۷ پیمـان قریشـی یهودی از قبل موجود بود ، و بعـد از داخل شـدن منافقانه کفّار در اسـلام ، این پیمان به پیمان منافقین با یهود تبدیل شد . زیرا یهودیان برای مبارزه با مسلمانان در مکّه با أبوسفیان و در مدینه با زعیم منافقین ابن أبی پیمان بسته بودند .

و بعد از فتح مکّه ، یهودیان با رجال حزب قریش برای تسلّط بر خلافت اسلامی پیمان بستند .

و بعد از تسـلّط حزب قریش بر خلافت ، یهودیان ، عمر را بر أبوبکر و سایر مسـلمانان ترجیح می دادند (۵۸۸) و او را در نقشه هدفدار کشتن أبوبکر یاری دادند ،

و موفّق هم شدنـد . و بر امتیـاز موعظه دینی در مسـجد پیـامبر صـلّی الله علیه و آله دست یافتنـد ، امـا چون مردم بر عمر خشـم گرفتنـد ، یهودیان سـعی کردنـد گام دیگری بردارند لذا از طرف عمر با امویان برای رساندنشان به قدرت و باز گرداندن تمام امور به مرحله قبل از اسـلام پیمان بسـتند ، و در این گام نیز موفّق شدند (۵۸۹) . پس مسـلمانان وضعیّت را درک نموده ، و به عثمان لقب نعثل (۵۹۰)یهودی دادند ، و او را کشتند و در حش کوکب که گورستان یهودیان بود دفن کردند (۵۹۱) .

فصل چهارم

چه کسی از کعب خواست در مدینه بماند ؟

أوّلین شخصـی که از کعب الأحبار خواست تا در مدینه ساکن شود خلیفه دوّم عمر بن الخطّاب بود . عمر از کعب خواست در مدینه بماند ، و دائماً در مجلس ، کعب را به خود نزدیک می کرد ، و به عنوان عالم دینی معرفی می نمود (۵۹۲) .

و بعد از آنکه عمر اهل البیت علیهم السّـلام را به عنوان مرجع دینی و فقهی کنار گذاشت ، و به حاشیه برد ، از کعب الأحبار و دیگران درخواست کرد تا به جای اهل البیت علیهم السّـلام بنشینند و زمان عمر، بخاطر به شهادت رساندن رسول خدا صلّی الله علیه و آله و عزل اهل البیت علیهم السّـلام ، شاهد اختلال بزرگی در مرجعیّت بود . و این مطلب همان چیزی بود که عمر را بر آن داشت تـا کعب را در مـدینه نگهـدارد . و به همراه خود به شـام بـبرد ، و برایش مجـالس موعظه برپـا نمایـد تـا از وجود او استفاده شود .

و عمر

مـدّتی به خواندن توراه مأنوس شد ، و سـعی کرد در مقابل پیامبر صـلّی الله علیه و آله توراه بخواند ، اما پیامبر صـلّی الله علیه و آله غضـبناک شدند و چون عمر متوجّه غضب آن حضـرت نشد ، أبوبکر ناچار گردید به عمر چنین بگوید : مادرت به عزایت بنشـیند ، آیا به چهره رسول خدا صلّی الله علیه و آله نگاه نمی کنی ؟ عمر گفت : از غضب خدا و رسول او به خدا پناه می برم .

پس حضـرت صـلّی الله علیه و آله فرمود : من توراه را برای شما به صورتی سفید و پاکیزه و بی آلایش آوردم ، از آنان درباره چیزی سؤال نکنید زیرا آنان شـما را هدایت نمی کنند ، و خود گمراه گردیدند ، و محقّقاً اگر موسـی علیه السّلام در میان شما زنده بود ، بر او حلال نبود مگر آنکه از من پیروی کند (۵۹۳) .

و با وجود غضب پیامبر صـلّی الله علیه و آله بر عمر و خواسـتن حضـرت صـلّی الله علیه و آله از مسلمانان که از یهودیان درباره چیزی سؤال نکنند ، عمر در زمان خلافت خود دو لنگه درهای سؤال را از یهودیان باز نمود .

و کعب مرجع مهم مسـلمانان گردیـد ، که دربـاره هر مسـأله ای از توحیـد گرفته تـا معاد و آخرت از او سؤال می کردنـد ! در همین فصـل به سؤالهـای فراوان عمر از کعب پی خواهیم برد . و با وجود آنکه ابن عوف حـدیثی از پیامبر صـلّی الله علیه و آله ذکر نمود ، که در آن حدیث امثال کعب را به فریب کاری

و حیله گری توصیف (۵۹۴) می کرد ، لکن عمر به کعب اجازه داد در مسجد النّبی صلّی الله علیه و آله مشغول قصّه گوئی شود . و از آن پس آن چنان احادیث کعب و تمیم داری منتشر گردیدند ، که این دو بجای اهل البیت علیهم السّلام به ثقل دوّمی در کنار قرآن کریم تبدیل شدند . در حالی که این مطلب مخالف قول معروف عمر است که می گفت :

« حسبنا کتاب الله » یعنی فقط کتاب خدا ما را بس است .

و عمر به واسطه کعب و تمیم موفّق شد از سؤالات بسیاری که مسلمانان از وی پرسیده بودند نجات یابد .

و راه دیگری که عمر برای فرار از سؤالها در پیش گرفت ، منع کردن از این سؤالها بود ، چه سؤالها از تفسیر قرآن باشد یا از عقاید دینی و همانطوری که در جای خود گفته ایم عمر مردی را که درباره تفسیر قرآن سؤال کرد کتک زد (۵۹۵) . در حالی که علی علیه السّلام به مردم می فرمود : از من سؤال کنید به خدا سوگند از من سؤال نمی کنید از چیزی که تا روز قیامت باشد ، مگرآنکه پاسخ آنرا بگویم ، درباره کتاب خدا سؤال کنید ، به خدا سوگند آیه ای نیست ... و چون صبیغ بخاطر سؤال خود درباره آیه « والذّاریات ذرواً » روزهای متعدّدی از خلیفه به شدّت کتک خورده بود ، ابن کوّاء (۵۹۶) از امام علی علیه السّلام درباره آیه و الذّاریات ذرواً سؤال کرد . و تصوّر می کرد علی علیه السّلام نیز همانند عمر که سؤال

کننـده را به شدّت کتک زد و از سؤال او منع نمود ، جواب خواهد داد . پس علی علیه السّلام فرمود : ذاریات بادهائی هسـتند که گندم و جو را وقتی می رسند به حرکت در می آورد .

ابن کوّاء گفت : معنی و الجاریات یسراً چیست ؟

حضرت فرمود : کشتی ها !

ابن کوّاء گفت : معنی المقسّمات أمراً چیست ؟

علی علیه السّلام فرمود : ملائکه (۵۹۷) .

و از جمله اسـبابی که موجب توجّه خلیفه و اهتمام او به کعب و تمیم داری و عبدالله بن سلام شد آن است که : عربهای قبل از اسـلام به یهودیـان و مسـیحیان ، چـون صـاحب فرهنـگ و دین بودنـد تـوجّه می کردنـد و همین توجّه در بعضـی از مسـلمانان اسـتمرار یـافت ، همـانطوری که عمر اندیشـمندان حیله گر را بخود نزدیـک می کرد ، و بـا آنها مشورت می نمود و از رأیشان اسـتفاده می کرد . و کعب یکی از همین اندیشـمندان بود که در کنـار ابن العاص و مغیره و معاویه و عبـدالله بن أبی ربیعه قرار می گرفت .

و این حیله گران شـریعت را تحریـف کرده و فتنه هـا را رواج داده ، و فسـاد را منتشـر کرده و شـهرها را تخریب نمودنـد . زیرا اساس انهدام اسلام را از نظر سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی پی ریزی کرده بودند .

پی نوشتها

[۵۳۵] تهذیب الکمال ۷۷ ج ۱۸ ، تذکره الحفّاظ ۱۲۳۱ ج ۴ ، تاریخ دمشق ۳۸۷ ج ۴۲ ، اُسد الغابه ، ۲۲ ج ۴ .

[۵۳۶] ألسّنن الکبری ، ۱۵۹ ج ۷ ، ألمنصف صنعانی ، ۲۷۳ و

۲۷۴ ج ۶.

[۵۳۷] ألمصنف صنعانى ، ۱۲۳ ۱۲۶ ج ۸، ألسّنن الکبرى ، ۲۳ ج ۳ ، مجمع الزّوائد ، ۲۸۲ ج ۵ و ۱۱۶ ج ۴ .

[۵۳۸] ألمغنى ابن قدامه ۸ ج ۱ ، نيل الأوطار ۲۰ ج ۱ ، ألجامع لأحکام القران ۵۳ ج ۱۳ ، ألمنصف ، صنعانى ۹۳ ج ۱، ألمحلّى ، ابن حزم ۲۳۱ ج ۱، ألمنصف ابن أبى شيبه ۸۸ ج ۱ .

[۵۳۹] مسند احمد ۵۱ ، ۶۱ ، ۶۴ ، ۷۴ ، ۸۰ ، ج ۲ صحيح بخارى ۷۶ ج ۸ ، ألصّواعق المحرقه ۶۲ ، صحيح مسلم ۱۸ ج ۴ .

[۵۴۰] ألإسرائيليات و اثرها فى کتب التّفسير ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۱۱۱ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۵۳ ، ۲۰۷ ألبدايه و النّهايه ۲۴ ج ۱ ، تذکره الحفّاظ ۴۲ ج ۳ ، تفسير القرآن العظيم ۱۰۲ ج ۳ .

[۵۴۱] تاريخ التّمدن الإسلامى ۵۱ ج ۳ .

[۵۴۲] ألتّراتيب الإداريّه ۴۵۴ ج ۲ .

[۵۴۳] ألمنصف ۳۹۶ ج ۵ ، حديث خيثمه بن سليمان ۱۳۵ .

[۵۴۴] به موضوع منزلت و شأن أبوبکر در همين کتاب مراجعه کنيد .

[۵۴۵] تاريخ طبرى ۴۴۳ ج ۲ ، تاريخ ابن أثير ۳۲۵ ج ۲ ، تارخ يعقوبى ۱۲۳ و ۱۴۰ ج ۲ .

[۵۴۶] شرح نهج البلاغه ، ابن أبى الحديد ۲۴۸ ج ۱۳ .

[۵۴۷] ألمحلّى ، ابن حزم أندلسى ۲۲۵ ج ۱۱ ، تفسير ابن کثير ۶۰۵ ج ۲ ، چاپ دار احياء التّراث العربى بيروت ، منتخب التّواريخ ، خراسانى ۶۳ .

[۵۴۸] همان مصدر .

[۵۴۹]

به کتاب هل اغتیل النّبی صلّی الله علیه و آله از همین مؤلّف مراجعه شود .

[۵۵۰] ألبدایه و النّهایه ۳۸ ج ۲ ، تاریخ طبری ۶۰ ج ۲ .

[۵۵۱] علل الشّرایع ، شیخ صدوق ۲۰۹ ج ۱ ، ألسّقیفه ، سلیم ابن قیس ۱۶۳ ، مدینه المعاجز هاشم بحرانی ۱۰ ج ۲ .

[۵۵۲] تاریخ بغداد ۲۰۸ ج ۱ ، سیره أعلام النّبلاء ۱۴۶ ج ۳ .

[۵۵۳] به کتاب هل اغتیل أبی بکر و السّیّ......عائشه از همین مؤلّف مراجعه شود .

[۵۵۴] تاریخ بغداد ۵۲ ج ۱ .

[۵۵۵] ألسّیره الحلبیّه ۲۳۰ ج ۱ .

[۵۵۶] ألقصاص و المذکّرین ۳۳ ،ألتّراتیب الإداریه ۳۴۸ ج ۲، ألجرح و التّعدیل ۶۳ ج ۸ ، ألتّاریخ الکبیر ۲۱۲ ج ۱ ، تاریخ ابن معین ۱۶۶ .

[۵۵۷] تهذیب الکمال ۳۱۴ ج ۴ .

[۵۵۸] ألتّراتیب الإداریه ۳۳۸ ج ۲ .

[۵۵۹] ألقصاص و المذکّرین ۱۶ .

[۵۶۰] ألقصاص و المذکّرین ۹۰ ، تاریخ بغداد ۳۶۶ ج ۳ .

[۵۶۱] سوره یوسف ، آیه ۳ .

[۵۶۲] کنز العمّال ۱۷۲ ج ۱۰ .

[۵۶۳] ظاهراً به کسی گفته می شود که می خواهد خود را مطرح کند .

[۵۶۴] کنز العمّال ۱۷۱ ج ۱۰ ، ربیع الأبرار ۵۸۸ ج ۳ .

[۵۶۵] مجمع الزّوائد ، هیثمی ۱۸۹ ج ۱ .

[۵۶۶] ألقصاص و المذکّرین ۹۰ ، طبقات الحنابله ۲۵۳ ج ۱ ، تاریخ بغداد ۳۶۶ ج ۳ .

[۵۶۷] ألسّنّه قبل التّدوین ۲۱۱ .

[۵۶۸] ألقصاص و المذكّرين ۸۵ .

[۵۶۹] تفسير ابن كثير ، ۲۰۵ ج ۱ .

[۵۷۰] سوره جمعه ، آيه ۵

.

[۵۷۱] ألدّر المنثور ۱۶۹ ج ۲ ، سوره نساء ، ۴۷ .

[۵۷۲] محل زندگی کعب .

[۵۷۳] شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۱۰۲ ج ۲ .

[۵۷۴] به کتاب ألمفاخرات زبیر بن بکّار و کتاب أضواء علی السّنه المحمّدیّه ، نوشته عالم ألأزهر ، محمود أبوریّه مراجعه کنید .

[۵۷۵] مروج الذّهب مسعودی ۳۳۶ ج ۳ .

[۵۷۶] به کتاب : صحابه بثوب الإسلام ، از همین مؤلف مراجعه نمائید .

[۵۷۷] مختصر تاریخ دمشق ، ابن منظور ۲۸۷ ج ۱۸ .

[۵۷۸] سوره بقره ، آیه ۱۰۹ .

[۵۷۹] بعد از آنکه ایمان آوردید .

[۵۸۰] سوره آل عمران ، آیه ۷۱ .

[۵۸۱] ألدّر المنثور ، سیوطی ۱۶۹ ج ۲ .

[۵۸۲] او از یهودیان بنی قینقاع مدینه بود ، و گفته شده است دو سال قبل از وفات پیامبر صلّی الله علیه و آله به دست آن حضرت اسلام آورد . برقی در اصابه ، همین مطلب را نقل کرده ، ابن حجر ۳۲۰ ج ۲ ، و ظاهراً اصحاب ، همانطوری که خبر زیر دلالت می کند به سخن او گوش فرا نمی دادند . عبدالله بن سلام نزد عثمان که از هرطرف محاصره شده بود آمد ---- پس عثمان گفت : چرا آمدی . گفت : برای یاریت آمده ام ، عثمان گفت : نزد مردم برو و آنها را از من دور کن زیرا اگر خارج شوی بهتر از آن است که نزد من باشی . پس عبدالله خارج شد و گفت : در جاهلیّت اسم من فلان بود و رسول خدا صلّی الله علیه و

آله مرا عبدالله نامید ... خدا را خدا را در این مرد مبادا او را بکشید ، بخدا سوگند اگر او را بکشید ملائکه همسایه خود را می رانید و شمشیر در نیام خدا برایتان از نیام کشیده می شود و تا روز قیامت در نیام نخواهد رفت ، پس مردم فریاد بر آوردند که : یهودی را بکشید و عثمان را بکشید ، اسد الغابه ابن أثیر ۲۴۶ ج ۳ ، و در اینجا ملاحظه می کنیم که صحابه شهادت دادند ابن سلام هنوز بر یهودیّت خود باقی است و از طرفی عثمان از ماندن ابن سلام در خانه خود ترسید ، زیرا مسلمانان هیچ اعتمادی بر وی نداشتند و عبدالله بن سلام در فتح بیت المقدّس همراه عمر بود ، مختصر تاریخ دمشق ابن منظور ۲۴۶ ج ۲ ، بنابراین عبدالله بن سلام و کعب الأحبار هر دو همراه عمر در سفر به شام بودند .

[۵۸۳] به کتابهای ألدّر المنثور ۱۶۹ ج ۲ ، و ضحی الإسلام ۹۷ ج ۲ ، و اضواء علی السّنه المحمّدیّه ۱۴۸ و سیر أعلام النّبلاء ، ذهبی ۴۹۰ ج ۳ و تاریخ أبی زرعه ۵۴۴ ج ۱ ، و سنن بخاری ۲۸۱ و ۲۸۲ ج ۱۳ مراجعه کنید .

[۵۸۴] أضواء علی السّنه المحمّدیّه ، محمود أبوریّه ۱۶۵ .

[۵۸۵] قبل از خطبه نماز جمعه .

[۵۸۶] تاریخ المدینه المنوّره ، ابن شبه ۷ ، ۸ ، ۱۱ ج ۱ چاپ مکّه مکرّمه ، الإصابه ، ابن حجر ، ۲۵۶ ج ۱ ، ألإستیعاب در حاشیه اصابه ، ابن عبدالبرّ ۱۸۴ ج ۱ .

[۵۸۷] ألإستیعاب

، ابن عبدالبرّ ۴۷۲ ج ۳ .

[۵۸۸] تفسیر ابن کثیر ، ۲۰۵ ج ۱ .

[۵۸۹] به کتاب : هل اغتیل النّبی محمّد صلّی الله علیه و آله و کتاب : اغتیال الخلیفه أبوبکر ، از همین مؤلّف مراجعه کنید .

[۵۹۰] پیر خرفت .

[۵۹۱] تاریخ طبری ، ۱۴۳ ج ۵ ، ألملل و النّحل شهرستانی ۹۲ ، مجمع الزّوائد ۹۵ ج ۹ ، ألفتنه ، سیف بن عمر ۸۴ .

[۵۹۲] ألطبقات الکبری ، ابن سعد ۳۵۸ ج ۲ چاپ بیروت .

[۵۹۳] سنن الدّارمی ۱۱۵ ج ۱ ، چاپ دمشق ، مسند احمد ۳۸۷ و ۴۷۰ ج ۳ .

[۵۹۴] مختصر تاریخ دمشق ، ابن منظور ۱۸۶ ج ۲ .

[۵۹۵] العمّال ۱۵۰ ج ۲ ، حدیث ۴۱۶۹ ، ألمصاحف ، ابن الأنبار ، و نصر المقدسی فی الحجّه .

[۵۹۶] که بعداً از خوارج شمرده می شد .

[۵۹۷] کنز العمّال ۳۵۷ ج ۲ ، تفسیر ابن کثیر ۲۳۱ ج ۴ ، چاپ مصر ، فتح الباری ۲۲۱ ج ۱۰ ، چاپ مصر ، تفسیر طبری ۱۱۶ ج ۲۶ ، چاپ مصر با افست بیروت .

فصل پنجم

مرجعیّت قصّه گویان

مرجعیّت دینی منبع بیان قوانین الهی و احکام شرعی تکلیفی و وضعی است ، و مرجع حلّ مشکلات قضائی و سیاسی و اجتماعی می باشد . و مقصود از مرجعیّت دینی آن نیست که بتواند در مقابل نصوص و متون الهی اجتهاد نماید ، بلکه مرجعیّت قادر است از قرآن و احادیث شریفه نص و حکم الهی را بدست آورد .

زیرا قرآن کتاب خداست و چون پیامبر صلّی الله علیه و آله از روی

هوای نفس سخن نمی گفت ، بلکه سخنان او مایه از وحی می گرفت ، حدیث هم بر این اساس ، کلام خدا محسوب می شود . و مرجعیّت اهل البیت علیه السّلام نیز با کلام خداوند سبحان ثابت می شود . خداوند فرمود :

إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاهَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاهَ وَ هُمْ راكِعُونَ(۵۹۸)

همانا سرور شما خداوند است و پیامبر او و مؤمنانی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند

و سخن پیامبر صلّی الله علیه و آله که فرمود :

انّی تارک فیکم الثّقلین ، کتاب الله و عترتی اهل بیتی ، و أحدهما أکبر من الآخر ، لن تضلّوا إن تمسّکتم بهما ، و انّهما لن یفترقا الیّ یردا علیّ الحوض یوم القیامه (۵۹۹)

در میان شما دو وزنه گرانبها را به یادگار گذاشته ام یکی کتاب خدا و دیگری عترتم که اهل بیت من می باشند ، و یکی از آنها از دیگری بزرگتر است ، اگر به آن دو وزنه تمسّک کنید هرگز گمراه نمی شوید و آن دواز همدیگر جدا نمی شوند تا روز قیامت در حوض بر من باز گردند

بنابراین ثقل اهل البیت علیهم السّلام طبق این نصّ صریح ، مساوی با ثقل قرآن است ، زیرا آنان مفسّران واقعی قرآن و بیان کننده حدیث صحیح می باشند . و هدایت و قرار گرفتن در صراط مستقیم مشروط به تمسّک به آن دو ، و گمراهی و انحراف مقرون به دوری از آن دو می باشد . و عمر این ولایت را در روزی که با یک نفر أعرابی

در بیان منزلت و مقام علی علیه السّلام صحبت می کرد بیان نمود و گفت : او مولای هر مرد و زن مؤمن است وکسی که علی مولای او نباشد مؤمن نیست (۶۰۰) . و در قرآن مجیدآمده است که :

أَلنَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ(۶۰۱)

پیامبر صلّی الله علیه و آله نسبت به مؤمنین اولای به نفس است

و همسران او مادران آنها می باشند .

و رسول خدا صلّی الله علیه و آله در خطبه غدیر خم فرمود :

آیا نمی دانید که من نسبت به مؤمنین اولی به نفس می باشم ؟

مسلمانان گفتند : آری ! حضرت فرمود : هر که من مولای اویم این علی مولای اوست (۶۰۲) و پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود :

از علی چه می خواهید ؟ از علی چه می خواهید ؟ علی از من و من از علی می باشم ، و او ولیّ هر مؤمن بعد از من است (۶۰۳) و در قرآن کریم آمده است که :

وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئولُونَ (۶۰۴)

و تفسیر آیه آن است که آنها درباره ولایت علیّ بن أبی طالب علیه السّلام مورد سؤال واقع می شوند (۶۰۵) .

و سخن خداوند عزیز عظیم که فرمود : أَلنَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ و این سخن مطلق است یعنی پیامبر صلّی الله علیه و آله در تمام امور دینی و دنیائی بر سایر مؤمنین اولویّت دارند ، و این منزلت و مقام را علیّ بن أبیطالب علیه السّلام به سبب این گفته پیامبر صلّی الله علیه و آله که فرمود :

هر که من مولای اویم این علی مولای اوست

قسمت اول

نیز دارا می باشد و همانطوری که از آیات و احادیث گذشته

دانسته شد ، هیچ مرجعیّت دینی و دنیوی بالاتر از مرجعیّت اهل بیت علیهم السّلام یافت نمی شود .

و از نکته های خنده دار و مسخره آمیز دنیا دخالت کردن کعب الأحبار در موضوع صلاحیّت امام علی علیه السّلام برای خلافت می باشد ، که او صلاحیّت علی علیه السّلام را رد نمود ، و صلاحیّت معاویه فرزند هند را برای احراز خلافت تائید کرد ! ... (۶۰۶) و تا زنده ایم ، روزگار ، عجائب زیادی به صحنه می آورد !

لکن چگونه عمر اقدام به چنین سؤالی از کعب درباره صلاحیّت علی علیه السّلام برای خلافت می کند ، در حالی که خود درباره علی چنین گفته است : او مولای تو و مولای هر مؤمن می باشد ، و هرکس علی مولای او نباشد اصلا مؤمن نیست (۶۰۷) .

و تمام مسلمانان این مرجعیّت دینی و الهی را در بیعت غدیر تائید کردند ، یعنی در همان روزی که هر فرد مسلمانی به مولای خود علی علیه السّلام چنین عرض کرد :

بخّ بخّ لک یابن أبیطالب ، أصبحت مولای و مولی کلّ مسلم و مسلمه (۶۰۸)

به به ، آفرین ، احسنت ای فرزند أبوطالب امروز مولای من و مولای هر مرد و زن مسلمان شدی.

و در حالی که مرجعیّت أهل البیت علیهم السّلام بر نصوص و متون قرآن و احادیث شریف استناد و اعتماد دارد ، در همان حال مرجعیّت کعب الأحبار و تمیم داری و امثال آنها بر نصوص کتابهای دروغین و احادیث ساختگی که خدا و رسول آنها را تکذیب کرده اند ، اعتماد و استناد می نمود .

و کعب به نصّ

و متن دروغینی لب گشود که به سبب آن عمر بن الحطّاب (الخطّاب) و دیگران را فریب داد ، و در این جمله خلاصه می شد « ما من شئ الا و هو مکتوب فی التّوراه » هیچ چیزی وجود ندارد مگر آنکه در توراه نوشته شده است (۶۰۹) .

و کمترین مراجعه ای به کتابهای مقدّس ، دروغ بودن این حدیث را به اثبات می رساند . بعلاوه خداوند سبحان در آیه زیر دروغ بودن کتابهای اهل کتاب را اثبات کرده است .

مِنَ الَّذینَ هادُوا یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ(۶۱۰)

گروهی از یهودیان کلمات خدا را از جای خود تغییر داده اند

و صحابه پیامبر صلّی الله علیه و آله نیز دروغ بودن احادیث کعب و قصّه های او را به اثبات رسانیده اند ، و بر این شیوه راویان و حافظان و علماء ، از صحابه پیروی کرده اند .

و بخاری کعب را تکذیب می کرد ، لکن حدیث او را اخذ می نمود (۶۱۱) .

و عمر بن الحطّاب (الخطّاب) در روز پنجشنبه با این گفتار خود « حسبنا کتاب الله » یعنی کتاب خدا ما را بس است ، مرجعیّت اهل بیت علیهم السّلام را رد کرد . و در این راستا جمعی از صحابه با وجود بیعتشان با علی علیه السّلام در روز غدیر ، بر اساس همین رد کردن مرجعیّت دینی و سیاسی ، عمر را تائید کردند (۶۱۲) .

و کعب الأحبار نیز به صراحت مرجعیّت علی علیه السّلام را رد نمود (۶۱۳)و به رغم آنکه مرجعیّت مسلمانان پیش جماعت « حسبنا کتاب الله » بر عهده خلیفه قرار گرفته

بود ، لکن عمر کعب را مرجع دینی و سیاسی قرار داد ، تا مسلمانان در قضایای مهم و حسّاس به او رجوع کنند ، و در واقع قسمت مهمّی از امور را به کعب محوّل نمود . و در رأس قضایائی که کعب به آنها فتوی داد ، و عمر در آن فتوی به او رجوع کرد ، قضیّه اجتهاد شخصی در مقابل نصّ صریح بود .

و مقصود ما از مرجع دینی بودن کعب در زمان عمر آن است که ، عمر در قضایای دینی مهم به او رجوع می کرد . و عمر در این کار مختار بود و هیچ اجباری نداشت . و به رغم هوش و ذکاوت عمر ، کعب الأحبار در این قضیّه مهم او را مغلوب نمود ، و از روی تزویر و حیله گری به عمر وحی نمود که او عالم مهمّی بوده ، و بر امثال عمر واجب است به او مراجعه کنند .

و انس عربها به مسأله مراجعه به اهل کتاب در سؤالهای خود قبل از اسلام و عادت آنان بر این مطلب ، و عادتشان بر طلب شفا و عافیت از آنها ، باعث شد عمر بر کعب و تمیم اعتماد نماید .

علی الخصوص که کعب و تمیم هر دو به دروغ اظهار اسلام کرده ، و تسلّط خود را بر علوم اهل کتاب اعلان نموده ، و کتابهای مقدّس را حفظ می کردند .

و برخی از دلایل سخن ما ، مراجعه عمر به این گروه در قضایای دینی (۶۱۴) و مراجعه عایشه به یهودیان « بعد از رحلت پیامبر صلّی الله علیه و آله

» برای طلب شفا (۶۱۵)و رجوع أبوهریره و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عمرو بن العاص در مسائل خود از اهل کتاب که در رأس آنها کعب بود ، می باشد (۶۱۶) .

البته منکراین هم نمی شویم که در بعضی اوقات عمر به علی علیه السّلام مراجعه می نمود . منتهی کعب الأحبار و تمیم و عبدالله بن سلام در قلب قدرت بودند ، با عمر به شام مسافرت کردند ، در مسجد پیغمبر صلّی الله علیه و آله تدریس می نمودند ، و در مرکز خلافت در هر جمعه ای خطبه می خواندند .

و در زمان معاویه وقتی قدرت به دمشق منتقل شد ، کعب و تمیم به آنجا منتقل شدند ، و در مسجد بزرگ دمشق خطبه خواندند . و معاویه در این مجال به روش عمر پیش رفت ، و در مسجد جامع پایتخت ، میدان را برایشان باز گذاشت ، و آنها را در دار الحکومه به خود نزدیک کرد ، و در قضایای دینی و سیاسی از آنها نظر می خواست .

البته موارد فوق ، رجوع صحابه را به علی علیه السّلام که مرجع حقیقی مسلمانان بود نفی نمی نماید ، و مسلّماً مراجعه أبوبکر به علی علیه السّلام ثابت شده است (۶۱۷) .

و مراجعه عمر به علی علیه السّلام نیز به اثبات رسیده است (۶۱۸) .

و مراجعه عثمان (۶۱۹) و مراجعه معاویه (۶۲۰) و مراجعه عایشه و ابن عمر (۶۲۱) و مراجعه صحابه به علی علیه السّلام ، مرجعیّت واقعی او را به اثبات می رساند . و به رغم آنکه کعب پیامبر صلّی الله علیه و آله

را مشاهده نکرده ، و تمیم یک سال پیش از رحلت حضرت رسول صلّی الله علیه و آله مسلمان شده بود ، تمیم داری و کعب الأحبار دو مرجع مهم برای مسلمانان مدینه شدند ، که شریعت خدا را به صحابه یاد می دادند .

و معلوم نیست چگونه این دو نفر در مسجد النّبی صلّی الله علیه و آله قصّه می گفتند و موعظه می کردند ، در حالی که بزرگان صحابه از مهاجر و انصار در آن حضور داشتند ! و تمیم در زمان عمر هفته ای دوبار ، و در زمان عثمان هفته ای سه بار ، فرهنگ مسیحیّت را در مسجد النّبی صلّی الله علیه و آله برای مسلمانان منتشر می کرد .

و کعب الأحبار نیز با مطرح کردن تمدّن یهودیّت در مسجد النّبی صلّی الله علیه و آله و در پایتخت مشهور پیامبر صلّی الله علیه و آله چون تمیم مشغول کار بود . در حالی که در شهر مدینه امام علی علیه السّلام و ابن مسعود و ابن أبی بسر می بردند .

و مطرح کردن این احادیث دروغین از طرف این دو نفر بد سابقه و بدنام منجر به تحریف تفسیر بسیاری از آیات قرآن و تحریف احکام فقهی و اصول اعتقادی گردید .

و این دو نفر فرصت وجود خود را در مدینه غنیمت شمردند ، تا چیزی را که برایش اسلام آورده بودند تحقّق بخشند .

و در مطرح کردن فرهنگ و احادیث آنان چند امر مساعدت نمود : که از جمله آن امور احترام فوق العاده عمر و ترجیح آن دو بر تمام صحابه از مهاجر و انصار در

مسأله موعظه دینی و قصّه گوئی بود . وهمین احترام و ترجیح به اقوال آنها وثاقت و صحّت می بخشید .

و از جمله آنکه این دو نفر افکار خود را در مسجد نبوی شریف مطرح می کردند ، و با این کار ، هاله ای از صدق و روحانیّت بر احادیث دروغینشان اضافه می گردید . و طرح این افکار پلید قبل از نماز جمعه ، و در اجتماع مسلمانان ، تمیم را قادر ساخت افکار و احادیث خود را به تمام مردم مدینه و زائران آن منتقل نماید ، و به احادیث خود روحانیّت خاصّی ببخشد .

و از امور بسیار مهم آن است که برخی از مردم خارج مدینه مثل شام و عراق و یمن و یا شهرهای جزیره ، به کارهائی که از خلفاء سر می زد و سخنانی که در مسجد النّبی صلّی الله علیه و آله در حضور خلیفه و صحابه گفته می شد ، به عنوان اینکه اینها حقایقی هستند که هیچگونه شکّی در آنها راه پیدا نمی کند ، نگاه می کردند ! و مهمتر آنکه تمیم و کعب در زمانی به گفتن حدیث مشغول بودند که گفتن و نوشتن حدیث نبوی از طرف عمر منع شده بود (۶۲۲) . و سؤال از تفسیر قرآن و همچنین سؤال از مسائل اعتقادی و أحادیث نبوی جایز نبود . و در سایه همین ناتوانی صحابه از گفتن حدیث ، تمیم و کعب در شهر مصطفی صلّی الله علیه و آله به گفتن حدیث می پرداختند ، و به این سبب تمیم و کعب به دو مرجع دینی تبدیل شدند ، که

صحابه برای پرسیدن مسائل دینی خود بدانها رجوع می کردند . و حقّ درس دادن در مسجد هم فقط به آنها تعلّق داشت .

البته این دور کردن مرجعیّت اهل البیت علیهم السّلام به امر حکومت بود و سبب اعتماد عمر بر غیر اهل البیت علیهم السّلام نیز همین بود . در حالی که خواسته و نظر پیامبر صلّی الله علیه و آله در ثقلین یعنی کتاب خدا و اهل البیت علیهم السّلام نمودار می شد (۶۲۳)و این مطلب در واقع همان چیزی است که حضرت صلّی الله علیه و آله روز پنجشنبه در اثناء بیماری خود و در حجّه الوداع و در غدیر خم و سایر جاها مطرح می فرمود (۶۲۴) . لکن دیدگاه و خواسته قریش که معارض و مخالف با نظر رسول خدا صلّی الله علیه و آله بود ، در همان جمله « حسبنا کتاب الله » یعنی کتاب خدا ما را بس است خلاصه می شد .

پس از آن عمر دریافت که ، کتاب خدا احتیاج به مفسّر ، و شریعت خدا احتیاج به مرجعی دینی دارد ، و به این ترتیب مسأله اعتماد عمر بر کعب و تمیم برای پر کردن این خلاء در مرجعیّت تفسیر می گردد

البته عمر در برخی از مناسبات و در حلّ بعضی از مشکلات فقهی و اعتقادی و قضائی بر امام علی علیه السّلام اعتماد کرده است ، که در همین کتاب ذکر کرده ایم ، و عمر در آنجا می گوید : لولا علی لهلک عمر (۶۲۵) . و اعتماد سرنوشت ساز دولت در مسائل مهم و خطیر و انتشار فرهنگ عمومی و احادیث

دینی هر هفته بـا اعتمـاد کامـل بر کعب و تمیم صورت می گرفت . و این مطلب منافاتی با اعتقاد به برتری علی علیه السّـلام بر دیگرانی چون کعب و تمیم نـدارد ، لکن اعتمـاد بر غیر علی علیه السّـلام بخـاطر آن بود که کعب و تمیم در خط حزب قریش بودند ، و جزئی از اسـرار آن به شـمار می رفتند . در حالی که امام علی علیه السّـلام از خطّ رقیب آنها بود ، و أبوبکر و عمر و عثمـان و معـاویه و دیگران از اعضـای دولت بودنـد . و علی و عبّاس و ابن عبّاس و أبوذر و سـلمان و عمّار در جناح رقیب قرار داشتند .

و عادت حکومتها پیوسـته همین بوده است که افراد خود را بدون ملاحظه بسیاری از امور و با صرف نظر از تمام اشتباهاتشان ، با تمام قوا پشتیبانی می نماینـد ، و همزمان با رقبای خود مبارزه کرده ، و آنان را از وسایل قدرت معنوی و اقتصادی و نظامی و سیاسـی و غیر آنها محروم می نمایند ، و برای کوبیدن آنان خطهایشان را جسـتجو می کنند ، و برای کنار گذاشتنشان کوشش می نماینـد . و کمک به کعب و تمیم و واگذار کردن مناصب دولتی به بنی امیّه و محروم کردن بنی هاشم از وظائف ، خود از همین مسائـل جنـاحی و حزبی به شـمار می رود . و سـیاست سـبب شـد کعب و تمیم به جـائی برسـند که حـتی در خواب نمی دیدند ، و در امر سیاست چیزی بالاتر از داشتن مصالح مشترک وجود ندارد . به همین جهت عمر در

زمان خود به کعب الأحبار و تمیم داری اجازه داد در مسجد قصّه گوئی نمایند ، در حالی که این کار در زمان پیامبر صلّی الله علیه و آله و أبوبکر مرسوم و معروف نبود (۶۲۶) .

و به رغم آنکه عبدالله الرّحمن بن عوف این حدیث که « قصّه نمی گوید مگر أمیر یا مأمور یا ریاکار » را ذکر می کرد ، لکن کعب به قصّه گوئی ادامه داد و همیشه بر این کار مأذون بود .

کثیر بن مرّه می گوید : عوف بن مالك اشجعی در مسجد حمص جماعتی را مشاهده کرد که اطراف مردی جمع شده اند ، پرسید : این اجتماع برای چیست ؟

گفتند : کعب مشغول قصّه گوئی برای مردم است، عوف گفت : وای بر او آیا سخن رسول خدا صلّی الله علیه و آله را نشنیده است که می فرماید :

« قصّه نمی گوید مگر أمیر یا مأمور یا ریاکار و یا حیله گر (۶۲۷) »

و این چنین کعب و تمیم بجای بزرگان صحابه از شاگردان رسول خدا صلّی الله علیه و آله به دو منصب واعظ و قصّه گو دست یافتند ، و این مطلب با نقشه و دستور عمر اجرا شد .

و شرح حال تمیم بدین قرار است : او تمیم بن اوسن بن خارجه داری مسیحی می باشد .

ابن عبدالبر ذکر کرده است که تمیم داری در سال نهم هجری اسلام آورد و در مدینه سکونت داشت ، و بعد از قتل عثمان از مدینه به شام نقل مکان نمود (۶۲۸).

قسمت دوم

و ابن حجر عسقلانی درباره وی چنین می گوید : او راهب اهل زمان

خود و أوّلین قصّه گو بود و این قصّه گوئی در عهد عمر اتّفاق افتاد . و او گوینده قصّه جساسه می باشد (۶۲۹) . و گفته شده است که تمیم داری هنگام بازگشت پیامبر صلّی الله علیه و آله از تبوك و هنگامی که با ده تن از اهالی دار به نزد حضرت شرفیاب شد ، اسلام آورد .

و نصارای شام مخصوصاً متولّیان امور دین ، خبری از حضرت عیسی علیه السّلام درباره ظهور پیامبری در حجاز به نام احمد صلّی الله علیه و آله داشتند . و قبل از بعثت هنگامی که پیامبر صلّی الله علیه و آله با عموی خود أبوطالب به شام برای تجارت رفته بود راهبی نصرانی به پیامبر خدا حضرت محمّد صلّی الله علیه و آله همین مطلب را خبر داد ، همانطوریکه یکی از راهبان شام در اثنای سفر تجاری برای خدیجه سلام الله علیها حضرت صلّی الله علیه و آله را بر این مطلب مطّلع نمود (۶۳۰) .

و این خبر هنگامی مورد اطمینان واقع شد که پیامبر صلّی الله علیه و آله بر یهودیان و کفّار جزیره العرب پیروز شد ، و بر کشوری پهناور که شامل یمن و عمّان و بحرین می شد مسلّط گردید ، و بعد از آنکه تمیم داری بر این مطلب یقین پیدا کرد و اسلام آوردن خود را علنی نمود ، تازه معلوم شد اهداف مادّی و دنیوی او بر اسلام وی غلبه دارد ، و براین مطلب چنین تصریح کرد :

أبوهند داری می گوید : ما در مکّه نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمدیم و ما شش

نفر بودیم ، تمیم بن اوس و برادرش نعیم بن اوس و یزید بن قیس و أبوهند بن عبدالله گوینده همین حدیث و برادرش طیّب بن عبدالله که او را رسول خدا صلّی الله علیه و آله عبد الرّحمن نامید ، و فاکه بن النّعمان ، پس همگی اسلام آوردیم . و از رسول خدا صلّی الله علیه و آله خواستیم که تا قطعه ای از زمین شام را به ما واگذار نماید .

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود : هر چه را می خواهید درخواست کنید، پس تمیم گفت : به نظرم می رسد بیت المقدّس و روستاهای آن را درخواست کنیم .

أبوهند گفت : و در جائی مانند بیت المقدّس املاک عربها وجود دارد و می ترسم مورد قبول واقع نشود .

تمیم گفت : بیت جبرین (۶۳۱) و اطراف آن را از حضرت درخواست می کنیم .

أبوهند گفت : اینکه خیلی بیشتر است ، خیلی بیشتر .

تمیم پرسید : به نظرت کدام منطقه را درخواست کنیم ؟

أبوهند گفت : به نظرم می رسد از حضرت منطقه ای را درخواست کنیم که حصن تل و چاههای ابراهیم در آن واقع شده است .

تمیم گفت : راست گفتی و موفّق شدی .

آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود : ای تمیم آیا دوست داری درباره مطالبی که به همدیگر می گفتید خبرم دهی ؟ یا دوست داری من به تو خبر دهم ؟

تمیم گفت : ای رسول خدا صلّی الله علیه و آله ، اگر شما خبر دهید ایمانمان اضافه می شود .

رسول خدا صلّی الله علیه و آله

فرمود : « شما چیزی خواستید و او چیز دیگری خواست و نظری که داد چه خوب نظری است ... (۶۳۲) »

و در اینجا وجود هـدف مشترک بین تمیم داری و کعب الأحبار به خوبی نمایان می شود . تمیم به ظاهر اسـلام آورد تا بر بیت المقـدّس یا زمین بزرگی که به بین بیت المقدّس و غزّه واقع شده است ، دسترسـی پیدا نماید . او این منطقه مهم از فلسـطین را در مقابل تلفّظ به شـهادتین درخواست نمود ، و کعب نیز در مقابل اعلان شهادتین می خواست بر مناطق مقدّس فلسطین دست یابد .

پس به وضوح روشن شـد که تمیم واطرافیـان او اسـلام خود را به همراه درخواسـتشان برای دست یافتن بر مناطق وسـیع و مهم علنی ساختنـد . و پس از آن تمیم و اصـحاب خود تلاـش کردنـد بـا اقسام دروغ و حیله گری ، هاله ای از تقـدّس اطراف تمیم قرار دهند ، و در این تلاش رجال قریش کمک شایانی به او نمودند .

در خـبر آمـده اسـت که : تمیم قرآن را در یـک رکعت خـود می خوانـد (۶۳۳)و تمیـم داری یـک شب خوابیـد و برای تهجّد برنخاست تا صبح شد ، پس یک سال قیام کرد و نخوابید تا مجازاتی باشد برای کاری که کرده بود(۶۳۴) .

و مسلّماً چنین کاری محال است مگر آنکه در مخیّله حزب قریش باشد .

و همچنین آمده است که : روزی با هم بودیم که ناگاه آتشی در حرّه زبانه کشـید ، پس عمر نزد تمیم آمد و گفت : بلند شـو آتش را دریاب . تمیم گفت : ای أمیر مؤمنین من

چه کسی هستم و چه چیزی می باشم ؟ راوی می گوید : عمر پیوسته او را فرا می خواند تا به همراه عمر برخاست ، من نیز به دنبال آن دو راه افتادم ، و آن دو به نزد آتش رفتند پس تمیم با دست خود مشغول جمع آوری آتش شد ، تا آن آتش را به درّه وارد نمود . و تمیم به دنبال آتش به درّه وارد گردید . پس عمر مشغول گفتن این کلام شد : کسی که دید ، مانند کسی که ندید ، نمی باشد و این کلام را سه بار تکرار کرد (۶۳۵)

و عمر تمیم را چنین توصیف کرد : تمیم حبر (دانشمند) مؤمنان است (۶۳۶) و او بهترین مؤمنان است (۶۳۷) .

و دیگر آنکه تمیم حلّه ای به هزار درهم خریداری نمود ، و در آن شبها را به نماز مشغول می شد (۶۳۸) . گویا خداوند نماز فقرا را بدون حلّه های گران قیمت دوست نمی دارد . و خود عمر پای درسهای تمیم در مسجد می نشست (۶۳۹) . و این چنین مسجد نبوی شریف به مدرسه ای تبدیل شد که یک نفر مسیحی ، دین و فرهنگ خود را در آن تدریس می کرد . و شاگردان رسول خدا صلّی الله علیه و آله به دانش آموزانی برای حبر اعظم نصاری تبدیل گردیدند . و نقشه و برنامه عمر این چنین موفّق شد . و کارها و گفته های عمر با تمیم جایگاه اجتماعی و دینی بزرگی را به وی عطا کرد ، و تمیم داری به مرجع دینی مهمّی نزد مسلمانان

تبدیل شد . و تمیم داری حدیث جساسه را روایت کرد که :

او بـا گروهی از اهـالی فلسـطین سوار کشتی شدنـد ، و بـاد آنـان را به جزیره ای پرتـاب نمود ، چون خـارج شدنـد ناگهـان به موجودی بزرگ با موهای بلنـد برخورد کردنـد که ندانسـتند زیر آن موهای بلند مرد است یا زن ! ما به آن موجود گفتیم : آیا نمی خواهی بگوئی چه شده ، آیا نمی خواهی بپرسی چه شده ؟

آن موجود گفت : نه خبری به شـما می دهم و نه چیزی از شـما می پرسم ، لکن به این دیر وارد شویـد زیرا آنجا کسـی وجود دارد که احتیـاج دارد به شـما خبر دهـد و از شـما خبر بشـنود ، گفتنـد : تو که هستی ؟ گفت : من جساسه هسـتم ، ما وارد دیر شـدیم ناگهـان در آنجـا به مردی بیمـار بـا چهره ای گشـاده برخوردیم ، آن مرد که گمـان می کنم مردی مورد اطمینان بود ، گفت : شما که می باشید ؟

گفتند : گروهی از عرب ها هستیم ، گفت : آیا پیامبر شما خارج شده است ؟

گفتنـد : آری ، گفت : شـما چه کردیـد ؟ گفتیم : از او پیروی کردنـد ، گفت : کـار خوبی کردنـد ، گفت : فـارس و روم چه کردند ؟

گفتند : عربها با آنان جنگ می کنند ، گفت : بحیره (دریاچه) چه می کند ؟

گفتند : پر است و جوشش دارد ، گفت : نخل بین اردن و فلسطین چه می کند ؟

گفتند : بار داده است ، گفت : چشمه زغر (محلّی

در شام) چه می کند ؟

گفتند : آب می دهد و از آن آب بر می دارند .

گفت : من همان دجّال می باشم ، آگاه باشید من تمام زمین را بجز شهر طیّبه زیر پا می گذارم .

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود : طیّبه همان مدینه است که دجّال داخل آن نمی شود (۶۴۰) .

و این حدیث نمونه ای از احادیث دروغین و قصّه های خیالی می باشد که تمیم برای بدنام کردن اسلام و رایج کردن خرافات میان مسلمانان در مسجد النّبی صلّی الله علیه و آله مطرح می کرد .

اما چرا موقعی که تمیم درخواست کرد در مسجد النّبی صلّی الله علیه و آله قصّه گوئی کند عمر بر جان او ترسید ؟

مسلّماً بخاطر این بود که عمر می دانست اصحاب بر شنیدن احادیث مسیحی دروغین موافقت نمی کنند .

در تاریخ آمده است که : تمیم داری از عمر بن الحطّاب (الخطّاب) برای قصّه گفتن اجازه گرفت

عمر به او گفت : آیا می دانی چه می خواهی ؟ تو ذبح شدن را می خواهی ، از کجا اطمینان داری که اگر آنقدر خود را بالا ببری تا به آسمان برسی ، آنگاه خداوند ترا به زمین نزند ؟ (۶۴۱) .

و دوباره عمر چنین گفت : من می ترسم خداوند تو را زیر پای آنها قرار دهد . و أبوعاصم مرّه گفت : این ذبح شدن است و به گلوی خود اشاره کرد (۶۴۲) . زیرا عمر می دانست که تمیم اساطیر و علوم بی ارزش اهل کتاب و روایات دروغین را خواهد گفت که همین سبب

انتقام گرفتن مسلمانان از وی می شود .

و از همان اساطیر ، روایات ساختگی غار می باشد .

و گفته شـده است که عمر به تمیم گفت : قبـل از آنکه برای نمـاز جمعه خارج شوم موعظه کن . و او این کار را یکٔ روز در هفته و فقـط در روز جمعه انجام می داد و چون عثمان به خلافت رسـید تمیم از وی خواست تا وقت موعظه را بیشتر نمایـد ، و عثمـان قبول کرد و یکٔ روز دیگر را در هفته اضافه نمود (۶۴۳) . و برای آنکه عمر خود از تمیم دفـاع کنـد و مانع از قتل وی شود و برنامه او را در انتشار فرهنگٔ و علوم خود بین مسـلمانان آسان کند ، أوّلا خود در مجلس درس او شـرکت کرد ، و ثانیاً مجلس درس او را در مسجد پیامبر صلّی الله علیه و آله قرار داد ، و ثالثاً خود شروع به سؤال کردن و احترام گذاشتن به وی نزد مسلمانان نمود .

و ایـن زیرکی و فراسـت عمر در تلاـش مسـلمانان برای ذبـح تمیم داری به حقیقت پیـوست ، زیرا مسـلمانان قبـول نمی کردند احادیث بی ارزش تمیم را بشـنوند ، و در اهداف و مقاصد او تشکیکٔ نمودند ، و به مجرّد کشته شدن عثمان تمیم به شام فرار کرد ، و درست در همـان وقت کعب الأحبـار نیز به آنجـا فرار نمود ، تـا تحت حمـایت سیاسـی و امنیّـتی معـاویه قرار گیرد . و چنانچه در مدینه باقی می ماندند ، مسلمانان آنان را به قتل می رساندند ، و در مقبره یهودیان ، حش کرکب ،

دفن می نمودند ، یعنی همان جائی که عثمان بن عفّان را در آن دفن کردند .

ابن عبـدالبر می گوید : تمیم ساکن مدینه بود ، لکن بعد از قتل عثمان به شام منتقل شد (۶۴۴) . و عمر به تمیم اجازه داده بود تـا روز جمعه قبـل از خروج خود برای نمـاز جمعه ، مردم را متـذکّر نمایـد و هنگـامی که تمیم از عثمـان اجازه گرفت ، عثمان اجازه داد از روز جمعه مردم را دو روز تذکّر و موعظه دهد و تمیم مشغول این کار بود (۶۴۵) .

و عمر به تمیم اجـازه داد تا روز شـنبه نیز قصّه گوئی کنـد . و درآن هنگام عمر چنین گفت : مردم را دور قصّه گوئی جمع می کنیم که روز شنبه یک بار قصّه گوئی کند تا شنبه هفته دیگر (۶۴۶) و تمیم داری را بر این کار مأمور کردند (۶۴۷) .

و در کنار تمیم کعب نیز در مسـجد النّبی صـلّی الله علیه و آله به قصّه گوئی می پرداخت ، و مسـجد النّبی صـلّی الله علیه و آله محلّی گردیـد که بجای محمّـد صـلّی الله علیه و آله و علی علیه السّـلام (ثقل دوّم بعد از قرآن) کعب یهودی و تمیم نصـرانی درس می داده و سخنرانی می کردند .

و تغییر فرهنـگ مردم به طرف بـدیها همـان عـاملی بود که منجر به گرفتاری مسـلمانان و انتشار مفاسـد سیاسـی و اجتماعی در آینده گردید . در حالی که پیامبر صـلّی الله علیه و آله با قصّه گویان مبارزه نمود و فرمود : بعد از من قصّه گویانی خواهند بود که خداوند تعالی نظر

رحمت به آنان نمی فرماید (۶۴۸) .

فصل ششم

تمیم داری أوّلین نفری بود که در مسجد رسول خدا صلّی الله علیه وآله قصّه گوئی کرد

ابن عمر می گوید : عمر وارد مسجد شد ، و در مسجد حلقه هائی متشکّل از مردم دید ، پرسید : اینها چه کسانی می باشند ؟

گفتند : اینها قصّه گویان می باشند .

عمر گفت : قصّه گویان یعنی چه ؟ ما آنها را بر یک قصّه گو جمع خواهیم که روزهای شنبه هر هفته برایشان قصّه بگوید ، آنگاه تمیم داری را مأمور این کار کرد .

و زهری می گوید از سائب بن یزید شنیدم که می گفت : در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و أبوبکر قصّه گوئی وجود نداشت ، و أوّلین کسی که قصّه گوئی کرد تمیم داری بود ، که از عمر بن الحطّاب (الخطّاب) اجازه گرفت تا ایستاده بر مردم قصّه گوئی نماید و عمر هم به او اجازه داد . و در همان حالی که عمر از تمیم نصرانی و کعب الأحبار یهودی درخواست کرد تا برای مسلمانان قصّه های اهل کتاب را بیان کنند ، خداوند تعالی می فرماید :

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أحْسَنَ الْقَصَصِ بِما أوْحَیْنا إلَیْکَ هذَا الْقُرْآنَ وَ إنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلینَ(۶۴۹) (۶۵۰)

ما بهترین حکایات را به وحی این قرآن بر تو می گوئیم هر چند پیش از این وحی از آن آگاه نبودی .

وَ کُلاًّ نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ وَ جاءَکَ فی هذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِکْری لِلْمُؤْمِنینَ(۶۵۱)

و ما همه این حکایات اخبار انبیا را بر تو بیان می کنیم تا قلب تو را به آن قوی و استوار گردانیم

و در این (

شرح حال رسولان) طریق حق و راه صواب بر تو روشن شود ،

و اهل ایمان را پند و عبرت و تذکّر باشد .

عمر و ابن عبّاس در مجلس درس او نشستند .

أبوعاصم مرّه می گوید : عمر در مجلس تمیم نشست و او مشغول قصّه گوئی بود ، پس از او شنید که می گوید : « از لغزش عالم بر حذر باشید » پس عمر خواست درباره این لغزش سؤال کند اما روا ندانست کلام او را قطع کند . او می گوید : عمر و ابن عبّاس با یکدیگر گفتگو می کردند ، و تمیم مشغول قصّه گوئی بود ، و قبل از آنکه از سخن گفتن فارغ شود از جای خود برخاستند (۶۵۲) .

ابن شهاب زُهری می گوید : درباره قصّه گوئی از من سؤال کردند ، پس گفتم : فقط در زمان عمر بوجود آمد ، قبلا وجود نداشت ، تمیم از او خواست تا در روز جمعه یک مقام داشته باشد ، پس به او اجازه داد ، و باز از او خواست تا مقام دیگری به او بدهد او نیز مقامی دیگر در روز شنبه به او داد (۶۵۳) و چون عثمان به خلافت رسید مقام دیگری به او اضافه کرد ، و بدین ترتیب در هر هفته سه روز سخنرانی می کرد .

و از ابن شهاب نقل شده است که گفت : أوّلین شخصی که در مسجد رسول خدا صلّی الله علیه و آله قصّه گفت تمیم داری بود . از عمر اجازه خواست تا مردم را یک بار در هفته به یاد خدا اندازد ، و

عمر قبول نکرد . بار دیگر اجازه خواست این بار نیز قبول نکرد ، تا اینکه اواخر حکومت عمر فرا رسید ، پس به تمیم اجازه داد در روز جمعه قبل از خروج خود برای خواندن نماز جمعه موعظه نماید . و تمیم همین را از عثمان بن عفّان خواست و عثمان اجازه داد از روز جمعه دو روز را موعظه نماید . و تمیم همین کار را ادامه می داد (۶۵۴) .

و از سائب ابن یزید نقل شده است که می گفت : در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و أبوبکر و عمر قصّه گوئی وجود نداشت .

أوّلین کسی که قصّه گوئی کرد تمیم داری بود که از عمر اجازه خواست تا بر مردم بحال ایستاده قصّه بگوید و عمر به او اجازه داد (۶۵۵) .

و ظاهراً عمر به مرد دیگری نیز اجازه داد تا در مکّه قصّه بگوید ، از ثابت نباتی نقل شده است که گفت : أوّلین کسی که قصّه گفت عبید بن عمیره در زمان عمر بن الخطّاب بود (۶۵۶) .

و ابن أثیر ذکر کرده است که عبید بن عمیره بن قتاده قصّه گوی اهل مکّه بود در حالی که بخاری او را ذکر کرده و می گوید : او پیامبر صلّی الله علیه و آله را رؤیت کرده است . و مسلم ذکر کرده است که او در زمان پیامبر صلّی الله علیه و آله متولّد گردید (۶۵۷) . و ذهبی در کتاب میزان الإعتدال درباره اش می گوید : او را کسی نمی شناسد و فقط ابن أبی ذئب از او یاد کرده است (۶۵۸)

.

و ابن حجر عسقلانی در دو کتاب خود ، اصابه و لسان المیزان ، نامی از عبید بن عمیره نیاورده است ، و ابن منظور در کتاب مختصر تاریخ دمشق نیز از او ذکری ننموده است .

بنابراین اگر عبید بن عمیره ، قصّه گوی اهل مکّه باشد ، تمیم قصّه گوی اهل مدینه می باشد .

و از جمله مسیحیانی که به فریب در اسلام وارد شدند و در حدیث ، دروغ گفتند ، ابن جریح رومی می باشد ، که در سال ۱۵۰ هجری از دنیا رفت ، و بخاری او را توثیق نمی کرد ، و البته بخاری در این مطلب برحق بود . ذهبی در تذکره الحفّاظ می گوید :

او نسبی رومی داشت و نصرانیّ الأصل بود . و بعضی از علماء درباره او می گفتند : او وضع حدیث می کرد (۶۵۹) .

و بخاطر زیاد بودن تعداد راویان ساختگی و دروغگو حافظ دار قطنی گفته است که : حدیث صحیح در بین احادیث دروغین چون یک موی سفید در پوست گاو سیاه می باشد (۶۶۰) . سپس قصّه گوئی در زمان امویان پیشرفت نمود ، و دروغ و افتراء بر خدا و رسول او بیشتر گردید . أبوبریده می گوید : رسول خدا صلّی الله علیه و آله صبح از خواب بیدار شد و بلال را صدا زد و فرمود : « ای بلال به چه وسیله در بهشت بر من سبقت گرفتی ؟ و داخل بهشت نشدم مگر آنکه صدای زیور آلات تو را در مقابل خود شنیدم ، دیروز داخل بهشت شدم و همان صدا را در مقابل خود شنیدم

. و بر قصـر مربع و بلنـدی از طلا رو آوردم ، پس گفتم : این قصـر از آن کیست ؟ گفتنـد : برای مردی از عرب است ، گفتم : من عرب هسـتم ! این قصـر از کیست ؟ گفتنـد : برای مردی از قریش است ، گفتم : من قریشـی هسـتم ، این قصـر از کیست ؟ گفتنـد : برای مردی از امّت محمّـد صـلّی الله علیه و آله ؟گفتم : من از امّت محمّـد هسـتم این قصـر از کیست ؟گفتنـد : از آن عمربن الخطّاب است .

و بلال عرض کرد که : ای رسول خـدا هیـچ گاه اذان نگفتم مگر آنکه دو رکعت نماز خوانـدم و هیـچ گاه محدّث نشدم مگر آنکه وضو گرفتم و به نظرم رسـید که خداونـد دو رکعت نماز از من می خواهد . پس رسول خدا صـلّی الله علیه و آله فرمود : بخاطر همین دو کار بود (۶۶۱) .

و در اینجا راوی بلال و عمر را برتر از رسول خدا صلّی الله علیه و آله تصویر کشید ! .

و به این ترتیب احادیث و قصّه ها در فضیلت دادن صحابه بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله در همه جا منتشر گردید .

و تمیم و کعب اساس و زیربنای قصّه گوئی معارض با خدا و پیامبر صلّی الله علیه و آله و اسلام را پایه ریزی کردند .

از عایشه نقل شده است که گفت : رسول خدا صـلّی الله علیه و آله نشسته بود که همهمه و سر و صدای چند بچه بگوش رسید . پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله ایستاد که

ناگهان حبشه را دید که می رقصید و بچّه ها اطراف او بودند ، حضرت فرمود : ای عایشه بیا و نگاه کن ، پس آمدم و چانه خود را بر شانه پیامبر صلّی الله علیه و آله گذاشتم . حضرت فرمود :

آیا سیر نشدی ؟ آیا سیر نشدی ؟

عایشه می گوید : من برای آنکه منزلت خود را نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله بدانم به گفتن نه ، نه مشغول شدم . ناگهان عمر پیدا شد ، عایشه می گوید : پس مردم از دور آن زن رقّاصه پراکنده شدند .

آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود : من به شیاطین جن و انس نگاه می کنم که از عمر فرار کرده اند . عایشه می گوید : پس از آن بازگشتم (۶۶۲).

و امثال این احادیث در زمان عمر و بعد از او وضع شدند ، که همگی آنها برای ستایش وی و بدگوئی از پیامبر صلّی الله علیه و آله ساخته شده بودند .

و عایشه امّ المؤمنین در زمان أبوبکر و عمر منصب فتوی دهنده و مرجع دینی را بدست آورد ، و با فتواهای خود از دولت حمایت می کرد

و چون نسبت به عثمان نظر بدی داشت ، اقدام به صادر کردن فتوائی به مهدور الدّم بودن وی نمود ، و چنین گفت :

نعثل را بکشید او کافر شد (۶۶۳) . و در عمل آن مرد سیاهی که عثمان را ذبح کرد می گفت : من نعثل را کشتم .

و از أحادیثی که بر دست قصّه گویان و پیروان آنها به ناحق و ناروا شایع شد این

احادیث می باشند : « اگر پیامبری بعد از من باشد او عمر بن الخطّاب خواهد بود (۶۶۴) و اگر در میان شما به نبوت مبعوث نمی شدم عمر مبعوث می شد (۶۶۵) .

و شاعری شعری برای پیامبر صلّی الله علیه و آله سرود ، پس عمر داخل شد ، پیامبر صلّی الله علیه و آله به شاعر اشاره کرد تا ساکت شود ، و چون عمر خارج شد فرمود : ادامه بده و شاعر ادامه داد ، پس عمر بازگشت و پیامبر صلّی الله علیه و آله برای بار دیگر اشاره به سکوت نمود ، و چون عمر خارج شد ، شاعر درباره او سؤال کرد ، پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود : این عمر بن الحطّاب (الخطّاب) است ، او مردی است که باطل را دوست ندارد (۶۶۶) .

و هدف راوی این حدیث آن است که ألعیاذ بالله رسول خدا صلّی الله علیه و آله اهل باطل و دوستدار باطل می باشد .

و در همان حالی که عمر بن الحطّاب (ابن الخطّاب) منصب قصّه گوی در مسجد را اختراع کرد ، خداوند تعالی این وظیفه را منحصر به پیامبر صلّی الله علیه و آله نمود ، زیرا در حدیث آمده است که :

روزی امام حسن علیه السّلام عبور می کرد ، و یک نفر قصّه گو بر در مسجد رسول خدا صلّی الله علیه و آله مشغول قصّه گفتن بود . امام حسن علیه السّلام فرمود : تو کیستی ؟

گفت : ای فرزند رسول خدا ، من قصّه گو (پند دهنده) هستم .

حضرت فرمود :

دروغ گفتی محمّد همان قصّه گو (پند دهنده) می باشد ، خداوند عزّوجلّ فرمود :

« فَاقْصُصِ الْقَصَص » « پس تو قصّه ها را بیان کن »

گفت : پس من موعظه کننده و تذکّر دهنده هستم .

حضرت فرمود : دروغ گفتی ، محمّد همان تذکّر دهنده است . خداوند عزّوجل فرمود : فَذَكِّرْ إِنَّما أَنْتَ مُذَكِّر « پس تذكّر ده و صرفاً تو تذکّر دهنده می باشی » ، گفت : پس من که می باشم ؟

فرمود : تو متکلّف از مردان می باشی (۶۶۷) .

و بدین ترتیب قصّه گویان تبدیل به وسیله ای نیرومند در اختیار دولت شدند ، تا اهداف خود را اثبات و دشمنان خود را دور و افکار خود را ترویج نمایند ، و به درجه ای رسیدند که معاویه در روزی که برای جنگ با امام حسن علیه السّلام به کوفه رفت ، همین قصّه گویان را به همراه برد (۶۶۸) .

و پس از آن همین قصّه گویان ، فتنه بین شیعیان و سنّیان را در بغداد به سال ۳۶۷ هجری ترویج کردند ، و عضد الدّوله آنان را از این عمل باز داشت (۶۶۹) .

پی نوشتها

[۵۹۸] سوره مائده ، آیه ۵۵ ، شبلنجی در کتاب نور الأبصار ۱۷۰ ، این مطلب را ذکر نمود و گفت : أبواسحاق احمد ثعلبی ، این مطلب را در تفسیر خود نقل کرده ، و به کتاب در المنثور سیوطی و کشّاف زمخشری در تفسیر آیه مراجعه کنید .

[۵۹۹] صحیح مسلم ، ۱۲۲ ج ۷ ، مسند احمد ابن حنبل ، ۱۸۱ ج ۵ ، صحیح ترمذی ، ۶۲۱

ج ۵ ، ألسّیره النّبویّه ، ابن دحلان در حاشیه سیره حلبیّه ۲۳۱ ج ۳ ، ألمعجم الصّغیر ، طبرانی ، ۱۳۱ ج ۱ ، کنز العمّال ، ۱۶۵۱ .

[۶۰۰] به اخراج دار قطنی ، در کتاب صواعق محرقه ، ابن حجر ۱۰۷ رجوع شود .

[۶۰۱] سوره أحزاب ، آیه ۶ .

[۶۰۲] مسند أحمد ابن حنبل ۳۸۱ ج ۴ ، سنن ابن ماجه ۵۵ ج ۱ ، سنن ترمذی ۲۹۷ ج ۲ ، خصائص نسائی ۳ .

[۶۰۳] سنن ترمذی ۲۹۷ ج ۲ ، مسند احمد بن حنبل ۳۵۶ ج ۶ ، خصائص نسائی ۲۴ ، مجمع الزّاوند ، هیثمی ۱۲۷ ج ۹ .

[۶۰۴] سوره صافّات ، آیه ۲۴ .

[۶۰۵] ألصّواعق المحرقه ، ابن حجر عسقلانی ، در تفسیر آیه .

[۶۰۶] شرح نهج البلاغه ، ابن أبی الحدید ۱۱۵ ج ۳ ، چاپ دار احیاء الکتب العربیّه .

[۶۰۷] به نقل دار قطنی ، در صواعق ابن حجر ۱۰۷ .

[۶۰۸] مسند احمد بن حنبل ، ۳۸۱ ج ۴ ، سنن ابن ماجه ، ۵۵ ج ۱ ، سنن ترمذی ، ۵۳۳ ، خصائص نسائی ۳ .

[۶۰۹] أضواء علی السّنّه المحمّدیّه ، أبوریّه ، ۱۶۵ .

[۶۱۰] سوره نساء ، آیه ۴۶ .

[۶۱۱] تفسیر ابن کثیر ۱۰۶ ج ۱ .

[۶۱۲] مسند احمد ابن حنبل ۳۸۱ ج ۴ ، سنن ابن ماجه ۵۵ ج ۱ ، سنن ترمذی ۵۳۳ ، خصائص نسائی ۳ .

[۶۱۳] شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۱۱۵ ج ۳ .

[۶۱۴] ألدّر المنثور ۳۴۷ ج ۵ ، تنبیه الخواطر و نزهه النواظر

، و رام بن أبی فراس ۵ ج ۲ تا ۶ ، مسند احمد ۴۲۱ ، مجمع الزّوائد ۳۹۵ ، مستدرک الصّحیحین ۱۲۶ ج ۳ ، تهذیب التّهذیب ، ابن حجر ۳۲۰ ج ۶ ، اُسد الغابه ، ابن أثیر ۲۲ ج ۴ .

[۶۱۵] ألموطأ ، مالك ابن انس ۵۰۲ ج ۲ .

[۶۱۶] تفسیر ابن کثیر ۱۰۴ و ۱۰۵ ج ۳ ، سیوطی ، در کتاب الفتیه ۲۳۷ ، ۲۳۸ .

[۶۱۷] کنز العمّال ۹۹ ج ۳ ، ألرّیاض النّضره ۱۹۵ ج ۲ .

[۶۱۸] سنن أبی داود ۱۴۷ ج ۲۸ ، صحیح بخاری ۲۴۹۹ ج ۶ .

[۶۱۹] ألموطأ مالك بن انس ۳۶ ، ۱۷۶ ، مسند احمد ۱۰۴ ج ۱ .

[۶۲۰] ألموطأ مالك ۱۲۶ ، ألإستیعاب ۴۶۳ ج ۲ .

[۶۲۱] صحیح مسلم ، کتاب الطّهاره ۲۹۳ ج ۱ ، حدیث ۲۷۶ ، فتح الباری فی شرح البخاری ، ۱۶۸ ج ۶ .

[۶۲۲] طبقات ابن سعد ۲۴۰ ج ۵ ، تاریخ ابن أثیر ۱۰۷ ج ۸ .

[۶۲۳] أضواء علی السّنه المحمّدیّه ، محمود أبوریّه ۴۴ ، ینابیع المودّه ، حنفی قندوزی ۵۳۶ ج ۲ .

[۶۲۴] تاریخ الإسلام ، خطیب بغدادی ۲۳۲ ، مسند احمد ۲۸۱ ج ۴ ، ألتّمهید فی اصول الدّین ، الباقلانی ۱۷۱ ، ألصّواعق المحرقه ۲۶ .

[۶۲۵] ألإستیعاب ، ابن عبدالبر اندلسی ۱۱۰۳ ج ۳ .

[۶۲۶] کتاب تاریخ المدینه المنوّره ، ابن شبه ۷ ، ۸ ، ۱۱ ج ۱ ، چاپ مکّه مکرّمه را ملاحظه کنید .

[۶۲۷] طبرانی در أواسط مجمع الزّوائد ، این مطلب را روایت کرده است ،

۱۹۰ ج ۱ ، تاریخ مدینه المنوّره ، ابن شبه ۸ ج ۱ .

[۶۲۸] کتاب ألإستیعاب در حاشیه ألإصابه ، ابن عبدالبر اندلسی ۱۸۴ ج ۱ چاپ أوّل ، دار احیاء التّراث العربی .

[۶۲۹] ألإصابه ، ابن حجر عسقلانی ۱۸۴ ج ۱ .

[۶۳۰] تاریخ طبری ۳۵ ج ۲ .

[۶۳۱] بیت جبرین : شهری کوچك بین بیت المقدّس و غزّه می باشد ، و در دو منزلی بیت المقدّس ، و در کمتر از دو منزلی غزّه واقع شده است « مجمع البلدان » .

[۶۳۲] مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ابن منظور ۳۱۳ ج ۵ .

[۶۳۳] مختصر تاریخ دمشق ، ابن منظور ۳۱۹ ج ۵ ، چاپ دارالفکر .

[۶۳۴] همان مصدر ۳۲ .

[۶۳۵] همان مصدر ۳۲۱ .

[۶۳۶] همان مصدر ۳۲۱ .

[۶۳۷] ألبدایه و النّهایه ، ابن کثیر ۱۵۳ ج ۶ ، دلائل النّبوه ، بیهقی ۸۰ ج ۶ .

[۶۳۸] مختصر تاریخ دمشق ابن منظور ۳۲۲ ج ۵ .

[۶۳۹] مختصر تاریخ دمشق ابن منظور ۳۲۲ ج ۵ .

[۶۴۰] مختصر تاریخ دمشق ، ابن منظور ۳۰۷ و ۳۰۸ ج ۵ .

[۶۴۱] مختصر تاریخ دمشق ، ابن منظور ۲۳۲ جلد ۵ .

[۶۴۲] تاریخ المدینه المنوّره ، عمر بن شبه ۱۲ ج ۱ .

[۶۴۳] همان مصدر .

[۶۴۴] کتاب ألإستیعاب ، در حاشیه ألإصابه ۱۸۴ ج ۱ .

[۶۴۵] به نقل مقریزی ۱۲۹ ، تاریخ المدینه المنوّره ، عمر بن شبه ۱۱ ج ۱ .

[۶۴۶] یعنی هفته ای یک بار ، در روز شنبه مردم را سرگرم نماید .

[۶۴۷] همان

مصدر .

[۶۴۸] کنز العمّال ۱۷۱ ج ۱۰ .

[۶۴۹] سوره یوسف ، آیه ۳ .

[۶۵۰] سوره یوسف ، آیه ۳ .

[۶۵۱] سوره هود ، آیه ۱۲۰ .

[۶۵۲] تاریخ المدینه المنوّره ، ابن شبه ۲۱ ج ۱ ، چاپ مکّه .

[۶۵۳] ناگفته نماند که مقام همان محلّ القای سخنرانی در حال قیام می باشد .

[۶۵۴] تاریخ المدینه المنوّره ، ابن شبه ۱۱ ج ۱ .

[۶۵۵] کنز العمّال ۲۸۰ ج ۱۰ ، حدیث ۲۹۴۴۸ ، احمد و طبرانی در الکبیر روایت کرده اند .

[۶۵۶] کنز العمّال ۲۸۰ ج ۱۰ ، حدیث ۲۹۴۴۸ .

[۶۵۷] اُسد الغابه ، ابن أثیر ۵۴۵ ج ۳ .

[۶۵۸] میزان الإعتدال ذهبی ۲۱ ج ۳ .

[۶۵۹] أضواء علی السّنه المحمّدیّه ، أبوریّه ۱۹۴ .

[۶۶۰] کتاب الإسلام الصّحیح ۲۱۵ .

[۶۶۱] صحیح ترمذی ۲۰۵ ج ۳ ، حدیث ۳۹۵۴ .

[۶۶۲] صحیح سنن ترمذی ۲۰۶ ج ۳ حدیث ۳۹۵۶ .

[۶۶۳] تاریخ طبری ۴۷۷ ج ۳ ، ألکامل فی التّاریخ ۲۰۶ ج ۳ .

[۶۶۴] سنن ترمذی ، ۲۸۲ ج ۵ و طبرانی همین را در ألمعجم الکبیر اخراج کرده است .

[۶۶۵] شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۱۷۸ ج ۲ .

[۶۶۶] همان مصدر .

[۶۶۷] تاریخ یعقوبی ۲۲۸ ج ۲ .

[۶۶۸] تاریخ بغداد ۲۰۸ ج ۱ ، سیر أعلام النّبلاء ۱۴۶ ج ۲ .

[۶۶۹] ألبدایه و النّهایه ۲۸۹ ج ۱۱ ، ألمنتظم ۸۸ ج ۷ .

فصل هفتم

کعب الأحبار و مقام مرجعیّت

کعب الأحبار تبدیل به مرجعی عام برای دولت شد که خلیفه در تمام شئون دولت ، به او رجوع می کرد .

سلیمان

بن یسـار می گویـد : عمر بن الحطّاب (الخطّاب) برای کعب نامه نوشت و از او خواست تا منزلگاهها را برایش اختیار کنـد ، پس کعب برای او نوشت :

« ای أمیر مؤمنان ، خبردار شدیم تمام اشیاء با هم اجتماع کردند ، پس سخاوت گفت : یمن را می خواهم و حسن خلق گفت : من همراه تو هسـتم و جفـا گفت : حجاز را می خواهم ، بلافاصـله فقر گفت : من نیز به همراه تو هسـتم ، جنگ گفت : شام را می خواهم ، پس شمشیر گفت : من همراه تو هستم ... (۶۷۰) » .

و عمر از کعب راجع به علی علیه السّلام و خلافت سؤال کرد و گفت : دربـاره علی چه می گوئی ؟ رأی خود را بگو ، و یـاد کن پیش شما چه مطلبی درباره او وجود دارد (۶۷۱) ؟ .

و عمر درباره خلیفه آینده از کعب سؤال کرد ، و گفت : نزد شما امر خلافت به دست چه کسی خواهد رسید ؟ (۶۷۲) .

پیش گوئی یکی از علمای اهل کتاب مبنی بر آنکه عمر در آینده بر تمام شهرها مسلّط می شود ، تأثیر بزرگی در سؤال کردن عمر از اهـل کتـاب داشت ، و از طرفی دیگر موقعیّت فرهنگی عـالی اهل کتاب قبل از اسـلام در نظر بعضـی از مردم باعث این مطلب می شد .

در کتابهای أبی احمد عسکری (۶۷۳) آمـده است که : عمر به همراه ولیـد بن مغیره برای تجـارت به شام می رفت ، و چون به بلقاء رسید مردی از علمای روم با او ملاقات کرد

. و مشغول نگاه کردن به او شد و بسیار در عمر نگاه می کرد . سپس گفت : ای جوان گمان می کنم نامت عامر یا عمران یا چیزی شبیه به آن باشد .

عمر گفت : نام من عمر است .

عالم گفت : رانهای خود را نشان بده ، پس عمر نشان داد و در یکی آنها خالی وجود داشت که به اندازه گودی کف دست بود ، پس از او خواست تا سر خود را نشان دهد ، پس او را طاس یافت و از او خواست تا با دست تکیه دهد ، پس او را شوم و چپ یافت .

عالم به عمر گفت : تو پادشاه عربها هستی ، پس عمر از روی استهزاء خندید .

عالم گفت : آیا می خندی ؟ به حق مریم بتول تو پادشاه عربها و پادشاه رومیان و پادشاه فارس می باشی ، پس عمر او را ترک کرد در حالی که کلام او را ناچیز می شمرد .

و عمر بعد از آن درباره آن واقعه گفتگو می کرد و می گفت : آن مرد رومی سوار بر الاغ دنبالم می آمد و پیوسته همراه من بود تا ولید کالای خود را فروخت و با قیمت آن کالا عطر و لباس خرید و به حجاز بازگشت در حالی که مرد رومی همچنان دنبالم می آمد و از من چیزی نمی خواست و هر روز دست مرا می بوسید ...(۶۷۴) .

همانطوریکه در این روایت واضح است ، عمر برده ای از بردگان ولید بن مغیره ، گردنکش قریش بود و به دست او تربیتی کامل یافت ، و

هر گز از آن تربیت دور نشد .

و کعب امر مهمّی را ابـداع کرد که موجب شـد بسـیاری از مردم پیرو او شونـد زیرا می گفت : « هیـچ چیزی وجود ندارد مگر آنکه در توراه نوشته شده است (۶۷۵) » و چون مسـلمانان لغت عبری را نمی توانستند بخوانند ، در دست کعب و امثال او اسیر گردیدنـد ، و هر آنچه را که بدان تمایل داشت و می پسـندید به اسم ، قال الله تعالی فی الکتاب المقدّس ، یعنی خداوند تعالی در کتاب مقدّس می گوید ، نقل می کرد .

و به وسـیله همین نیرنـگ ، کعب مرجع مهمّی برای گروهی از مسـلمانان گردیـد و آنها را به هرجا می خواست پیش می برد . البته این مطلب درباره کسانی بود که متوجّه دروغهای او نمی شدنـد ، اما دیگران اقوال او را به کناری می انداختند ، و کسانی که در جریان و خط کعب کشـیده شدنـد در زمره یهودی زدگان قرار گرفتنـد ، و آنان حـدیثی از کعب به نام پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت کردند که در آن چنین آمده بود :

« از طرف بنی اسرائیل حدیث بگوئید و در آن حرجی برای شما نیست (۶۷۶) » .

و اخبـار دیگر ذکر می کننـد که عبـدالله بن عمر بن العـاص که یکی از شـاگردان کعب الأحبـار بود ، در جنگ یرموک به دو خرجین از علوم اهـل کتاب دست یافت ، و از همان علوم حـدیث می گفت ، و ابن حجر اضافه می کنـد که : « به همین جهت ائمه تابعین بسیاری از اخذ حدیث وی اجتناب

می کردند (۶۷۷) » .

و در توراه تحریف شـده ، خطابی برای یهودیان آمـده است که می گوید : پروردگار تو را انتخاب کرد تا برای او ملّتی خاص و برتر و بالاتر از تمام ملّتهای روی زمین باشی (۶۷۸) .

و یکی از أدلّه موجود نزد یهودیان که می گوید این قوم بالاتر از بقیّه ملّتهاست ، این حدیث است که می گوید : « خداوند در طول شب با یعقوب کشتی می گرفت و از دست او عاجز شد » بلکه خداوند از رهاشدن و فرار از یعقوب عاجز ماند ، به همین جهت باری تعالی ناچار شـد عواطف یعقوب را به حرکت آورد ، و التماس کنـد تا وی را رها کند و چنین گفت : مرا رها کن فجر طلوع کرد .

پس یعقوب گفت : رهایت نمی کنم تا مرا مبارک کنی !

پس خداوند او را مبارک نمود ، و نام او را اسرائیل گذاشت . یعنی کسی که با خدا کشتی می گیرد و مبارزه می نماید !

و همین احادیث رسوا کننـده و خنـده آور ، در زمان کعب و عبـدالله بن سـلام و تمیم داری ، مرجع مسـلمانان شدند و کعب و تمیم چنین أحـادیثی را برای انحراف مسـلمانان ، در روز جمعه و بقیه روزهای هفته آنهم در مسـجد النّبی صلّی الله علیه و آله مطرح می کردنـد . و این در زمـانی مطرح می شـد که یهودیـان به مردم جهـان به دیـده برده نگـاه می کردنـد ، زیرا در کتاب تلمود آمده است که : ما ملّت برگزیده خدائیم ، و احتیاج به دو نوع از حیوان داریم

یک نوع حیوان زبان بسته ، چون چهارپایان و احشام و پرندگان و نوع دیگر حیوان انسانی می باشد ، و این نوع سایر امتّهای شرق و غرب عالم هستند .

و کعب در قانع کردن عمر به امور بسیاری چون رفتن به شام و نرفتن عراق و متولّی نمودن معاویه و متولّی نکردن علی علیه السّلام و اهتمام به صخره بیت المقدّس و تمیز کردن آن در حالی که آن صخره بالاتر از گوساله بنی اسرائیل نبود ، موفّق شد .

و کعب عمر را دعوت کرد که در صورت احتیاج لازم نیست به فرمانهای خدا عمل کند ، و عمر نیز با او بر این مطلب موافقت کرد (۶۷۹) .

و در عالم الرّماده در سال ۱۸ هجری کعب به عمر گفت : بنی اسرائیل هرگاه گرفتار چنین خشکسالی می شدند به خویشاوندان پیامبران متوسّل می شدند و باران می طلبیدند .

در اینجا روایاتی وارد شده است که عمر چنین گفته است : این عموی رسول خدا صلّی الله علیه و آله و برادر پدر او و سرور بنی هاشم عبّاس می باشد . و انس گفت : عمر با خدا چنین گفت : متوسّل به پیامبرت می شدیم ما را سیراب می کردی و حال متوسّل به عموی پیامبرت می شویم پس ما را سیراب کن (۶۸۰) .

و عمر از کعب الأحبار درباره شعر سؤال کرد که آیا در توراه ذکری از آن یافته است (۶۸۱) .

و از او پرسید عدن چیست ؟ (۶۸۲) .

بنابراین ثابت می شود عمر بن الحطّاب (الخطّاب) در مسائل گوناگون و متعدّدی به کعب رجوع می کرد ،

که در صفحات آینده کتاب واضح خواهد شد .

و آمدن کعب به مسجد النّبی صلّی الله علیه و آله و درس دادن و سخنرانی دینی او در آنجا به احادیث او نوعی قداست دینی بخشید .

و ابن کثیر در تفسیر خود می گوید : « در یک اقدام فریبکارانه خطیر ، أبوهریره و دیگران سعی کردند احادیث کعب را به پیامبر صلّی الله علیه و آله نسبت دهند (۶۸۳) » .

و چون عمر به کعب اجازه می داد در مسجد نبوی شریف قصّه گوئی و سخنرانی نماید ، و خود نیز پای درس او می نشست ، بسیاری از مسلمانان احادیث او را اخذ می کردند ; مثلا در حدیث آمده است که کعب الأحبار چنین گفت : می یابیم که در کتاب نوشته شده است ، در غرب مدینه گورستانی در کناره سیل وجود دارد که هفتاد هزار نفر از آن محشور می شوند ، و هیچ حسابی بر آنان نیست !

پس أبوسعید مقبری به فرزند خود سعید وصیّت کرد که : چون به هلاکت رسیدم مرا در مقبره بنی سلمه که از کعب شنیدی دفن کن (۶۸۴) .

و بخاری در کتاب سنن خود حدیث پیامبر صلّی الله علیه و آله را در مورد حرمت بول کردن رو به قبله و پشت به آن را ذکر نمود . و بعد از آنکه أدلّه زیادی در اثبات این مطلب آورد ، بلافاصله قول عبدالله بن عمر را درباره بول کردن پیامبر صلّی الله علیه و آله به جهت پشت قبله را ذکر کرد . زیرا از عبدالله بن عمر شاگرد کعب نقل شده است که

: برای کاری بالای خانه حفصه رفتم ، پس دیدم رسول خدا صلّی الله علیه و آله پشت به قبله و به طرف شام قضای حاجت می کرد (۶۸۵) .

و بعضی از علماء در باب « نقل حدیث و روایت صحابه از تابعین و به عبارت بهتر نقل حدیث بزرگان از کوچکترها » ذکر کرده اند که :

« أبوهریره و عبادله (مثل عبدالله بن عمر) و معاویه و انس و دیگران از کعب الأحبار یهودی روایت کرده اند ، با آنکه از روی فریبکاری و نیرنگ اسلام آورد (۶۸۶).»

و در حدیثی دیگر که از عبدالله بن عمر نقل شده می گوید : روزی بالای پشت بام خانه خودمان رفتم ، پس رسول خدا را دیدم که بر روی دو خشت به طرف بیت المقدّس نشسته است (۶۸۷) .

و بخاری در همان صفحه حدیثی نبوی ذکر کرده است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود : هرگاه کسی برای قضای حاجت می رود ، رو به قبله و پشت به آن ننشیند (۶۸۸) .

و این چنین بخاری سم را در عسل مخلوط نمود ، زیرا ثابت کرد پیامبر صلّی الله علیه و آله با شریعتی که خود آورده مخالفت می نماید . البته اگر صحیح بخاری نوشته خود بخاری باشد ، زیرا محمود أبوریّه ادّعا می کند بعد از مرگ بخاری بسیاری از احادیث کتاب بخاری تحریف شده است . زیرا بخاری قبل از آنکه کتاب خود را پاکنویس کند مرد (۶۸۹) .

اما اگر خود ، کتاب را نوشته باشد با او سخنی دیگر داریم ، زیرا همین مطالب در متّهم کردن

او به دروغ و تجاوز بر ساحت مقدّس پیامبر صلّی الله علیه و آله کافی بوده ، و در هر دو صورت مطلب فوق ثابت می کند هر آنچه در کتاب بخاری ذکر شده صحیح نمی باشد .

فصل هشتم

رجوع معاویه به کعب و حمایت از وی

ابن عساکر ذکر می کند که معاویه کعب را به قصّه گفتن فرمان داد (۶۹۰) . و معاویه به همان شیوه عمر از کعب الأحبار سؤالات بسیاری می پرسید .

ابن عباس نقل می کند که : پیش معاویه بودم ، او آیه هشتاد و ششم سوره کهف را به شکلی خاص خواند ، پس من اعتراض کردم ، معاویه از عبدالله بن عمرو بن العاص سؤال کرد و او معاویه را تأیید کرد . پس ابن عبّاس گفت : قرآن در خانه ما نازل شده است .

و معاویه برای حلّ این مشکل ، شخصی را فرستاد تا از کعب الأحبار مطلب را سؤال کند ، و درباره کعب چنین گفت : آگاه باشید که کعب الأحبار یکی از علماء می باشد (۶۹۱) . پس معاویه رأی عبدالله بن عبّاس را درباره قرآن نپذیرفت و از کعب درباره قرآن سؤال کرد .

و عمر از کعب الأحبار درباره وجود شعر در توراه سؤال کرد . پس کعب گفت : جمعی از فرزندان اسماعیل در حالی که بر سینه آنها کتاب انجیل قرار دارد ، لب به حکمت می گشایند و مثل ها را می گویند و اعتقاد دارم آنان از عربها می باشند (۶۹۲) .

کعب و عبدالله بن سلام مطلبی را که حذیفه درباره رو آوردن فتنه ها با مردن عمر ، گفته بود به خود نسبت دادند و

در زمـان عثمـان این مطلب را منتشـر نمودنـد که : در زمـان عمر چنین گفته می شـد : چون کعب روایت کرد که خود به عمر چنین گفت :

« وای به حال پادشاه زمین از پادشاه آسمان »

عمر گفت : مگر آن کس که نفس خود را محاسبه نماید .

کعب گفت : تو فتنه را بر زمین زده و مغلوب نموده ای (۶۹۳) تو مصراع فتنه می باشی .

فصل نهم

کعب خداوند را مجسّم نمود

ابن عباس رضی الله عنه روایت می کندکه : روزی در مجلس عمر بن الحطّاب (الخطّاب) حاضر شدم و کعب الأحبار نزد وی بود ، به ناگاه عمر گفت : ای کعب ، آیا توراه را حفظ کرده ای ؟

کعب گفت : بسیاری از توراه را حفظ کرده ام .

پس مردی از کنار او در مجلس گفت : ای أمیرالمؤمنین از او بپرس خداوند قبل از آنکه عرش خود را بیافریند کجا بود و آب را از چه خلق کرد ؟ که عرش خود را بر آن قرار داد .

پس عمر گفت : ای کعب از این علم چیزی داری ؟

کعب گفت : آری ای أمیرالمؤمنین ، در اصل حکیم می یابیم که خداونـد تبارك و تعالی قبل از خلقت عرش ، قدیم بود و در هوا بر روی صـخره بیت المقـدّس بسـر می برد ، و چون خواست عرش خود را خلق نمایـد ، تفی انداخت که دریاهای عمیق و دریاچه های پر آب از آن بوجود آمد و آن گاه عرش خود را از جزئی از اجزای صـخره ای که زیر خودش بود آفرید . و باقی مانده آن را برای مسجد

قدس خود بجا گذاشت .

ابن عبّاس رضی الله عنه می گوید : علی بن أبی طالب علیه السّلام در مجلس حاضر بود ، پس علی علیه السّلام پروردگار خویش را به عظمت یاد کرد ، و بر پا ایستاد و لباس خود را تکاند ، پس عمر علی علیه السّلام را قسم داد که بجای خود برگردد ، و او چنین کرد (و کلمه « او چنین کرد » در بعضی از نسخه ها وجود دارد).

عمر گفت : ای غواص برای ما غواصی کن یعنی گوهری از دریاهای علم و معرفت خود به ما نشان ده ، أبوالحسن چه می گوید ؟ زیرا من تو را بجز کسی که غم ها را برطرف می کند نمی شناسم (یعنی تو هر غم و غصّه را برطرف می کنی).

پس علی رو به کعب نمود و فرمود : اصحاب تو اشتباه کردند و کتاب خدا را تحریف نمودند ، و افترا و دروغ را بر وی گشودند . وای بر تو ای کعب ، آن صخره ای که گمان برده ای ، حاوی جلال او نمی شود ، و وسعت عظمت او را ندارد . و هوائی که ذکر کردی اطراف او را نمی تواند در بر گیرد ، و اگر صخره و هوا به همراه او قدیم باشند ، باید قدیم بودن او را داشته باشند ، و خداوند عزیزتر و جلیل تر از آن است که گفته شود ، مکانی دارد که به آن اشاره شود و خداوند چنان نیست که ملحدان می گویند و چنان نیست که جاهلان می انگارند . و

لیکن خداوند وجود داشت و مکان موجود نبود ، بگونه ای که اذهان بدان نرسد و می گویم : او بود و این که می گویم « بود » این کلام ، بودنش به وجود آمده است .

و این چیزی است که از آنچه از بیـان و سـخن گفتن یـاد داد ، می باشـد . خداونـد تعالی می فرمایـد : خَلَقَ الإِنْسانَ عَلَّمَهُ الْبَیان (۶۹۴) یعنی خداوند انسان را آفرید و سـخن گفتن به وی آموخت . و اینکه می گویم او بود ، این از چیزهائی است که از بیان و سـخن گفتن به من یاد داد تا به حجّت عظمت خداوند منّان سـخن گویم و خداوند پیوسـته بر آنچه می خواست قادر بود ، و بر هر چیزی احاطه داشت ، سـپس آنچه را اراده کرد بـدون فکری که حـدوث کرده و به او رسـیده باشـد ایجاد کرد ، و بدون شبهه ای که در آنچه اراده کرده است داخـل شـده باشـد و خداونـد عزّ و جل نوری را خلق کرد از غیر شـییء ، و آن را ابـداع کرد ، سـپس از ظلمت نوری آفریـد ، و سـپس از نور یاقوتی آفریـد و آنرا به اندازه هفت آسـمان و هفت زمین ضـخامت داد ، سپس آن یاقوت را باز داشت پس بخاطر هیبت او ذوب گردید و به آبی لرزان مبدل شد و تا روز قیامت لرزان خواهد ماند ، و سپس عرش خـود را از نـور خـود آفریــد ، و آنرا بر روی آب قرار داد ، و برای عرش ده هزار زبـان وجـود دارد ، و هر زبـانی خداوند را

به ده هزار لغت تسبیح می گوید ، و هیچ لغتی شبیه لغت دیگر نمی باشد . و عرش روی آب بود و حجابهائی از مه پائین عرش قرار داشت . و این فرمایش خداوند تعالی می باشد که می گوید : وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ لِیَبْلُوَکُم یعنی : و عرش او بر آب بود تا شما را امتحان نماید .

وای بر تو ای کعب ، اگر دریاها بنا بر گفته تو آب دهان او باشد ، عظیم تر از آن بود که صخره بیت المقدّس یا هوا که اشاره کردی در آن بسر می برد ، او را در بر گیرد .

پس عمر بن الحطّاب (الخطّاب) خندید و گفت : مطلب همین است و علم این چنین می باشد ، و این علم چون علم تو نمی باشد ای کعب ، زنده نباشم تا زمانی که أبوالحسن را در آن زمان نبینم (۶۹۵) .

و برغم این برخورد ، عمر در مصاحبت کعب الأحبار و سؤال کردن از او ادامه داد .

فصل دهم

سؤال از آینده و از دجّال

و عمر از کعب الأحبار پرسید که : درباره چیزی از تو می پرسم ، و می خواهم چیزی را از من پنهان نکنی .

کعب گفت : بخدا سوگند چیزی را که می دانم بر تو پنهان نمی کنم .

عمر گفت : بر امت محمّد صلّی الله علیه و آله از چه چیزی بیشتر می ترسی ؟

کعب گفت : رهبران گمراه کننده .

عمر گفت : راست گفتی ، رسول خدا صلّی الله علیه و آله این راز را به من فرمود و مرا از آن آگاه کرد (۶۹۶) .

و در

عمل ، كعب الأحبار به همان شیوه نابود کردن اسلام به وسیله رهبران گمراه کننده که بدان اعتقاد داشت پیش رفت ، و عمر را برای حمایت از معاویه دعوت نمود ، و عمر نیز قبول کرد .

و با اندک دقتی در والیان أبوبکر و عمر در می یابیم که ولایت های بزرگ در دست رهبران گمراه کننده قرار داشت ، در حالی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله آنان را از رهبران گمراه کننده ترسانده بود .

و در عمل ، معاویه و امویان و یاران آنها مانند ابن العاص و ابن شعبه مشکلاتی برای مسلمانان بوجود آورند که تاکنون از آن مشکلات شکایت می کنند ، و در زیر سنگینی آن دست و پا می زنند .

و عمر از مردی یهودی پرسید که صدق و راستی را در تو می بینم ، درباره دجّال صحبت کن .

گفت : او را فرزند مریم بر دروازه « لد » به قتل می رساند . و در گمانم آن یهودی کعب الأحبار بود (۶۹۷) .

و در این روایت عمر به کعب الأحبار می گوید که من صدق و راستی را در تو می بینم ، در حالی که پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود : اهل کتاب را تصدیق نکنید (۶۹۸) .

و اگر به احادیث کعب مراجعه کنیم و در تورات دقّت نمائیم ، در می یابیم که احادیث کعب أحادیثی دروغین می باشند ، که آنها را کعب به اسم ذکر کتاب مقدّس بوجود آورده است .

و ما می دانیم خود تورات گرفتار تحریف شده است ، و همین امر را پیامبر صلّی

الله علیه و آله ذکر فرموده است ، بنابراین چگونه کعب می توانـد راسـتگو باشد در حالی که او همان دروغگوی معاند است و امام علی علیه السّلام و ابن عوف و معاویه و بخاری و ابن عساکر و دیگران او را تکذیب کرده اند (۶۹۹) .

فصل یازدهم

کعب مردم را به کفر دعوت می کرد

روزی کعب بر عمر بن الخطّاب وارد شد و عمر به او گفت : مرا خبر ده شفاعت محمّد در روز قیامت به کجا می انجامد .

کعب گفت : خداوند در قرآن به تو خبر داده است . خداوند می فرماید :

ما سَلَکَکُمْ فی سَقَرْ ... الْیَقین (۷۰۰) کعب گفت : پس خداوند در آن روز شفاعت می کند تا می رسند به کسی که حتّی یک نماز نخوانـده و هیـچ مسـکینی را اطعام نکرده و به آخرت اصـلا ایمان نیاورده ، و چون شـفاعت به این گروه می رسـد احدی باقی نمی ماند که در او خیری وجود داشته باشد (۷۰۱) .

و در اینجا کعب بیان کرد که کفّار و کسانی که نماز نمی خوانند داخل بهشت می شوند . و با یک روش شـیطانی با بیان خود به ایمان نیاوردن و نماز نخواندن و زکوه ندادن دعوت می نماید .

و عمر بن الحطّاب (الخطّاب) در جابیه بود ، پس فتح بیت المقدّس را یاد کرد . پس أبوسـلمه گفت : شنیدم عمر بن الحطّاب (الخطّاب) به کعب چنین می گفت : به نظرت کجا نماز بخوانم ؟

کعب گفت : اگر از من قبول کنی پشت صخره نماز بخوان ، زیرا تمام قدس روبروی تو خواهد بود .

عمر گفت : چون یهودیان نظر

دادی ، نه و لیکن به نحوی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله نماز خواند نماز می خوانم ، پس رو به قبله نمود و نماز خواند ، سپس رو آورد و عبای خود را باز کرد و زباله ها را در عبای خود جارو نمود و مردم نیز جارو نمودند (۷۰۲) .

و اینکه کعب عمر را دعوت نمود تا پشت صخره نماز بخواند بخاطر این هدف بود که صخره را قبله مسلمانان و معبودی برایشان قرار دهد همانطوری که گوساله بنی اسرائیل معبود بنی اسرائیل گردید .

و گفته می شود عمر چون داخل بیت المقدّس شد تلبیه کرد (یعنی : لبیک اللّهم لبیک گفت) و در محراب داود علیه السّلام نماز تحیّت مسجد گذارد . و روز بعد نماز صبح را با مردم به جماعت خواند و در رکعت أوّل سوره « ص » را خواند و در آن سجده کرد ، و مسلمانان نیز به همراه او سجده کردند ، و در رکعت دوّم سوره بنی اسرائیل را خواند ، سپس کنار صخره آمد و از کعب الأحبار درباره مکان آن صخره راهنمائی خواست ، و کعب الأحبار به عمر اشاره کرد تا مسجد را پشت صخره قرار دهد . و بنا نماید .

عمر گفت :چون یهودیان نظر دادی ، سپس مسجد را در جهت قبله بیت المقدّس قرارداد ، و این مسجد امروزه به مسجد عمری شهرت دارد ، سپس خاک صخره را با گوشه عبا و قبای خود برداشت ، و مسلمانان به همراه او چنین کردند ، و اهل اردن را در بر داشتن بقیّه آن

بکار گماشت .

و رومیان در آن زمان صخره بیت المقدّس را چون قبله یهود بود به زباله دان تبدیل کرده بودند ، تا جائی که یک زن ، کهنه حیض خود را از زباله دان خانه خود بر می داشت و می فرستاد تا روی صخره قرار دهند .

و این مکافات و مجازات کاری بود که یهودیان در قمامه انجام دادند . و قمامه همان مکانی است که یهودیان مصلوب را در آن به دار آویختند . و یهودیان پیوسته بر قبر او زباله می ریختند ، و به همین جهت آن محل را قمامه (۷۰۳) نامیدند ، و همین نام بر کلیسائی که مسیحیان در آن محل بنا نمودند نیز کشیده شد ، و آن کلیسا را به نام قمامه اسم گذاری کردند (۷۰۴) .

و با آنکه هیچ دلیلی بر قداست صخره وجود ندارد ولی یهودیان همانطوریکه قبلاـ به گوساله قارون] سامری [توجّه می کردند به آن صخره نیز توجّه می کردند ، و بعد از تلاشِ بسیار مسلمانان برای پاک کردن آن صخره از کثافات و نجاسات ، آن محل را جائی برای مسجد مسلمانان قرار دادند .

هشام بن محمّد می گوید : عبد الرّحمن قشیری به نقل از همسر ابن حباشه نمیری مرا خبر داد که گفت : به همراه عمر بن الخطّاب در روزهائی که به شام می رفت خارج شدیم . و در جائی منزل کردیم که به آن « قتل » می گفتند .

آن زن می گوید : شوهرم شریک ، بیرون رفت تا آب بیاورد ، پس دلو او در چشمه افتاد و از آن جائی

که ازدحام مردم زیاد بود نتوانست دلو را از آب بیرون آورد ، پس به او گفتند : تا شب صبر کن . و چون شب شد به درون چشمه رفت و بازنگشت و طول داد و چون عمر می خواست از آنجا کوچ کند نزد او رفتم و او را از مکان شوهرخود خبر دادم . پس او سه روز در آنجا ماند و در روز چهارم حرکت کرد . ولی ناگهان دیدیم شریک می آید . مردم به او گفتند : کجا بودی ؟

او نزد عمر آمد در حالی که برگ درختی در دست داشت و آن برگ به اندازه ای بود که دست او را می پوشاند ولی برگ تا پا را می پوشانید .

پس گفت : ای أمیرالمؤمنین در چشمه راهی پیدا کردم ، در آن حال شخصی آمد و مرا به زمینی برد که شبیه زمین شما نبود و به باغهائی که شبیه باغهای دنیای شما نبودند و چیزی از آنرا برداشتم ، پس به من گفت : هنوز زمان او نرسیده است و من این برگ را برداشتم و آن برگ درخت انجیر است .

در اینجا عمر کعب الأحبار را صدا زد و گفت : آیا در کتابها خود یافته ای ، مردی از امت ما داخل بهشت می شود و بعد ، از آن خارج می گردد ؟

کعب گفت : آری و اگر در میان جمعیّت باشد او را به تو نشان می دهم .

عمر گفت : او در میان قوم است .

پس کعب در جمعیّت تأمل کرد و شریک را نشان داد و گفت : او همان

است .

و بنی نمیر تا به امروز شعار (یعنی لباس روئین) خود را سبز قرار می دهند (۷۰۵) .

و در حادثه ای دیگر کعب به عمر گفت : وصیّت کن زیرا تا سه روز دیگر خواهی مرد .

عمر با تعجّب گفت : أللّه ، آیا عمر را در تورات می یابی ؟ (یعنی :آیا از عمر در تورات هم چیزی گفته شده است)

گفت : نه ، لکن صفت و نشانه هایت را یافته ام (۷۰۶) .

اما در مورد قصّه أوّل : توافق بین آن مرد کذّاب و کعب الأحبار به خوبی آشکار است ! لکن امر عجیب آن است که چگونه عمر او را تصدیق کرد ؟

و در حادثه دوّم : در کلام کعب دروغ به وضوح دیده می شود ، زیرا این دروغ را کعب بعد از قتل عمر بوجود آورد تا مردم با او و گفتارش بیشتر اطمینان کنند ! .

فصل دوازدهم

کعب حدیث دوازده خلیفه را تحریف کرد

کعب واعوان او احادیث بسیاری را به ناحق و ناروا بوجود آوردند ، از جمله آن احادیث ، حدیث همراهی و مصاحبت أبوبکر با رسول خدا صلّی الله علیه و آله در غار می باشد .

و کعب همچنین حدیث ناروای دیگری بوجود آورد که می گوید : خداوند از صلب اسماعیل علیه السّلام دوازده قیّم به او موهبت نمود که أفضل آنها أبوبکر و عمر و عثمان می باشند (۷۰۷) و عبدالله بن عمر حدیث کعب را به حضرت رسول صلّی الله علیه و آله مستند نمود و چنین گفت :

« رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود : بر این امّت دوازده خلیفه خواهد بود :

أبوبکر صدّیق که نام او را دریافتید ، عمر فاروق ... (۷۰۸) »

و حدیث دوازده خلیفه را بدون نام بردن اسمی ، بخاری و مسلم نقل کرده اند (۷۰۹) .

زیرا بخاری این حدیث را در سنن خود از سمره بن جندب نقل می کند، سمره می گوید : از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود : دوازده أمیر خواهند بود و پس از آن رسول خدا کلمه ای بر زبان جاری کرد که نشنیدم « جابر ابن سمره می گوید » پس پدرم گفت : رسول خدا صلّی الله علیه و آله می گوید همگی آنها از قریش می باشند (۷۱۰) .

و مسلم همین حدیث را در صحیح خود ذکر نمود ، او می گوید : پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود : این امر به پایان نمی رسد مگر آنکه در بین آنها دوازده خلیفه بیایند که همگی آنها از قریش می باشند (۷۱۱) .

و قندوزی در ینابیع المودّه در باب هفتاد و هفتم از بعضی از علمای عامّه نقل می کند که حدیث جابر بن سمره (۷۱۲) را روایت کرده و در انتهای آن چنین گفته است : همگی آنان از بنی هاشم می باشند . و حافظ أبونعیم در حلیه خود با سند خود از ابن عبّاس روایت کرده است که : رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود : هرکس دوست دارد چون من زنده شود و چون من بمیرد و ساکن بهشت عدن شود که پروردگارم آن را احداث کرده ، پس باید بعد از من ولایت علی را بپذیرد و ولایت ولی

او را نیز بپذیرد و باید به أئمّه بعد از من اقتداء نماید ، زیرا آنان عترت من می باشند ، و از طینت من آفریده شده اند ، و فهم و علم ، روزی آنان شده است ، وای بر حال گروهی از امت من که فضل و برتری آنها تکذیب می کنند ، و صله و رابطه مرا در آنها قطع می نمایند ، خداوند آنان را از نیل به شفاعت من محروم گرداند (۷۱۳) .

و کعب و اصحاب وی بجای عبارت « کلّهم من بنی هاشم » یعنی همگی آنان از بنی هاشم می باشند این عبارت را گذاشتند : أفضلهم أبوبکر و عمر و عثمان یعنی أبوبکر و عمر و عثمان از همه آنها بیشتر فضیلت دارند . و علی بن أبی طالب علیه السّلام می فرماید :

همانا أئمّه از قریش می باشند ، و در این نسل از فرزندان هاشم نهاده شده اند ، و امامت بر غیر آنها صلاحیّت پیدا نمی کند ، و أئمّه از غیر آنها صلاحیّت (برای ولایت) پیدا نمی کنند (۷۱۴) و آنان همان أئمّه اثنی عشر می باشند که أوّلین آنان علیّ بن أبی طالب علیه السّلام و آخرین آنان مهدی عجّل الله تعالی فرجه الشّریف می باشد .

پی نوشتها

[۶۷۰] مختصر تاریخ دمشق ، ابن منظور ۱۳۳ ج ۱ .

[۶۷۱] شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۱۱۵ ج ۳ ، چاپ دار احیاء الکتب العربیّه بیروت .

[۶۷۲] همان مصدر .

[۶۷۳] عمر ، برده ای از بردگان ولید ابن مغیره بود ، اقرب الموارد ، ذیل مادّه «

عسف » لذا أبوسفيان بعد از خليفه شدن عمر چنين گفت : فرزندان عدى بعد از فقر و ذلّت به أمير رسيدند .

[۶۷۴] شرح نهج البلاغه ابن أبى الحديد ، ۱۸۳ و ۱۸۴ ج ۱۲ .

[۶۷۵] أضواء على السّنه المحمّديّه ، أبوريّه ۱۶۵ .

[۶۷۶] تفسير ابن كثير ۴ ج ۱ .

[۶۷۷] فتح البارى ۱۶۷ ج ۱

[۶۷۸] سفر تثنيه ، ألإصحاح ۱۴ .

[۶۷۹] شرح نهج البلاغه ابن أبى الحديد ۳۶۰ ج ۱ ، ۱۱۵ ج ۳ .

[۶۸۰] أضواء على السنّه المحمّديّه ، أبوريّه ۱۶۰ .

[۶۸۱] كتاب ألعمده ، ابن رستيق ۸ .

[۶۸۲] ألدّر المنثور ۵۷ ج ۴ .

[۶۸۳] تفسير ابن كثير ۱۰۴ و ۱۰۵ ج ۳ .

[۶۸۴] وفاءالوفاء ۸۱ ج ۲ ، چاپخانه ألأداب ، تاريخ المدينه المنوّره ، ابن شبه ۹۲ ج ۱ .

[۶۸۵] صحيح بخارى ۱۳۶ ج ۱ ، باب ۱۱۱ ، باب لا تستقبل القبله بغائط او بول .

[۶۸۶] أضواء على السّنه المحمّديّه ، أبوريّه ۲۱۵ .

[۶۸۷] صحيح بخارى ۱۳۷ ج ۱ ، باب ۱۱۱ .

[۶۸۸] صحيح بخارى : باب لاتستقبل القبله بغائط أو بول ۱۳۵ ج ۱ .

[۶۸۹] أضواء على السّنه المحمّديّه ، أبوريّه ۳۱۶ .

[۶۹۰] مختصر تاريخ دمشق ، ابن منظور ۱۸۷ ج ۲ ، كنز العمّال ، حديث ۱۵۰۲۹ .

[۶۹۱] ألطّبقات الكبرى ، ابن سعد ۳۵۸ ج ۲ ، چاپ بيروت .

[۶۹۲] ألعمده ، ابن رسيق ، ۲۵ ، چاپ مصر .

[۶۹۳] مختصر تاریخ دمشق ۳۴۷ ج ۱۹ .

[۶۹۴] ألرّحمن ، آیه ۳ و ۴ .

[۶۹۵] تنبیه الخواطر

و نزهه النّواظر ، ورّام ابن أبی فراس ۵ و ۶ ج ۲ .

[۶۹۶] مسند أحمد ۳۲۱ ، و در مجمع الزّوائـد ، حدیث را روایت نمود و گفت : حدیث را أحمد و رجال موثّق او روایت کرده اند ۲۳۹ ج ۵ .

[۶۹۷] معجم ما استعجم ۴۷ ج ۴ .

[۶۹۸] صحیح بخاری ، ۲۱۳ ج ۸ و ۱۵۰ ج ۵ .

[۶۹۹] صحیح بخاری ۱۶۰ ج ۸ ، مقدّمه ابن خلدون ، تفسیر ابن کثیر ، سوره نحل ، مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ۱۳۳ ج ۱ .

[۷۰۰] سوره مدثر ، آیه ۴۲ تا ۴۷ .

[۷۰۱] ألدرّ المنثور ۲۸۶ ج ۶ .

[۷۰۲] مسند أحمد ۳۴ ج ۱ ، و در ألدّرّ المنثور از أحمد روایت کرده است ، ۱۵۱ ج ۴ .

[۷۰۳] زباله دان .

[۷۰۴] ألبدایه و النّهایه ۶۴ ج ۷ .

[۷۰۵] مجمع البلدان ۳۸۷ ج ۴ .

[۷۰۶] مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ۳۵ ج ۱۹ .

[۷۰۷] ألبدایه و النّهایه ۲۸۱ ج ۶ .

[۷۰۸] کنز العمّال ۶۷ ج ۶ .

[۷۰۹] جابر بن سـمره نقل می کند که : من به همراه پدرم نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله بودیم ، پس شنیدم که می فرمود : بعد از من دوازده خلیفه وجود دارند ، سـپس صدای خود را آهسـته نمود . به پدرم گفتم : کلامی که آهسته گفت چه بود ؟ پدرم گفت : حضرت فرمود : همگی آنها از بنی هاشم می باشند . به مسند احمد بن حنبل ، ۸۹ تا ۹۲ ج ۵ ،

مستدرک حاکم ، ۵۰۱ ج ۴ ، ینابیع المودّه ۴۴۴ ، و صحیح بخاری ۱۰۱ ج ۹ مراجعه کنید .

[۷۱۰] صحیح بخاری ، کتاب الحکّام .

[۷۱۱] صحیح مسلم ۱۰۰ ج ۴ ، حدیث ۵ ، فتح الباری ۱۸۰ ج ۱۳ .

[۷۱۲] ألخلفاء بعدی اثنی عشر .

[۷۱۳] حلیه ، أبی نعیم ۸۶ ج ۱ .

[۷۱۴] نهج البلاغه امام علی علیه السّلام ، خطبه ۱۴۴ .

ضمائم

دلائل مهم همراه نبودن پیامبر با ابوبکر در هجرت

۱ دلیل قرآنی در عدم حضور ابوبکر در غار

قرآن می فرماید : « ثانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُمَا فِی الْغارِ » (۷۱۵)

یعنی درباره پیامبر و راهنمای او سخن گفته و اگر ابوبکر نفر سوّمی بود خداوند تعالی چنین می فرمود : ثالِثُ ثَلاثَه یعنی او یکی از سه نفر بود ... بنا بر این ابوبکر کجای این ماجرا قرار داشت ؟

۲ دلیل اوّل صحیح بخاری

عمر پیوسته همراه ابوبکر بود که با سفر کردن او مسافرت می کرد و با مستقر شدن او مستقر می شد ، و أدلّه بسیاری وجود دارد که عمر با سایر مسلمانان چون داماد خود ، خنیس بن حذافه سهمی و سعید بن عمرو بن نفیل و طلحه بن عبیدالله و صهیب بن سنان (۷۱۶) و حمزه بن عبدالرحمن بن عوف و عثمان بن عفان (۷۱۷) به مدینه هجرت نمود .

لذا پیامبر صلّی الله علیه و آله در مدینه بعد از هجرت به آن شهر عقد اخوت بست و در همان جا بین ابوبکر و عمر برادری برقرار نمود (۷۱۸) و بخاری هجرت ابوبکر با عمر و سالم برده ابوحذیفه را قبل از هجرت پیامبر صلّی الله علیه و آله تأئید

نمود ، زیرا حدیثی را از ابن عمر نقل کرده که در آن چنین آمده است :

سالم مولای ابوحذیفه امامت جماعت مهاجرین نخست و اصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله را در مسجد قبا به عهده داشت که در میان آنها ابوبکر و عمر و ابوسلمه و زید و عامر بن ربیعه به چشم می خوردند .

بنا بر این مسجد قبا که در راه مدینه واقع است ابوبکر و عمر و سالم و دیگران در هنگام هجرت در آن نماز جماعت خوانده اند (۷۱۹) .

۳ دلیل دوم صحیح بخاری

و بخاری هجرت این گروه را به مدینه بار دیگر نیز در صحیح خود بیان نمود : ابن عمر می گوید :

چون گروه نخست مهاجرین به محلّی در قباء وارد شدند ، قبل از قدوم رسول خدا صلّی الله علیه و آله ، سالم ، مولی أبی حذیفه امام جماعت آنها بود و قرآن خواندن او از همه بیشتر بود (۷۲۰) .

پس مسلمانان موجود در مکه به مدینه هجرت کردند و در ضمن آنها أبوبکر و عمر و عثمان وجود داشتند (۷۲۱) .

و کفّار حاضر در مکّه و کسانی که بعداً مسلمان شدند ، و تعصب کنندگان رسول خدا صلّی الله علیه و آله در هجرت وی ، در ضمن آنها بودند اعتراف به حاضر بودن ابوبکر در غار نکرده اند ، و احدی از آنان او را در رفتن به غار و حاضر بودن در کوه ثور و هجرت از مکّه به مدینه ، مشاهده نکرده است (۷۲۲) .

و تمام گفته هائی که درباره حضور ابوبکر در این جاها بیان شده است، استناد به

غیب گوئی هائی دارد که بدون اندک صحّتی در این زمینه گفته شده اند .

و در این میدان روایات دروغین اعتماد کاملی بر گفتار مغیره دارد ، و ابوهریره و انس بن مالک و عبد الله بن عمر ، همگی از او نقل حدیث کرده اند .

۴ دلیل سوم صحیح بخاری

بخاری در صحیح خود بر نازل نشدن آیه غار در حقّ ابوبکر صحّه گذاشته است ، زیرا عایشه نزول آن آیه را در حقّ ابوبکر نفی کرده و گفته است : هیچ آیه از قرآن در حقّ ما نازل نشده است (۷۲۳) .

۵ روایت صحیح بلاذری

کرز قافی که گروه قریش را به غار رسانید ، اثر پای مبارک رسول خدا صلّی الله علیه و آله را در آستانه غار مشاهده نمود ، لکن او و عبد العزّی (عبد الرّحمن) بن ابی بکر اثر پای ابوبکر را در نزدیکی غار مشاهده نکردند (۷۲۴).

و همین مطلب را راوندی نیز تأیید کرده است .

بنا بر این ثابت گردید ، پیامبر صلّی الله علیه و آله به تنهائی شبانه ، از مدینه خارج و به غار وارد شده است ، پس ابوبکر در کجای این ماجرا نقش دارد .

تقیّه و روایاتی که حضور ابوبکر را در غار تأیید می کنند

نظام اموی روایت حضور ابوبکر در غار را به واسطه لشکریان طمعکار و پارس کننده به دنبال مظاهر فریبنده مادّی و مناصب دولتی ، در تمام شهرها و کشورهای مسلمان نشین منتشر نمود .

و داستان سرایان اموی که متجاوز از صدهزار قصّه گو بودند ، این روایت دروغین را در مساجد شرق و غرب کشورهای اسلامی با شتاب هرچه تمامتر پخش کردند (۷۲۵) .

و برای براندازی و مقابله

با امواج معارضه اسـلامی و بسـتن دهان علماء و راویان مخلص ، دولت فتوائی صادر کرد تا هرکس را که قائل به حاضر نبودن ابوبکر در غار باشد ، به قتل برسانند .

لـذا ، علماء سوئی که در دسـتگاه حکومت مشـغول به کار بودند ، فتوا به مهدور الدّم بودن مؤمنینی که عدم حضور ابوبکر در غار را روایت کرده اند دادند (۷۲۶).

به همین جهت راویان از ذکر کردن روایت راستین خود در حاضـر نبودن ابوبکر در غار هراسان شدنـد ، و از روی تقیّه از بیان حقیقت لب فرو بستند . و گروهی هم روایات حضور ابوبکر را به خاطر تقیّه منتشر کردند.

و در قرنهای بعـد ، یعنی قرن دوّم و سوّم و چهارم و ... حضور ابوبکر در غار شـهرت بسـزائی پیـدا کرد و فقط أخصّ خواص ، چـون مؤمن طـاق ، دانشـمند مشـهور و محمّـد المهـدی ، مؤسّـس دولت فـاطمیّه ، که از کوفه فرار کرد ، پرده از حقیقت عـدم حضور ابوبکر در غار برداشتند .

و بزرگترین دلیل بر عدم حضور ابوبکر در غار ثور ، به همراه رسول خدا صلّی الله علیه و آله ، فتواهائی ظالمانه بر مهدور الدّم بودن نفی کنندگان این حضور می باشد .

در حـالی که این فقهـای فاسق ، هرگز فتوا به قتل ناسـزاگویان به علیّ بن أبیطالب علیه السّـلام وصـیّ پیامبر مصـطفی و پیشوا و امام متّقیان ندادند .

و السّلام علیکم و رحمه الله و برکاته

پی نوشتها

[۷۱۵] توبه ، آیه ۴۰

[۷۱۶] سیره ابن هشام ۱۲۱ جلد ۲

[۷۱۷] همان مصدر

[۷۱۸] مستدرک ۱۴ جلد ۳ ، السیره الحلبیه ۲۰ جلد ۲ ،

فتح الباری ۲۱۱ جلد ۷

[۷۱۹] صحیح بخاری شماره ۷۱۷۵ ، باب استقصاء الموالی و استعمالهم

[۷۲۰] صحیح بخاری ، شماره ۶۹۲

[۷۲۱] سیره ابن هشام ، ۱۲۱ ، جلد ۲

[۷۲۲] به تمام کتابهای سیره و حدیث و تفسیر که در این موضوع بحث کرده اند مراجعه نمائید .

[۷۲۳] صحی بخاری ، ۴۲ ، جلد ۶ ، چاپ دارالفکر ، بیروت ، چاپ افست از روی نسخه دار الطّباعه استانبول ، سال ۱۴۰۱ هجری ، تاریخ ابن أثیر ، ۱۹۹ ، جلد ۳ ، ألأغانی ، ۹۰ جلد ۱۶ ، ألبدایه و النهایه ، ۹۶ ، جلد ۸ ، ألتحفه اللّطیفه ، سخاوی ، ۵۰۴ ، جلد ۲ .

[۷۲۴] فتوح البلدان ، بلاذری ، ۶۴ ، جلد ۱ .

[۷۲۵] ألقصاص و المذکّرین ۳۳ ألتراتیب الإداریه ، ۳۴۸ جلد ۲ ألجرح و التعدیل ۶۳ ، جلد ۸

ألتاریخ الکبیر ، ألبخاری ۲۱۲ ، جلد۱ تاریخ ابن معین ۱۶۶ تهذیب الکمال ۳۱۴ ، جلد ۴ .

[۷۲۶] فیض القدیر ، مناوی ۱۱۹ ، جلد ۱ حاشیه ردّ المختار ، بن عابدین ۴۲۳ ، جلد ۴ حواشی الشروانی ۸۹ ، جلد۹ اعانه الطّالبین ۱۵۵، جلد۴ تحفه الاحوذی ، ألمبارکفوری ۱۰۶ ، جلد ۱۰

فهرست مصادر

۱ تا ۵۶

۱ نهج البلاغه کلام الإمام علی علیه السّلام شرح الشیخ محمّد عبده دار المعرفه بیروت

۲ العهد القدیم والعهد الجدید طبعه مجمع الکنائس الشرقیه بیروت

۳ قاموس الکتاب المقدّس مجمع الکنائس الشرقیه مکتبه المشعل بیروت

بإشراف رابطه الکنائس الإنجیلیه فی الشرق الأوسط الطبعه السادسه

۴ کتاب سلیم بن قیس الهلالی، القرن الاول الهجری ،تحقیق الأنصاری نشر الهادی قم.

۵ سیره ابن اسحاق، محمد بن اسحاق بن یسار، متوفّای سال ۱۵۱ هجری دار الفکر بیروت

۶ کتاب العین الخلیل الفراهیدی متوفّای ۱۷۵ هجری طبعه ایران عن طبعه مؤسّسه دار الهجره

۷ الموطأ الإمام مالك بن أنس متوفّای ۱۷۹ هجری إحیاء التراث العربی بیروت

۸ سنن النسائی أحمد بن شعیب النسائی متوفّای ۲۰۳ دار الفکر بیروت

۹ کتاب الأُمّ الإمام الشافعی متوفّای ۲۰۴ دار الفکر بیروت

۱۰ المثالب هشام بن محمد الکلبی متوفّای ۲۰۶ هجری.

۱۱ مغازی الواقدی محمّد بن عمر بن واقد متوفّای ۲۰۷ تحقیق الدکتور ۱۲ تفسیر الصنعانی عبدالرزاق الصنعانی متوفّای ۲۱۱ هجری دار المعرفه بیروت الطبعه الأُولی ۱۴۱۱

۱۳ مصنّف عبدالرزّاق عبدالرزاق الصنعانی متوفّای ۲۱۱ هجری منشورات المجلس العلمی بغداد

۱۴ سیره ابن هشام ابن هشام الحمیری متوفّای ۲۱۸ مطبعه صبیح مصر

۱۵ سنن سعید بن منصور الإمام الحافظ سعید بن منصور بن شعبه المکّی توفّای سال ۲۲۷ هجری دار الکتب العلمیه بیروت تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی

۱۶ الطبقات ابن سعد متوفّای ۲۳۰ هجری طبعه لیدن ۱۳۲۲

۱۷ المصنّف ابن أبی شیبه متوفّای ۲۳۵ هجری دار الفکر لبنان

۱۸ المسند الإمام أحمد بن حنبل متوفّای ۲۴۱ هجری دار صادر بیروت

۱۹ کتاب المحبَّر محمّد بن حبیب البغدادی متوفّای ۲۴۵ هجری تحقیق خورشید أحمد

فارق عالم الكتب لبنان

۲۰ سنن الدارمی عبدالله بن بهرام الدارمی متوفّای ۲۵۵ هجری مطبعه الإعتدال دمشق

۲۱ الجرح والتعدیل عبدالرحمن الرازی متوفّای ۲۵۶ هجری إحیاء التراث العربی بیروت

۲۲ الأدب المفرد البخاری متوفّای ۲۵۶ هجری تحقیق الشیخ خالد بن عبدالرحمن دار المعرفه بیروت ۱۴۱۶

۲۳ التاریخ الکبیر محمّد بن إسماعیل البخاری متوفّای ۲۵۶ هجری المکتبه الإسلامیه محمّد أزدمیر دیاربکر ترکیا

۲۴ صحیح البخاری محمّد بن إسماعیل البخاری متوفّای ۲۵۶ هجری دار الفکر بیروت

۲۵ الإیضاح الفضل بن شاذان الأزدی النیسابوری متوفّای ۲۶۰ هجری تحقیق الأرموی منشورات جامعه طهران ۱۳۶۳

۲۶ صحیح مسلم مسلم ابن الحجّاج النیسابوری متوفّای ۲۶۱ دار الفکر بیروت

۲۷ تاریخ المدینه المنوّره عمر بن شبه النمیری متوفّای ۲۶۲ هجری دارالفکر قم عن طبعه جدّه

۲۸ شرح الأخبار القاضی المغربی متوفّای ۲۶۳ طبعه قم

۲۹ مناقب أمیر المؤمنین علیه السّلام محمّد بن سلیمان الکوفی متوفّای نحو سال ۲۷۰ هجری تحقیق المحمودی مجمع إحیاء الثقافه الإسلامیه قم ۱۴۱۲

۳۰ سنن أبی داود سلیمان بن الأشعث السجستانی متوفّای ۲۷۵ هجری دار الفکر بیروت

۳۱ سنن ابن ماجه محمّد بن یزید القزوینی متوفّای ۲۷۵ دار الفکر بیروت

۳۲ سنن الترمذی محمّد بن عیسی الترمذی متوفّای ۲۷۹ دار الفکر بیروت

۳۳ تاریخ الیعقوبی أحمد بن واضح الیعقوبی متوفّای ۲۸۴ دار

صادر بيروت

۳۴ بصائر الدرجات الحسن بن الصفّار القمّی متوفّای ۲۹۰ هجری شرکه طباعه الکتاب قم

۳۵ تفسیر فرات فرات بن إبراهیم الکوفی متوفّای ۳۰۰ هجری تحقیق محمّد الکاظم الطبعه الأُولی ۱۴۱۰ ۱۹۹۰م

۳۶ تاریخ الطبری محمّد بن جریر الطبری متوفّای ۳۱۰ هجری إحیاء التراث العربی بیروت

۳۷ تفسیر الطبری محمّد بن جریر الطبری متوفّای ۳۱۰ هجری دار المعرفه بیروت عن طبعه بولاق مصر

۳۸ دلائل الإمامه محمّد بن جریر بن رستم الطبری مؤسّسه الأعلمی بیروت ۱۴۰۸

۳۹ تفسیر العیاشی محمّد بن عیّاش السلمی متوفّای ۳۱۰ هجری المکتبه العلمیه طهران

۴۰ العقد الفرید ابن عبد ربّه الأندلسی متوفّای ۳۲۸ دار مکتبه الهلال بیروت

۴۱ الکافی محمّد بن یعقوب الکلینی متوفّای ۳۲۹ دار الکتب الإسلامیه طهران

۴۲ الامامه والتبصره ابن بابویه القمّی متوفّای ۳۲۹ تحقیق مدرسه الإمام المهدی الطبعه الأُولی ۱۴۰۴

۴۳ تفسیر القمّی علی بن إبراهیم القمّی متوفّای ۳۲۹ طبعه النجف العراق

۴۴ مروج الذهب المسعودی علی بن الحسین المسعودی متوفّای ۳۴۶ دار الفکر بیروت تحقیق محمّد محیی الدین عبدالحمید

۴۵ کتاب المجروحین محمّد بن حبّان التمیمی متوفّای ۳۵۴ طبعه الباز مکّه المکرّمه

۴۶ المعجم الکبیر الطبرانی متوفّای سال ۳۶۰ إحیاء التراث العربی بیروت ۱۴۰۶ ۱۹۸۵م الطبعه الثانیه تحقیق عبدالمجید السلفی

۴۷ دعائم الإسلام القاضی النعمان

المغربی متوفّای ۳۶۳ دار المعارف مصر

۴۸ فتوح البلدان أحمد بن يحيى البلاذری متوفّای ۳۷۵ مكتبه النهضه المصريه مصر

۴۹ عيون أخبار الرضا الصدوق متوفّای سال ۳۸۱ منشورات الأعلمی طهران ۱۳۹۰

۵۰ كمال الدين الشيخ الصدوق متوفّای ۳۸۱ طبعه جماعه المدرّسين قم

۵۱ علل الشرائع الشيخ الصدوق متوفّای ۳۸۱ مكتبه الداوری قم

۵۲ معانی الأخبار الشيخ الصدوق متوفّای ۳۸۱ تحقيق علی أكبر الغفاری جماعه المدرّسين بقم

۵۳ التوحيد الشيخ الصدوق تحقيق السيّد هاشم الحسينی الطهرانی جماعه المدرّسين بقم الطبعه الرابعه ۱۴۱۵

۵۴ كتاب الغيبه محمّد بن إبراهيم النعمانی متوفّای ۳۸۰ مكتبه الصدوق طهران تحقيق الغفاری

۵۵ الهدايه الشيخ الصدوق متوفّای ۳۸۱ تحقيق الشيخ محمّد الخراسانی المكتبه الإسلاميه طهران ۱۳۷۷

۵۶ الخصال الشيخ الصدوق متوفّای ۳۸۱ طبعه جماعه المدرّسين بقم

۵۷ تا ۱۲۶

۵۷ الإعتقادات الشيخ الصدوق متوفّای ۳۸۱ تحقيق غلام رضا المازندرانی المطبعه العلميه قم ۱۴۱۲

۵۸ من لا يحضره الفقيه الشيخ الصدوق متوفّای ۳۸۱ طبعه جماعه المدرّسين بقم

۵۹ تحف العقول ابن شعبه الحرانی من أعلام القرن الرابع طبعه جماعه المدرّسين بقم الطبعه الثانيه ۱۴۰۴

۶۰ الصحاح الجوهری متوفّای ۳۹۳ دار العلم للملايين بيروت

۶۱ كفايه الأثر الخزاز القمّی متوفّای ۴۰۰ تحقيق السيّد عبداللطيف الكوه كمری

۶۲ طبقات الحنابله للقاضی أبی يعلی القرن الخامس دار المعرفه بيروت

المسترشد محمّد بن جرير الطبرى (الشيعى) متوفّاى ۴۰۰ تحقيق المحمودى مؤسّسه الثقافه الإسلاميه لكوشانبور ۱۴۱۵ قم

۶۴ مستدرك الحاكم الحاكم النيسابورى متوفّاى ۴۰۵ دار المعرفه بيروت

۶۵ المقنعه الشيخ المفيد متوفّاى ۴۱۳ طبعه جماعه المدرّسين بقم ۱۴۱۰

۶۶ محاضرات الأُدباء الراغب الأصفهانى متوفّاى ۴۲۵ دار مكتبه الحياه بيروت

۶۷ الشافى الشريف المرتضى متوفّاى ۴۳۶ طبعه مؤسّسه الصادق طهران

۶۸ أمالى المرتضى متوفّاى ۴۳۶ تحقيق السيّد محمّد بدر الدين النعسانى الحلبى الناشر مكتبه المرعشى النجفى قم ۱۴۰۳

۶۹ الإنتصار الشريف المرتضى متوفّاى ۴۳۶ المطبعه الحيدريه النجف

۷۰ تنزيه الأنبياء السيّد المرتضى متوفّاى ۴۳۶ الطبعه الثانيه ۱۴۰۹

۷۱ رسائل المرتضى الشريف المرتضى متوفّاى ۴۳۶ تحقيق السيّد مهدى رجائى دار القرآن بقم ۱۴۰۵

۷۲ المحلّى ابن حزم الأندلسى متوفّاى ۴۵۶ دار الفكر بيروت

۷۳ دلائل النبوّه البيهقى متوفّاى ۴۵۸ دار الكتب العلميه بيروت

۷۴ شعب الإيمان البيهقى متوفّاى ۴۵۸ دار الكتب العلميه بيروت الطبعه الأُولى ۱۴۱۰ تحقيق أبى هاجر محمّد السعيد بن بسيونى زغلول

۷۵ السنن الكبرى أحمد بن الحسين البيهقى متوفّاى ۴۵۸ دار الفكر بيروت

۷۶ تهذيب الأحكام الشيخ الطوسى متوفّاى ۴۶۰ دار الكتب الإسلاميه طهران

۷۷ تفسير التبيان الشيخ الطوسى متوفّاى ۴۶۰ إحياء التراث العربى بيروت

۷۸ تاريخ بغداد الخطيب البغدادى

متوفّای ۴۶۳ المکتبه السلفیه المدینه المنوّره

۷۹ التفسیر الوسیط علی بن أحمد الواقدی النیسابوری متوفّای ۴۶۸ دار الکتب العلمیه بیروت

۸۰ إکمال الکمال ابن ماکولا متوفّای ۴۷۵ دار الکتاب الإسلامی القاهره

۸۱ إحقاق الحقّ للقاضی السیّد نور الله التستری المرعشی تعلیق السیّد شهاب الدین المرعشی مکتبه السیّد المرعشی قم

۸۲ المبسوط شمس الدین السرخسی متوفّای ۴۸۳ دار المعرفه بیروت

۸۳ شواهد التنزیل للحاکم النیسابوری الحسکانی القرن الخامس تحقیق المحمودی مؤسّسه الطبع والنشر ومجمع إحیاء الثقافه الإسلامیه قم ۱۴۱۱

۸۴ روضه الواعظین الفتّال النیسابوری متوفّای ۵۰۸ منشورات الرضی قم

۸۵ فردوس الأخبار ابن شیرویه الدیلمی متوفّای ۵۰۹ دار الکتاب العربی لبنان

۸۶ معالم التنزیل الفراء البغوی متوفّای ۵۱۶ دار المعرفه لبنان

۸۷ مصابیح السنّه البغوی متوفّای ۵۱۶ الطبعه الأُولی دار المعرفه بیروت

۸۸ تفسیر الکشّاف جاد الله الزمخشری متوفّای ۵۲۸ منشورات البلاغه قم مصوّره عن الطبعه المصریه ۱۳۰۷

۸۹ عارضه الأحوذی شرح الترمذی ابن العربی المالکی متوفّای ۵۴۳ إحیاء التراث العربی بیروت الطبعه الأُولی ۱۴۱۵ ۱۹۹۵م

۹۰ إعلام الوری الشیخ الطبرسی متوفّای ۵۴۸ دار الکتب الإسلامیه طهران الطبعه الثالثه

۹۱ الإحتجاج الشیخ الطبرسی متوفّای ۵۴۸ طبعه النجف الأشرف العراق

۹۲ إرشاد الساری لشرح صحیح البخاری ، وبهامشه صحیح مسلم بشرح النووی

۹۳ الروض الأنف

السهیلی متوفّای ۵۸۱ دار الفکر بیروت تحقیق عبدالرؤوف

۹۴ لسان المیزان ابن حجر العسقلانی متوفّای ۵۸۲ مؤسّسه الأعلمی بیروت

۹۵ تهذیب التهذیب ابن حجر العسقلانی متوفّای ۵۸۲ دار الفکر بیروت

۹۶ تعجیل المنفعه ابن حجر العسقلانی متوفّای ۵۸۲ دار الکتاب العربی بیروت

۹۷ مناقب آل أبی طالب ابن شهر آشوب متوفّای ۵۸۸

۹۸ الأربعون حدیثاً منتجب الدین بن بابویه القرن السادس مؤسّسه الإمام المهدی ۷ قم ۱۴۰۸

۹۹ شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید المعتزلی القرن السابع تحقیق محمّد أبو الفضل إبراهیم عیسی البابی الحلبی مصر

۱۰۰ التفسیر الکبیر الفخر الرازی، متوفّای ۶۰۷ هجری تحقیق عبدالله محمّد الدرویش طبعه مصوّره مکتب الإعلام الإسلامی طهران

۱۰۱ المغنی عبدالله بن قدامه متوفّای ۶۲۰ دار الکتاب العربی بیروت

۱۰۲ معجم البلدان یاقوت الحموی متوفّای ۶۲۶ إحیاء التراث العربی بیروت

۱۰۳ الکامل فی التاریخ ابن الأثیر متوفّای ۶۳۰ إحیاء التراث العربی بیروت

۱۰۴ أُسد الغابه ابن الأثیر متوفّای سال ۶۳۰ تحقیق : محمّد ال…ṣ…j و محمّد عاشور و محمّد فاید دار إحیاء التراث العربی بیروت

۱۰۵ تذکره الخواص سبط ابن الجوزی الحنفی متوفّای ۶۵۴ طبعه قم

۱۰۶ الترغیب والترهیب المنذری متوفّای ۶۵۶ دار الفکر لبنان ۱۴۰۸ ۱۹۸۸م

۱۰۷ تفسیر القرطبی القرطبی متوفّای ۶۷۱ تحقیق مصطفی السقّا دار إحیاء التراث

العربی بیروت ۱۴۰۵

۱۰۸ المجموع محیی الدین بن شرف النووی متوفّای ۶۷۶ دار الفکر بیروت

۱۰۹ شرح مسلم للنووی متوفّای ۶۷۶ دار الکتاب العربی بیروت لبنان ۱۴۰۷

۱۱۰ کشف الغمّه الإربلی متوفّای ۶۹۳ طبعه العراق النجف ۱۳۸۴

۱۱۱ مختصر تاریخ دمشق ابن منظور متوفّای ۷۱۱ دار الفکر دمشق اختصرته

۱۱۲ نهج الحقّ العلاّمه الحلّی متوفّای ۷۲۶ دار الهجره بقم تحقیق الأُموی

۱۱۳ تاریخ أبی الفداء الدمشقی متوفّای ۷۳۲ دار المعرفه بیروت

۱۱۴ عیون الأثر لابن سیّد الناس متوفّای ۷۳۴

۱۱۵ نهایه الإرب أحمد بن عبدالوهاب النویری متوفّای ۷۳۳ وزاره الثقافه والإرشاد القومی المصریه

۱۱۶ التسهیل إلی علوم التنزیل ابن جزی متوفّای ۷۴۱ دار الکتب العلمیه بیروت

۱۱۷ تهذیب الکمال یوسف المزی متوفّای ۷۴۲ مؤسّسه الرساله بیروت

۱۱۸ میزان الاعتدال شمس الدین الذهبی متوفّای ۷۴۸ دار المعرفه بیروت

۱۱۹ سیر أعلام النبلاء شمس الدین الذهبی متوفّای ۷۴۸ مؤسّسه الرساله بیروت

۱۲۰ تذکره الحفّاظ شمس الدین الذهبی متوفّای ۷۴۸ إحیاء التراث العربی بیروت

۱۲۱ السیره النبویه ابن کثیر الدمشقی متوفّای ۷۷۴ دار المعرفه بیروت

۱۲۲ طبقات الشافعیه الکبری عبدالوهاب السبکی متوفّای ۷۷۱ تحقیق عبدالفتّاح الحلو إحیاء الکتاب العربیه القاهره

۱۲۳ تفسیر ابن کثیر ابن کثیر الدمشقی متوفّای ۷۷۴ تحقیق د . یوسف المرعشی دار المعرفه بیروت

۱۴۱۲

۱۲۴ البدایه والنهایه ابن کثیر الدمشقی متوفّای ۷۷۴ إحیاء التراث العربی بیروت

۱۲۵ أعلام الدین فی صفات المؤمنین الحسن الدیلمی القرن الثامن الطبعه الأُولی ۱۴۰۸ مؤسّسه آل البیت لإحیاء التراث قم

۱۲۶ مجمع الزوائد نور الدین الهیثمی متوفّای ۸۰۷ دار الکتب العلمیه بیروت أیضاً مجمع بغیه الرائد فی تحقیق مجمع الزوائد تحقیق عبدالله محمّد الدرویش دار الفکر بیروت ۱۴۱۴

۱۲۷ تا ۱۶۷

۱۲۷ الصواعق المحرقه ابن حجر الهیثمی شرکه الطباُّه الفنّیه المتّحده مصر ۱۳۸۵ه

۱۲۸ حیاه الحیوان الکبری الدمیری متوفّای ۸۰۸ البابی الحلبی وأولاده بمصر

۱۲۹ تاریخ ابن خلدون عبدالرحمن بن خلدون متوفّای ۸۰۸ إحیاء التراث العربی بیرت و مؤسّسه الأعلمی بیروت ۱۳۹۱ ۱۹۷۱م

۱۳۰ المستطرف فی کلّ فنّ مستظرف أبو الفتح الأبشیهی متوفّای ۸۵۰ وبهامشه ۱۳۱ ثمرات الأوراق فی المحاضرات ،الحموی دار الفکر بیروت

۱۳۲ فتح الباری فی شرح البخاری لابن حجر متوفّای ۸۵۲ دار إحیاء التراث العربی بیروت الطبعه الرابعه ۱۴۰۸ ۱۹۸۸م

۱۳۳ عمده القاریء شرح صحیح البخاری بدر الدین محمود بن أحمد العینی متوفّای ۸۵۵ دار الفکر بیروت

۱۳۴ الجواهر الحسان الثعالبی متوفّای ۸۷۵ تحقیق أبو محمّد الغماری الإدریسی الحسینی دار الکتب العلمیه بیروت الطبعه الأُولی ۱۴۰۶

۱۳۵ الصراط المستقیم العاملی النباطی البیاضی متوفّای ۸۷۷ تحقیق البهبودی المکتبه المرتضویه لإحیاء الآثار الجعفریه طهران

۱۳۶ التحفه اللطیفه السخاوی متوفّای ۹۰۲ دار الکتب

العلميه لبنان الطبعه الأولى ۱۴۱۴

۱۳۷ أسباب النزول السيوطی متوفّای ۹۱۱ دار الهجره بيروت

۱۳۸ الإتقان فی علوم القرآن السيوطی متوفّای ۹۱۱ طبعه مصر تحقيق أبو الفضل إبراهيم

۱۳۹ تاريخ الخلفاء الحافظ جلال الدين السيوطی متوفّای ۹۱۱ دار التعاون للباز مكّه المكرّمه

۱۴۰ الدرّ المنثور جلال الدين السيوطی متوفّای ۹۱۱ دار الفكر بيروت

۱۴۱ تفسير الجلالين جلال الدين المحلّی ، وجلال الدين السيوطی متوفّای ۹۱۱ راجعه مروان سوار دار المعرفه بيروت

۱۴۲ كنز العمّال المتّقی الهندی متوفّای ۹۷۵ مؤسّسه الرساله السعوديه

۱۴۳ تأويل الآيات شرف الدين الحسينی القرن ۱۰ مدرسه الإمام المهدی عليه السّلام قم ۱۴۰۷

۱۴۴ نفح الطيّب أحمد بن محمّد المقری التلمسانی متوفّای ۱۰۴۱ دار الفكر بيروت تحقيق يوسف الشيخ محمّد البقاعی

۱۴۵ مجمع البحرين الشيخ الطريحی متوفّای ۱۰۸۵ مكتب نشر الثقافه الإسلاميه طهران

۱۴۶ مدينه المعاجز السيّد هاشم البحرانی متوفّای ۱۱۰۷ تحقيق عزّه الله المولائی الهمدانی مؤسّسه المعارف الإسلاميه قم ۱۴۱۳

۱۴۷ حليه الأبرار السيّد هاشم البحرانی متوفّای ۱۱۰۷ طبعه دار المعارف الإسلاميه قم

۱۴۸ بحار الأنوار العلاّمه المجلسی متوفّای ۱۱۱۱ مؤسّسه الوفاء بيروت

۱۴۹ تفسير نور الثقلين الشيخ الحويزی متوفّای ۱۱۱۲ مؤسّسه اسماعيليان قم

۱۵۰ سلسله الأحاديث الصحيحه الشيخ محمّد ناصر الدين الألبانی دار المعارف الرياض ۱۴۱۵

۱۵۱ سلسله أحاديثه الصحيحه الشيخ محمّد ناصر الدين

الألبانی دار المعارف الریاض ۱۴۰۸

۱۵۲ أیضاً تهذیبها تحقیق الدکتور عبدالسلام هارون مکتبه السنّه القاهره ط. سادسه ۱۴۰۹

۱۵۳ السیره الحلبیه علی بن برهان الدین الحلبی الشافعی دار الفکر بیروت

۱۵۴ وسائل الشیعه الحرّ العاملی متوفّای ۱۱۱۴ مؤسّسه آل البیت لإحیاء التراث بقم ، وطبعه إحیاء التراث العربی بیروت

۱۵۵ غایه المرام السیّد هاشم البحرانی متوفّای ۱۱۱۴ طبعه قدیمه ایران

۱۵۶ تاج العروس فی شرح القاموس السیّد محمد الزبیدی متوفّای ۱۲۰۵ دار مکتبه لحیاه بیروت

۱۵۷ فتح القدیر الشوکانی متوفّای ۱۲۵۰ راجعه یوسف الغوش دار المعرفه بیروت ۱۴۱۶

۱۵۸ مستدرک الوسائل المحقّق النوری متوفّای ۱۳۲۰ مؤسّسه آل البیت قم

۱۵۹ الغدیر الشیخ عبدالحسین الأمینی متوفّای ۱۳۹۰ مؤسّسه الأعلمی الطبعه الأُولی ۱۴۱۴ ، والطبعه الرابعه ۱۳۹۷ دار الکتاب العربی بیروت

۱۵۶ غوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیه ابن أبی جمهور الأحسائی تحقیق الشیخ مجتبی العراقی الطبعه الأُولی ۱۴۰۴ قم

۱۵۷ فتح الملک العلی ابن الصدیق المغربی متوفّای ۱۳۸۰ مکتبه أمیر المؤمنین أصفهان

۱۵۸ معالم الفتن سعید أیّوب متوفّای ۱۴۱۸ طبعه دار الاعتصام مصر

۱۵۹ النهایه ابن الأثیر تحقیق محمّد الطناجی تصویر مؤسّسه اسماعیلیان قم

۱۶۰ تفسیر المنار الشیخ محمّد عبده والشیخ رشید رضا متوفّای ۱۳۵۴ دار المعرفه بیروت

۱۶۱ الشفا بتعریف حقوق المصطفی القاضی عیّاض تحقیق حسین عبدالحمید نیل دار الأرقم بن أبی الأرقم

بیروت

۱۶۲ نور الأبصار فی مناقب آل بیت النبی المختار مؤمن بن حسن الشبلنجی دار الفکر بیروت

۱۶۳ تفسیر المیزان السیّد محمّد حسین الطباطبائی منشورات مؤسّسه الأعلمی بیروت

۱۶۴ خلاصه عبقات الأنوار للسیّد حامد الحسینی متوفّای ۱۳۰۶ مؤسّسه البعثه قم ۱۴۰۶

۱۶۵ تفسیر المراغی متوفّای ۱۳۷۰ إحیاء التراث العربی بیروت

مارسدن جونس دار المعرفه الإسلامیه ایران ۱۴۰۵

۱۶۶ مأساه الزهراء السیّد جعفر مرتضی العاملی دار السیره بیروت ۱۴۱۷

۱۶۷ معجم أحادیث الإمام المهدی مؤسّسه المعارف الإسلامیه الکورانی معاصر الطبعه الأُولی ۱۴۱۱ قم

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹